



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد.
(اساسنامه حزب)

شماره مسلسل (۳۱) دوره سوم حمل ۱۳۹۳ (اپریل ۲۰۱۴)

شماره مسلسل (۳۱)

دوره سوم

در مورد خطوط کلی سیر اوضاع کشور در آینده و وظایف ما

"مخالفت" حامد کرزی با فیصله لویه جرگه مشورتی سنتی فراخوانده شده توسط خودش، در مورد امضای بیدرنگ موافقتنامه امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکایی، غیر مترقبه و بیرون از انتظار بود. این "مخالفت" هنوز ادامه دارد و قویاً احتمال می رود که امضای موافقتنامه مذکور توسط برنده انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده در اوایل سال آینده شمسی، صورت بگیرد. همه کاندیداهای مطرح در این انتخابات، پیشاپیش اعلام کرده اند که در صورت برنده شدن، موافقتنامه مذکور را امضا خواهند کرد.
صفحه ۲

انتخابات برای تعیین و طن فروش درجه اول از میان خائنین ملی را تحریم کنیم

انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده در دور سوم، از حساسیت خاصی برخوردار است. درین انتخابات قرار است کسی به کرسی ریاست جمهوری رژیم پوشالی نصب گردد که امضا کننده قرار داد امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکا باشد و برای پنج سال آینده نیز عامل اجرایی درجه اول قرار داد مذکور از سوی رژیم. این وطن فروش درجه اول از میان خائنین ملی، چه عبدالله باشد، چه اشرف غنی، چه زلمی رسول، چه سیاف و چه هر خاین ملی دیگری، هیچ تفاوت اساسی ای در خط و مشی ضدملی، ضد میهنی و ضد مردمی رژیم پوشالی بعد از انتخابات به وجود نخواهد آورد. همه کاندیداهای شامل در این انتخابات پیشاپیش اعلام کرده اند که در صورت برنده شدن، قرارداد امنیتی با اشغالگران امریکایی را امضا خواهند کرد.
صفحه ۶

گزارشی از انتخابات ۱۳۹۳ رژیم در هرات

گزارشگر شعله جاوید: ۱۷ حمل ۱۳۹۳

صبح شنبه ۱۶ حمل ۱۳۹۳ مصادف با ۵ اپریل ۲۰۱۴، صحنه آرایان انتخابات نمایشی ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده، رسماً کار رای گیری انتخاباتی را در شهر هرات شروع کردند.
صفحه ۷

در مورد خطوط کلی سیر اوضاع کشور در آینده و وظایف ما

آینده، قبل از همه توجه به علل و عوامل مخالفت حامد کرزی با فیصله لویه جرگه مشورتی و حاضر نشدن وی به امضای موافقتنامه متذکره، ضروری و لازمی است.

همانطوری که قبلاً گفتیم مخالفت متذکره غیر مترقبه و بیرون از انتظار بود. این مخالفت غیر مترقبه و بیرون از انتظار، و اعتراض ماوراء وطنفروشانه کسانی مثل حضرت صبغت الله مجددی و سایر مقامات بلند پایه حاکمیت پوشالی در حکومت و اپوزیسیون قانونی حکومت علیه مخالفت مذکور، به حامد کرزی اجازه داد که نمایش مسخره به اصطلاح مستقل بودن از اشغالگران را با دیده درایی تمام و با چهره به اصطلاح حق بجانب براه بیندازد و همچنان ادامه دهد.

اما این مستقل نمایی یک نمایش مسخره بوده و هست، نمایشی که هم اشغالگران و هم رژیم پوشالی به آن نیاز دارد. این نمایش در قدم اول به این دلیل یک نمایش مسخره بوده و هست که یک رژیم دست نشانده که توسط اشغالگران امپریالیست به وجود آمده و کاملاً جیره خور و اجیر آنها است، هر کاری انجام دهد نمی تواند مستقل و ملی باشد. برعلاوه شخص کرزی به عنوان کسی که توسط اشغالگران بر مسند قدرت پوشالی نصب شده و به حمایت آنها تا حال بر این تکیه زده است و سند اصلی بردگی افغانستان یعنی "توافقنامه استراتژیک همکاری" با امپریالیست های امریکایی را امضا کرده است، با امضا نکردن "قرارداد امنیتی" (یکی از اسناد فرعی "توافقنامه استراتژیک همکاری") با آنها نمی تواند به یک عنصر مستقل و ملی تبدیل گردد. اما علیرغم این مسایل، هم اشغالگران امپریالیست به نمایش متذکره نیاز دارند و هم رژیم دست نشانده آنان.

شرایط کنونی جهان به امپریالیست ها، منجمله امپریالیست های امریکایی، اجازه نمی دهد که آنها کشورهای تحت اشغال شان، مثل افغانستان یا عراق، را رسماً مستعمرات شان اعلام نمایند. آنها از یکطرف چنین کشورهایی را اشغال کرده و استقلال آنها را از بین می برند و از طرف دیگر ادعا می کنند که قوت های مهاجم و متجاوزشان اشغالگر نیستند. این تناقض میان واقعیت اشغال و حالت مستعمراتی از

"مخالفت" حامد کرزی با فیصله لویه جرگه مشورتی سنتی فراخوانده شده توسط خودش، در مورد امضای بیدرنگ موافقتنامه امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکایی، غیر مترقبه و بیرون از انتظار بود. این "مخالفت" هنوز ادامه دارد و قویاً احتمال می رود که امضای موافقتنامه مذکور توسط برنده انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده در اوایل سال آینده شمسی، صورت بگیرد. همه کاندیدهای مطرح در این انتخابات، پیشاپیش اعلام کرده اند که در صورت برنده شدن، موافقتنامه مذکور را امضا خواهند کرد.

اکنون از یکطرف کارزارهای انتخاباتی کاندیدهای ریاست جمهوری رژیم دست نشانده آغاز شده است و از طرف دیگر موافقتنامه امنیتی با اشغالگران امریکایی هنوز امضا نشده باقی مانده و ظاهراً سراپای رژیم را یک حالت غیر یقینی فرا گرفته است. از جانب دیگر آنچه پروسه به اصطلاح صلح نامیده می شود، بصورت عمده کماکان در هاله ای از ابهام باقی مانده است و از جانب دیگر حزب اسلامی گلبدین حکمتیار رسماً به پروسه انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم داخل گردیده و شورای به اصطلاح صلح رژیم دست نشانده نیز با یکعده از مقامات بلند پایه سابق طالبان داخل مذاکره گردیده است، کما اینکه درگیری های ذات البینی میان فرماندهان برحال طالبان بر سر مذاکره و عدم مذاکره برای صلح با رژیم نیز به وقفه ها ادامه یافته است. موضوع سوم نیز این است که در شرایط کنونی جنگی در افغانستان، بخش مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم، کماکان ضعیف و صرفاً سیاسی باقی مانده و حل مشکلات آن برای تامین پیشروی های سریع و وسیع در میدان های مبارزاتی با فریاد طلب می شود.

در چنین وضعیت پیچیده ای ترسیم دقیق و جزء به جزء اوضاع کشور و مسیر آینده آن تا حدی مشکل خواهد بود. اما با توجه دقیق به علل و عوامل موثر در شکلدهی اوضاع کنونی، می توان - و باید - خطوط کلی مسیری را که افغانستان در آینده، و مشخصاً در آینده نزدیک، طی خواهد کرد ترسیم نمود.

برای ترسیم خطوط کلی سیر اوضاع افغانستان در

مجهز و مسلح و آماده به جنگ باشند. به این ترتیب نیروی بیست و پنج هزار نفری مذکور هم حضور نظامی دراز مدت اشغالگران امپریالیست امریکایی را تضمین می کنند و هم کنترل آنها بر تمامی بخش های ملکی رژیم دست نشانده را.

برعلاوه این نیز تا حدی روشن شده است که در پهلوی نیروهای امریکایی متذکره، بصورت تخمینی در حدود پانزده هزار نفر از نیروهای سایر کشورهای عضو ناتو نیز در افغانستان باقی خواهند ماند که پنج هزار نفر شان دارای یونیفورم و تجهیزات نظامی خواهند بود و ده هزار نفر شان با ظاهر ملکی در بخش های مختلف غیر نظامی حضور خواهند داشت و طبعاً خواهند توانست در موقع ضرورت افسران و سربازان جنگی باشند.

درینجا موضوع اصلی، تعیین کاملاً دقیق تعداد نیروهای اشغالگر مستقر در افغانستان بعد از سال ۲۰۱۴ نیست. در عمل ممکن است تعداد آن ها تا حدی کمتر یا بیشتر از تعداد تذکر یافته در فوق باشد. برعلاوه تعداد افراد استقرار یافته دایمی آنها هر قدر باشد، این امکان برای شان وجود خواهد داشت که در موقع ضرورت نیروهای تازه ای به کشور داخل نمایند. همچنان می تواند آنچنان مجبوریتهایی برای شان به وجود بیاید که بخشی از نیروهای شان را بصورت دایمی یا موقتی از افغانستان خارج سازند.

یک موضوع دیگر نیز تا حدت زیادی روشن شده است. نیروهای اشغالگر مستقر در افغانستان بعد از سال ۲۰۱۴، "وظایف جنگی و محاروبی روزمره نخواهند داشت و وظیفه اصلی شان پیشبرد تعلیم و تربیه نیروهای جنگی رژیم دست نشانده و تمویل و تجهیز آنها و طبعاً کنترل شان و همچنان پیشبرد تعلیم و تربیه پرسونل بخش ملکی رژیم و کنترل شان خواهد بود. طبعاً نیروهای متذکره در موقع ضرورت خواهند توانست به یاری مزدوران افغانستانی شان بشتابند و در محاربات ویژه ای دوشادوش آنها بجنگند، بخصوص از لحاظ حمایت های هوایی یا ارائه معلومات استخباراتی. به این ترتیب جنگ روزمره در افغانستان از سوی اشغالگران و رژیم تا حد زیادی شکل افغانستانی بخود خواهد گرفت. مجموع چنین وضعیتی باعث خواهد شد که حالت اشغال در کشور ظاهراً تخفیف پیدا نماید و اوضاع کشور ظاهر فریبنده تری بخود بگیرد. اما چنگال اشغالگران همچنان بزرگ رگه های حیاتی کشور را در کنترل خواهد داشت

یکطرف و ادعاهای مخالف آن از طرف دیگر، خواهی نخواهی تناقضاتی در گفتار و کردار اشغالگران و دست نشانگان شان، در میان خود اشغالگران و نیز در میان منسوبین رژیم دست نشانده به وجود می آورد. برعلاوه آنها نیاز دارند که بصورت عمدی نمایشاتی را روی صحنه بیاورند و از آن طریق سعی نمایند اذهان متوهم بخش هایی از مردمان کشورهای خود شان و هم چنان کشورهای اشغال شده را فریب دهند که آنها اشغالگر و دست نشانده نیستند.

در موضوع به امضا نرسیدن موافقتنامه امنیتی میان اشغالگران امپریالیست امریکایی و رژیم دست نشانده، توسط حامد کرزی یک دلیل مشخص و ویژه نیز دخالت دارد. دوره به اصطلاح ریاست جمهوری حامد کرزی رو به اختتام است. در واقع هم به نفع اشغالگران است و هم به نفع رژیم دست نشانده که موافقتنامه مذکور توسط کسی امضا شود که برنده انتخابات بعدی ریاست جمهوری رژیم باشد و شخص امضا کننده، حداقل تا پنج سال و احتمالاً تا ده سال آینده، خود از سوی رژیم مجری آن باشد. به همین جهت است که انتخابات ریاست جمهوری رژیم که هم اکنون کارزار های انتخاباتی آن براه افتاده است، در واقع انتخاباتی برای تعیین شخصی است که هم سند بردگی متذکره را امضا نماید و هم مجری آن سند از سوی رژیم تا پنج سال یا ده سال آینده باشد.

بنابراین واضح و روشن است که "موافقتنامه امنیتی" میان اشغالگران امپریالیست امریکایی و رژیم پوشالی امضا خواهد شد و چنانچه به احتمال قریب به یقین توسط حامد کرزی امضا نشود، بطور قطع توسط برنده به اصطلاح انتخابات ماه آینده رژیم به امضا خواهد رسید. ازین جهت اولین مطلب در مورد آینده اوضاع افغانستان این است که حالت اشغال و مستعراتی کشور کماکان ادامه خواهد یافت. هم اکنون تا حدی روشن شده است که اشغالگران امپریالیست امریکایی بعد از سال ۲۰۱۴ در حدود بیست و پنج هزار نفر نیرو در افغانستان باقی می گذارند. ده هزار نفر این نیروها دارای یونیفورم و تجهیزات نظامی و آمادگی جنگی خواهند بود و در پایگاه های استراتژیک نظامی مستقر باقی خواهند ماند. پانزده هزار نفر دیگر این نیروها که در تمامی بخش های ملکی حضور خواهند داشت، ظاهراً دارای یونیفورم و تجهیزات نظامی و آمادگی های جنگی نخواهند بود و با ظاهر ملکی در کشور حضور خواهند داشت و یقیناً در موقع ضرورت خواهند توانست بخشاً و یا کلاً سپاهیان

کویتہ پاکستان و کشته شدن مولوی رقیب تخاری در شهر پشاور پاکستان است. از قرار معلوم مولوی رقیب با معتمد آغا جان نیز تماس و رابطه داشته است. ممکن است درین درگیری ها گروه هایی از حامیان پاکستانی طالبان و همچنان گروپ های تروریستی استخبارات رژیم دست نشانده نیز دخالت داشته باشند. درین اواخر تبلیغات در مورد درگیری های مذکور توسط رژیم تشدید گردیده است. درین تبلیغات از " طالبان طرفدار صلح " خواسته می شود که به افغانستان برگردند و یا در خارج از کشور به جاهایی بروند که جان شان محفوظ بماند.

همانطوری که رهبری طالبان قبلاً، در ایام پیش از گشایش دفتر قطر، راه جلوگیری از درگیری های ذات البینی میان فرماندهان شان را در آن دیدند که خود ابتکار پیشبرد مذاکرات صلح را بدست بگیرد و نمایندگان رسمی خود را به دفتر قطر بفرستد، این بار نیز ممکن است درگیری های ذات البینی جاری راه را برای دور دیگری از مذاکرات رسمی میان طالبان و رژیم باز نماید. اخیراً سخنگوی طالبان گفته است که معتمد آغا جان در تشکیلات طالبان موقعیت رسمی ندارد و اگر آنها به مذاکره برای صلح با رژیم داخل گردند، این کار را توسط نمایندگان رسمی شان پیش خواهند برد.

در هر حال، وضعیت کلی در منطقه نیز بطرف سازش و تبابی ارتجاعی و امپریالیستی پیش می رود. دولت جمهوری اسلامی ایران سرانجام در مقابل فشار نیرومند تحریمات اقتصادی قدرت های غربی به زانو در آمد و اینک از طریق امتیازدهی های وسیع در مذاکرات اتمی به آنها در راه سازش با قدرت های مذکور به پیش می رود. همین چند روز قبل بود که روابط دیپلماتیک رسمی میان دولت برتانیه و جمهوری اسلامی ایران سر از نو برقرار گردید. این امر می تواند مقدمه ای باشد برای برقراری مجدد روابط دیپلماتیک میان دولت امریکا و جمهوری اسلامی ایران. از جانب دیگر مذاکرات برای صلح میان دولت پاکستان و طالبان پاکستانی نیز از مدتی به اینطرف شروع شده است. گرچه پیشبرد این مذاکرات از هر دو طرف مشکلات و پیچ و خم های زیادی دارد و در آینده نیز خواهد داشت، اما پروسه ای است که آغاز شده و این احتمال خیلی ضعیف است که بطور کلی متوقف گردد. در واقع تا حد معینی همین وضعیت جاری در منطقه است که حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را بطرف شرکت در انتخابات ریاست جمهوری

و استعمار و ستم امپریالیستی ادامه خواهد داشت. حتی ممکن است تحت شرایط جدید بعد از سال ۲۰۱۴، کنترل و بخصوص استعمار متذکره، به کنترل و استعمار قوی تر و نیرومند تر مبدل گردد. یقیناً آن ها خواهند کوشید تاوان های مالی سال های گذشته شان را در افغانستان جبران نمایند و هرچه گسترده تر به غارت منابع طبیعی افغانستان دست بزنند.

در چنین حالتی داخل شدن حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به پروسه انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم پوشالی، در هر حال گشایشی به نفع اشغالگران و رژیم به حساب می آید. بعد از داخل شدن حزب اسلامی گلبدین به پروسه مذکور بود که در نقاط معینی از مناطق پشتون نشین کشور رجوع اهالی به مراکز توزیع کارت های انتخاباتی نسبتاً پر رنگ گردیده و این مراکز پر رونق گردید. از جانب دیگر این وضع تا حد معینی به ضرر حزب اسلامی ارغندیوال تمام گردیده است. شاید یکی از عوامل دخیل شدن حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به پروسه انتخاباتی رژیم، اتحاد انتخاباتی حزب اسلامی ارغندیوال با عبدالله که فعلاً جناح انتخاباتی عمده جمعیت اسلامی و شورای نظار محسوب می گردد، بوده باشد. نقش حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در زمان جنگ مقاومت ضد شوروی نیز دوزه بازی دایمی در میان نیروهای مقاومت کننده و اشغالگران و رژیم مزدور شان بوده است و حالا هم به این شیوه کارش ادامه می دهد.

برعلاوه از مدتی به این طرف مذاکرات میان مقامات "شورای عالی صلح" رژیم و یک عده از مقامات عالیرتبه سابق طالبان در زمان "امارت اسلامی" یا بعد از آن، مثل معتمد آغا جان، که اکثراً در حال حاضر دارای موقعیت های بر حال در تشکیلات طالبان نیستند، بصورت آشکار یا پنهانی شروع شده است. این مذاکرات ممکن است فعلاً تاثیرات فوری قدرتمند چندانی روی موقعیت های جنگی نیروهای طالبان و کشانده شدن رسمی آنها بطرف مذاکره و صلح با رژیم نداشته باشد، اما خوره ای است که از درون نیروهای جنگی شان را می خورد و گسیختگی صفوف رزمی شان را بیشتر و بیشتر می سازد. درگیری هایی که میان فرماندهان طالبان در ایام قبل از گشایش موقتی دفتر قطر بر سر مذاکره و عدم مذاکره برای صلح با اشغالگران و رژیم شروع گردید، تا حال به وقفه ها ادامه یافته است. تازه ترین مورد این درگیری ها، کشته شدن چند فرمانده طالبان در شهر

قوی در سیر اوضاع افغانستان در آینده این است که بی ثباتی هم در داخل رژیم، هم در رابطه با مناسبات رژیم با طالبان و هم در میان صفوف و مقامات رهبری بالایی طالبان ادامه یابد. در چنین وضعی طالبان فشارهای نظامی و جنگی شان را برای امتیازگیری های بیشتر در معاملات آینده با اشغالگران و رژیم بیشتر خواهند ساخت. اما از آنجایی که این فشارها مبتنی بر طرح ذهنیگرایانه به تحقق رسیدن شکست کلی اشغالگران و جستجوی راه های فرار آبرومندانه توسط آنها است، علیرغم تلفات نسبتاً سنگینی که بار خواهد آورد، نهایتاً به نتایج درخشانی نخواهد رسید.

درین میان درد و رنج چندین جانبه مردمان کشور همچنان ادامه خواهد یافت و ممکن است بیشتر نیز گردد. گرچه ممکن است پس از امضای قرار داد امنیتی با دولت امریکا توسط رئیس جمهور آینده رژیم، اقتصاد کشور تا حدی بهبود یابد، وضعیت بازار کار بهتر گردد و بیکاری، به عنوان یکی از معضلات جدی جاری در کشور، کمتر شود، اما این بهبود نه تنها کم دامنه و محدود خواهد بود بلکه خصلت موقتی و زودگذر نیز خواهد داشت.

در هر حال، اینکه در شرایط کنونی جنگی در افغانستان، بخش مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم، کماکان ضعیف و صرفاً سیاسی باقی مانده است، خود نشاندهنده این امر است که تأثیر گذاری نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ملی بر اوضاع کنونی کشور و سیر آن در آینده بسیار ضعیف و کم دامنه است. البته این وضعیت به هیچ صورتی بدین معنا نیست که مبارزات حزب ما و سایر نیروها و شخصیت های فوق الذکر ارزشی نداشته و می تواند نادیده گرفته شود؛ بلکه بدین معنا است که ما باید مشکلات مبارزاتی مان را مسئولانه نشانی نموده و برای حل اصولی و سریع آن ها برای تامین پیشروی های جدی و وسیع در میدان های مبارزاتی، با درایت و شجاعت اقدامات اصولی و پیگیر به عمل آوریم. در غیر آن کماکان ضعیف و کم تأثیر باقی خواهیم ماند و ادامه چنین وضعیتی برای منافع علیای کشور و مردمان کشور در مجموع زیانبار و خطرناک خواهد بود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باید در دو سطح کشوری و بین المللی به مبارزات خود ادامه دهد و این مبارزات را بیشتر از پیش عمق و گسترش دهد.

و شوراهای ولایتی رژیم پوشالی کشانده است و طالبان را نیز شدیداً تحت فشار قرار می دهد که با وضعیت عمومی در منطقه همنا و هماهنگ گردند.

اما از جانب دیگر به همان پیمانته ای که گسیختگی نیروهای طالبان تشدید می گردد و آن ها را بطرف سازش و تبانی با اشغالگران و رژیم می کشاند، گسیختگی میان نیروهای مختلف رژیم در حکومت و اپوزیسیون رسمی حکومت نیز تشدید می گردد و تزلزل موجوده در ارکان رژیم را بیشتر از پیش تشدید می نماید. ازینجهت پر رنگ شدن روز افزون روند تبانی و سازش میان طالبان و رژیم، ولو بصورت بطی و کند، باعث تحکیم بیشتر رژیم نگردیده است و در آینده نیز نخواهد گردید.

در هر حال، آغاز رسمی مذاکرات صلح میان طالبان و رژیم تا زمان بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم محتمل به نظر نمی رسد و پس از آن ممکن است شروع گردد و ممکن است به دلیل امضا شدن قرار داد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده به کلی متوقف شود. در صورت دوم تلاش اشغالگران و رژیم برای به سازش کشاندن طالبان تا حد زیادی از طریق مذاکره با کسانی مثل معتصم آغا جان و افراد مشابه به او پیش خواهد گرفت.

دولت امریکا در حال حاضر طرح پیشبرد مذاکرات کلی با طالبان را کنار گذاشته است و صرفاً حاضر است مذاکره بر سر رهایی سرباز امریکایی اسیر در نزد آنها را پیش برد و در بدل آن یک تعداد از زندانیان طالبان در گوانتانامو را آزاد نماید. با امضا شدن قرار داد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم پوشالی توسط رئیس جمهور آینده رژیم، دروازه مذاکرات برای صلح میان طالبان از یکطرف و اشغالگران و رژیم از جانب دیگر به کلی بسته خواهد شد، مگر اینکه طالبان بطور کلی یا بخش هایی از آن ها بطور آشکار راه تسلیم طلبی را در پیش گیرند و بخواهند به عنوان بخشی از حاکمیت پوشالی در آیند.

یکی از راه های تحت فشار قرار دادن طالبان توسط دولت امریکا این است که دولت مذکور از تش پاکستان و حکومت ملکی آن کشور را شدیداً تحت فشار قرار دهد که برای محافل و اشخاص و افراد پاکستانی حامی طالبان افغانستانی محدودیت های شدیدی به وجود بیاورد و از اینطریق عرصه را بر آنها در پاکستان تنگ سازد.

با توجه به تمامی مطالبی که تا حال بیان داشتیم، احتمال

مردمی و انقلابی و جنگ مقاومت قسمی و ارتجاعی ای که طالبان پیش می برند نیز ضروری و لازمی است. خواست ما این است که مبارزه مذکور باید در تابعیت از الزامات مبارزاتی مقاومت عمومی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده پیش برده شود و نباید شکل انتاگونیستی و جنگی را بخود بگیرد.

در عین حال لازم است که به نحو پیگیری به وظایف مبارزاتی بین المللی مان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع توجه جدی داشته باشیم و بطور ویژه ای به مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی نیروهای مائوئیست در جهان توجه کنیم و سعی نماییم تا هرچه اصولی تر و زودتر نقیصه عدم موجودیت چنین تشکلاتی در سطح بین المللی، که بعد از فروپاشی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عرض وجود کرده است، مرفوع گردد و ما از یک مرکز بین المللی انقلابی برخوردار گردیم.

راه باز و جاده دراز است و راهپیمایی طولانی حوصله مندانه درین مسیر مبارزاتی پر پیچ و خم و مملو از فراز و نشیب، به اصولیت و درایت مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نیاز دارد.

ما باید در سطح کشوری مبارزه برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی را بیشتر از پیش و بطور روزافزون عمق و گسترش دهیم تا بتوانیم هرچه اصولی تر و سریعتر از مرحله تدارک جنگ به مرحله آغاز و پیشبرد جنگ عبور نماییم. فقط در چنین صورتی است که تاثیرات مبارزات ما بر اوضاع جاری کشور و سیر آن در آینده موثر و گسترده خواهد شد. اجرای موفقانه این نقشه ممکن و میسر نخواهد بود جز اینکه بطور روز افزون برای تقویت ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حزب و کل جنبش مائوئیستی کشور تلاش و کوشش مداوم و پیگیر به خرج دهیم. برای تقویت مان باید هم برای گسترش بیشتر صفوف حزب کوشا باشیم، هم برای تامین وحدت تمامی مائوئیست های کشور به دور خط اصولی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و برنامه و آئین نامه تشکیلاتی واحد حزبی تلاش نماییم و هم فعالیت های مبارزاتی در میان توده ها را برای جلب خون تازه به حزب و پیشبرد مبارزات توده یی بیشتر از پیش عمق و گسترش دهیم. در عین حال پیشبرد یک مبارزه سیاسی شفاف برای مطرح نمودن مرزبندی روشن و واضح در سطح جامعه میان جنگ مقاومت ملی

انتخابات برای

تعیین و طن فروش درجه اول از میان خائنین ملی را تحریم کنیم !

به امضا رسیدن قرار داد امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکایی توسط سردمدار آینده رژیم پوشالی، به این معنا است که پایگاه های استراتژیک نظامی امریکایی تا ده سال دیگر یعنی تا سال ۲۰۲۴ همچنان در افغانستان مستقر خواهد بود و می تواند تا ده سال بعد از ۲۰۲۴ یعنی تا سال ۲۰۳۴ و حتی بعد از آن نیز مستقر باقی بماند. بنابراین تحت اشغال بودن کشور و اسارت ملی مردمان ما بصورت دراز مدت ادامه خواهد یافت، قوت های اشغالگر همچنان حاکمان اصلی افغانستان خواهند بود، زمین و فضای کشور کماکان تحت کنترل شان خواهد ماند و یلغارها و تجاوزات ددمنشانه شان بالای کشور و مردمان کشور ادامه خواهد داشت. رژیم دست نشانده تحت سردمداری "رئیس جمهور" جدید خود ممکن است در زمینه های معینی و بصورت جزئی دارای

انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده در دور سوم، از حساسیت خاصی برخوردار است. درین انتخابات قرار است کسی به کرسی ریاست جمهوری رژیم پوشالی نصب گردد که امضا کننده قرار داد امنیتی با اشغالگران امپریالیست امریکا باشد و برای پنج سال آینده نیز عامل اجرایی درجه اول قرار داد مذکور از سوی رژیم. این و طن فروش درجه اول از میان خائنین ملی، چه عبدالله باشد، چه اشرف غنی، چه زلمی رسول، چه سیاف و چه هر خائین ملی دیگری، هیچ تفاوت اساسی ای در خط و مشی ضدملی، ضد میهنی و ضد مردمی رژیم پوشالی بعد از انتخابات به وجود نخواهد آورد. همه کاندیداهای شامل در این انتخابات پیشاپیش اعلام کرده اند که در صورت برنده شدن، قرارداد امنیتی با اشغالگران امریکایی را امضا خواهند کرد.

کماکان پیشبرد مبارزه تدارکی برای آغاز اصولی و هرچه زودتر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان و پیشبرد موفقانه اینچنین جنگ مقاومت است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با راهپیمایی در چنین مسیر مبارزاتی، انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده را که نقش عمده آن تعیین و طنفروش اصلی از میان خائنین ملی برای امضای قرار داد استراتژیک با اشغالگران امریکایی است، قویا تحریم می نماید و از همه هموطنان شریف و وطندوست می خواهد که درین تحریم سهم بگیرند. همدلی، همنوایی، همیاری و پشتیبانی متقابل تمامی نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی را در این مبارزه مشترک علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان خواهانیم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۵ حوت ۱۳۹۲ (۲۴ فبروری ۲۰۱۴)

اختیارات بیشتری گردد، اما ماهیت دست نشانده و اجیر بودن و پوشالی بودن آن در اساس همچنان پابرجا می ماند. بیکاری، فقر، گرسنگی، اعتیاد، ستم بر زنان و ملیت های تحت ستم، چور و چپاول دارایی های عامه، غارت منابع زیر زمینی، تخریب محیط زیست و ... همچنان در این کشور ویرانه بیداد خواهد کرد و دمار از روزگار مردمان ما در خواهد آورد.

تحت چنین شرایطی صلح طلبی اشغالگران و خائنین ملی، چیز دیگری غیر از آرامش طلبی گرگ های درنده خوی و خونخوار برای شکار و خونریزی بیشتر نخواهد بود و نتیجه ای جز ادامه ددمنشی های اشغالگرانه و وطنفروشانه نخواهد داشت. وقتی لشکریان متجاوز و اشغالگر تا دندان مسلح و مجهز امپریالیستی همچنان و بصورت دراز مدت در کشور حضور داشته باشند، مردمان ما نیز راه دیگری جز ادامه و پیشبرد دراز مدت مقاومت مسلحانه و غیر مسلحانه در مقابل آنها در پیش نخواهند داشت.

ازینجاست که وظیفه و مسئولیت عمده کنونی ما

گزارشی از انتخابات ۱۳۹۳ رژیم در هرات

گزارشگر شعله جاوید:

سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۹ بیشتر بود و در خیابانها، تالارها، رستورانها، مغازه ها، دفاتر موسسات دولتی و خصوصی و خانه های اهالی در اختیار همه قرار داشت. حتی نهادهای به اصطلاح مدنی، انجوها، روحانیون و مساجد و تکیه خانه ها نیز در خدمت تبلیغ برای انتخابات و تبلیغ برای کاندیدان مشخص در آمده بودند. به عبارت دیگر در این انتخاب اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده بیشتر از گذشته روی این روند سرمایه گذاری کرده بودند. تمامی رسانه های صوتی و تصویری در اختیار انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم قرار گرفته بود.

این تبلیغات به حدی گسترده و وسیع بود که تمام فعالیت های دوازده ساله رژیم پوشالی را پوشش داد و توانست با چنین زمینه سازی ای خاک به چشم مردمان ستم دیده این دیار بزند و آنها را بیشتر از انتخابات های قبلی به پای صندوق های رای بکشانند.

شدت فقر و بیکاری سوژه دیگری است که سازماندهندگان کمپاین های انتخاباتی می توانستند با

صبح شنبه ۱۶ حمل ۱۳۹۳ مصادف با ۵ اپریل ۲۰۱۴، صحنه آرایان انتخابات نمایشی ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده، رسماً کار رای گیری انتخاباتی را در شهر هرات شروع کردند. بنا به فیصله کمیسیون "مستقل" انتخابات رژیم، باید تمامی سایت های انتخاباتی تا ساعت ۴ عصر به روی رای دهندگان باز می ماند. اما بعداً فیصله گردید که وقت رای گیری تا یک ساعت دیگر یعنی تا ساعت پنج بعد از ظهر تمدید گردد.

چیزی که در سایت های انتخاباتی داخل شهر قابل دیدن بود، حضور بیشتر رای دهندگان نسبت به دور دوم انتخابات رژیم پوشالی بود. چرا این تفاوت به وجود آمد؟

در کمپاین های انتخاباتی امسال استفاده از رسانه های صوتی، تصویری، روزنامه ها، شبکه های انترنتی از قبیل فیسبوک و ویب سایت ها، رادیو ها، تلویزیون ها، پوسترهای تبلیغاتی، استیکرها و وسایط و عراده جاتی که با پوسترها پوشانده شده بودند، نسبت به انتخابات

تکیه بر آن مردم را با وعده و وعیدهای پوچ و میان تهی و کاذب به آینده امیدوار سازند. در نتیجه تعدادی از مردمان بیچاره ای که همیشه در آرزوی بهتر شدن زندگی شان در آینده اند، با چنین وعده های کاذب به پای صندوق های رای کشانیده شدند.

از ساعت ۷ صبح روز ۱۶ حمل تا ساعت دوازده شب، تقریباً تمامی رسانه های صوتی و تصویری برنامه هایشان را متمرکز بر انتخابات سال ۱۳۹۳ نموده بودند و پیوسته از سهمگیری مردم در انتخابات به عنوان یک وجیبه ملی، جشن ملی و موفقیت تاریخی یاد می کردند.

ولی چند موضوع ذیل میتواند دروغ رسانه ها و رژیم پوشالی را برملا سازد:

1- تحت پوشش قرار ندادن اوضاع امنیتی و درگیری ها و تلفات در سطح قراء و قصبات ولایت هرات

2- تحریم انتخابات از طرف اکثریت واجدین شرایط انتخابات.

3- عدم گزارش دهی صوتی یا تصویری از ولسوالی های اطراف هرات.

4- تحت پوشش قرار ندادن تقلبات انتخاباتی در اکثر سایت های انتخاباتی.

چهار فاکتور فوق الذکر میتواندست روند انتخابات را از لحاظ مورال انتخاباتی تضعیف کند. به همین خاطر بود که قبل از افتتاح رسمی سایت های انتخاباتی، کمیسیون تخطی های مطبوعاتی و خصوصاً ریاست اطلاعات و کلتور ولایت هرات، به دستور والی هرات سید فضل الله وحیدی، اجازه انتشار چنین اخباری را به رسانه ها ندادند و همه آنها مکلف ساخته شدند که از روند مثبت انتخابات و مناطق پر ازدحام شهر گزارش تهیه نموده و به نشر برسانند.

تلویزیون ها فضای انتخابات را بسیار نرم، ملایم، با احساس و توام با شور و شغف فراوان و اشتیاق مردم انعکاس می دادند و فقط با کسانی مصاحبه می کردند که از انتخابات نمایشی با کلمات پر طمطراق تعریف و تمجید می کردند.

اما هنگامیکه از ولسوالی های اطراف اطلاع گرفتیم، دیده شد که از میان مجموع ولسوالی های پانزده گانه ولایت هرات، صرفاً در نه ولسوالی انتخابات دایر شده بود که عبارت بودند از ولسوالی های:

- 1- غوریان،
- 2- زنده جان،
- 3- کهسان،
- 4- شیندند،
- 5- ادرسکن،
- 6- گذره،
- 7- انجیل
- 8- کرخ
- 9- رباط سنگی

اما در شش ولسوالی باقی مانده، یا سایت های انتخاباتی مورد حمله قرار گرفته و مسدود شدند، یا پس از مشاهده تهدیدات امنیتی مجبور شدند سایت ها را ببندند. این ولسوالی ها عبارت بودند از:

- 1- اوبه
- 2- چشت
- 3- فارسی
- 4- پشتون زرغون
- 5- کشک کهنه
- 6- گلران

بعضی از ولسوالی هائی که انتخابات در آن ها دایر شده بود، مثل ولسوالی های کرخ، شیندند و پشتون زرغون، مورد هدف موشک از راه دور قرار گرفتند، ولی پس از مداخله پولیس و اردوی رژیم این موشک پرانی ها فروکش کرده و یا خنثی شدند. طبق گزارش کمیسیون "مستقل" انتخابات، نه هزار (۹۰۰۰) پولیس در هرات مسئول تامین امنیت انتخابات بوده اند. در داخل شهر هرات بعضی از مراکز انتخاباتی از قبیل سایت انتخاباتی پل هاشمی مربوط ولسوالی انجیل، قریه جغاره مربوط ولسوالی انجیل، قریه کورت نشین مربوط ولسوالی گذره، سایت انتخاباتی قریه زیارتجاء مربوط ولسوالی گذره، از جمله مراکزی بودند که مورد حمله قرار گرفتند، اما پس از مداخله پولیس و اردوی رژیم، این درگیری های وقفه یی خاموش گردید و سایت های متذکره به کارهای خویش ادامه دادند. از بابت تلفات جانی هنوز گزارشی در دست نیست. تا جائیکه اطلاع حاصل نمودیم، این

وسیع انتخاباتی امسال از طرف رسانه ها بود. وقتی وضعیت را از نزدیک بررسی می کردیم این تقلبات بسیار مشهود بود. بطور نمونه مکتب متوسطه پل رنگینه، لیسه صیفی، لیسه هاتفی، لیسه حوض کرباس از جمله سایت های انتخاباتی بودند که تا ساعت ۱۰ الی ۱۱:۳۰ صبح اوراق انتخاباتی شان تمام شده بود و مردمی که برای رای دهی به این مراکز رجوع میکردند با معذرت خواهی مسئولین انتخابات مواجه میشدند و مجبور بودند به سایت انتخاباتی دیگری بروند و یا به خانه های شان برگردند. والی هرات، سید فضل الله وحیدی، هنگامیکه از لیسه انقلاب اسلامی دیدن به عمل آورد مجبور شد به ریاست عمومی کمیسیون "مستقل" انتخابات تماس گرفته و از بابت تمام شدن اوراق انتخاباتی درین سایت شکایت نماید. این گزارش از طریق تلویزیون "ملی" هرات نیز بصورت زنده پخش گردید که جریان صحبت تلفنی والی هرات را با کمیسیون "مستقل" انتخابات نشان میداد. لیسه انقلاب اسلامی، لیسه سلطان غیاث الدین غوری، لیسه ملکه جلالی، لیسه جامی و لیسه گوهرشاد بیگم از جمله سایت های انتخاباتی بودند که اوراق انتخاباتی شان تا ساعت سه بعد از ظهر تمام شده بود. در واقع عده زیادی از مردم مجبور شدند بدون رای دادن دوباره عازم خانه های شان شوند و یک تعداد هم پشت دروازه ها منتظر آمدن اوراق ماندند. یک بخش دیگر صحبت تلفنی والی هرات با رئیس کمیسیون "مستقل" انتخاباتی این بود که مردم زیادی پشت دروازه ها باقیمانده اند اگر امکان دارد دو ساعت دیگر وقت رای دهی را تمدید کنید. وی چانه زنی داشت که این مراکز باید تا ساعت شش باز باشند. ولی حسب فیصله کمیسیون تمامی مراکز یک ساعت بیشتر یعنی تا ساعت ۵ عصر باز ماندند و پس از ۵ عصر تمامی مراکز بسته شدند.

در مورد تقلبات باید گفته شود که اولین تقلب بزرگ و رسمی این بود که مجموع افراد واجد شرایط شرکت در انتخابات را از ۲۳ میلیون نفر به ۱۳ میلیون نفر پایین آورده بودند. طبق این تقلب، ۱۰ میلیون نفر از مجموع افراد واجد شرایط شرکت در انتخابات (تقریباً ۴۴٪ مجموع این افراد) از همان ابتدای کارهای تدارکی انتخابات اصلاً در نظر گرفته نشده بودند. کمیسیون انتخابات رژیم صرفاً ۱۳ میلیون کارت رای دهی برای کاندیدان ریاست جمهوری و ۱۳ میلیون کارت رای دهی برای کاندیدان شوراهای ولایت به چاپ رسانده بود.

تقلب دوم که باز هم بصورت نسبتاً وسیع مشهود بود، تمام شدن کارت های انتخاباتی در یکتعداد از سایت

حملات کدام تلفاتی را در حوزه هرات در بر نداشته است. عصر روز شنبه، تلویزیون بی بی سی از طریق شبکه ماهواره ای اش از کشته شدن ۸۹ مخالف مسلح و ۱۹ پولیس رژیم در سراسر افغانستان خبر داد، ولی رسانه های داخلی درین رابطه صرفاً سکوت اختیار نموده و در سرتاسر روز انتخابات، در مورد شور و شوق مردم و شرکت شان در انتخابات و ناکامی دشمنان رژیم، گزارش ارائه میکردند. اما روز یکشنبه مجموع تلفات برخوردهای روز شنبه، از هر دو طرف ۳۷۵ نفر کشته و زخمی وانمود گردید؛ ۱۲۵ نفر کشته و زخمی از جانب پولیس و اردوی رژیم و افراد ملکی مناطق تحت کنترل رژیم و ۲۵۰ نفر کشته و زخمی از جانب مخالفین مسلح رژیم، شامل ۱۶۴ نفر کشته و ۸۶ نفر زخمی.

موضوع دیگر، مسئله تحریم انتخابات از طرف اکثریت واجدین شرایط میباشد که اصلاً از طریق رسانه ها انعکاس داده نشده است. در دور قبلی انتخابات رژیم که در سال ۱۳۸۹ دایر شده بود، واجدین شرایط انتخابات را ۲۰ میلیون نفر اعلام کرده بودند که ۲ میلیون آن مهاجرین خارج از کشور به شمار میرفتند، اما واجدین شرایط انتخابات ۱۳۹۳ را ۱۳ میلیون نفر اعلام نموده اند؛ در حالیکه رشد نفوس جامعه در چهار سال گذشته، واجدین شرایط انتخابات را حداقل باید از ۲۰ میلیون به ۲۳ میلیون ارتقاء داده باشد. طبق محاسبات تخمینی اولیه، کمیسیون انتخابات رژیم مجموع شرکت کنندگان در انتخابات روز ۱۶ حمل را هفت میلیون (۷۰۰۰۰۰۰) نفر اعلام کرده است. ازینقرار ۱۶ میلیون نفر از واجدین شرایط شرکت در انتخابات، در آن شرکت نکرده اند، یعنی تقریباً ۷۰٪ مجموع واجدین شرایط. به عبارت دیگر صرفاً ۳۰٪ واجدین شرایط شرکت در انتخابات به پای صندوق های رای رفته اند.

موضوع دیگر، تحت پوشش قرار ندادن گزارشات انتخاباتی از ولسوالی های پانزده گانه هرات توسط رسانه ها بود. هیچ یک از رسانه ها به گزارشات ولسوالی ها نپرداختند و هیچ یک از رسانه ها از سایت های انتخاباتی در ولسوالی ها گزارشی نداشتند. گزارشات آنها کلاً متمرکز بر سایت های انتخاباتی داخل شهر هرات بود که ساحه ای به شعاع ۵ تا ۸ کیلومتر را در بر می گیرد. همه در مورد اینکه چه تعداد از مردم در ولسوالی ها به پای صندوق های رای رفته اند و اساساً در انتخابات شرکت کرده اند یا نکرده اند، در تاریکی محض نگه داشته شدند.

موضوع دیگر مسئله تحت پوشش قرار ندادن تقلبات

دست خالی به خانه های شان باز میگردند و کارت رای دهی کمبود می آید. »

چند تن از افرادی که برای اشتراک در انتخابات به مکتب متوسطه پل رنگینه مراجعه کرده بودند میگفتند که:

« سه و نیم ساعت پشت دروازه منتظر ماندیم تا نوبت مان برسد. وقتی هم که نوبت مان رسید، کارت خلاص شده بود. بالاخره یک تعداد از ناظرین مربوط به کاندیداها موترهایی کرایه کردند تا مردم را به سایت های دیگر برسانند. ما هم سوار یکی از موترها شدیم و ما را به قریه امام شش نور بردند تا در آنجا برای شان رای بدهیم. هنگامی که آنجا رسیدیم به ما گفتند که ما ناظرین انتخابات داکتر عبدالله هستیم، بناءً از شما خواهش می کنیم به داکتر عبدالله رای بدهید در غیر آن از آن طرف خودتان مجبورید کرایه تان را بپردازید. »

این بود گزارش مختصری از جریان انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم در هرات. امیدواریم بتوانیم گزارشات مفصل تر را بعدا ارائه نماییم.

۱۷ حمل ۱۳۹۳

ها در همان ساعات اولیه رای گیری، یعنی ساعت ۱۱ یا یازده و نیم قبل از ظهر روز بود. برعلاوه در یک تعداد سایت های دیگر هم تا ساعت سه بعد از ظهر کارت های رای دهی تمام شد و رای دهندگان یا به سایت های دیگر مراجعه کردند و یا به خانه های شان برگشتند.

کسانی که به رای دهی آمده بودند و بدون رای دهی به خانه های شان برمیگشتند، علیه این تقلب گسترده اعتراض داشتند. آنها میگفتند که:

« کارت ها را برای کاندید مورد نظرشان نگه داشته اند. شاید هم تا حالا وقت خانه پوری شده و به صندوق ها ریخته شده باشند. چطور ۱۳ میلیون کارت چاپ شده در صورتی که عده زیادی از مردم بدون رای دهی به خانه های شان باز می گردند. »

وقتی با یک تن از ناظرین انتخابات در یکی از سایت ها ملاقات کردم و از او پرسیدم که در مورد تقلبات چه فکر می کند؟ حرف مردم را تایید کرد و گفت:

« این خودش یک ظلم است که تعداد زیادی از مردم

موافقتنامه امنیتی

و تحمیل پیشبرد مقاومت طولانی همه جانبه بر مردم افغانستان

یک پروسه دراز مدت تبدیل گردد و حد اقل تا چند دهه دیگر ادامه یابد. به این ترتیب، رژیم می که در طول حیات ننگین تقریباً یازده ساله تا کنونی اش، دوبار به اصطلاح انتخابات عمومی ریاست جمهوری و پارلمانی پر از تقلب را بخود دیده است، چهار بار انتصابات لویه جرگه یی و لویه جرگه ها را برگزار کرده است و همه این انتصابات و انتخابات لویه جرگه یی و غیر لویه جرگه یی در خدمت به اشغالگران امپریالیست و پروراندن بیشتر رژیم دست نشانده قرار داشته است. بنابراین نظام حاکم بر کشور یک نظام مستعمراتی - نیمه فیودالی است. مستعمراتی به این معنا که مقدرات کشور و مردمان کشور در قدم اول توسط امپریالیست های اشغالگر تعیین می گردد. نیمه فیودالی به این معنا که طبقات ارتجاعی داخلی دارای حاکمیت پوشالی بر کشور عمدتاً دارای خصایل فیودالی و بصورت غیر عمده دارای خصایل بورژواکمپرادوری است، چیزی شبیه به تناسب میان لویه جرگه ها و انتخابات تقلبی تا کنونی رژیم.

امروز پنجشنبه ۳۰ عقرب ۱۳۹۲ خورشیدی چهارمین لویه جرگه نمایشی رژیم دست نشانده روی صحنه آورده می شود. لویه جرگه اول (لویه جرگه اضطراری) بخاطر مهر صحنه گذاشتن به تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها بر کشور و فیصله های اسارتبار "تجمع خابین ملی در بن در زیر بال و پر امپریالیست های متجاوز و اشغالگر" و همچنان تأیید رژیم دست نشانده شاه شجاع سوم (کرزی) برگزار گردید. لویه جرگه دوم بخاطر به اصطلاح تصویب قانون اساسی مستعمراتی و لویه جرگه سوم هم بخاطر تأیید "توافقنامه استراتژیک" میان دولت امپریالیستی امریکا و رژیم پوشالی مستعمراتی دایر شد. اما این بار، در لویه جرگه چهارم، موضوع توافق رسمی و کاملاً آشکار رژیم با موجودیت دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امپریالیست های اشغالگر امریکایی و متحدین امپریالیست شان در کشور مطرح است، تا اشغالگری امپریالیست ها و حالت مستعمراتی کشور رسماً و طی یک توافقنامه به اصطلاح امنیتی دوجانبه به

آنچه واقعیت دارد و علیرغم هرگونه نمایشات و مضحکه بازی‌ها قانونمندی‌هایش بصورت الزامی و سرسختانه اعمال می‌گردد، حضور قوت‌های اشغالگر در کشور و حالت مستعمراتی و تحت‌اشغال کشور است. اینچنین حالتی می‌تواند اشکال گوناگون داشته باشد و دارای درجات مختلف حدت و شدت باشد؛ اما تا زمانی که اساسا وجود داشته باشد، با هیچ حیل و نیرنگ و نمایشی تأثیرات عینی و ذهنی آن نمی‌تواند نابود گردد.

هم‌اکنون یک به اصطلاح اپوزیسیون قانونی در مخالفت با مصونیت قانونی دادن به نیروهای اشغالگر شکل داده شده است. این اپوزیسیون به درون لویه جرگه مشورتی برده خواهد شد تا به مثابه بخشی از نمایشات به اصطلاح دموکراتیک نقش خود را در لویه جرگه بازی نماید. مضمولین این به اصطلاح اپوزیسیون را افرادی با انگیزه‌های مختلف تشکیل می‌دهند. مخالفت خوانی بعضی از آن‌ها در اصل چانه زنی بر سر دریافت قیمت بیشتر توافق با قرارداد امنیتی مستعمراتی است و با دریافت مبلغ مورد خواست از بین خواهد رفت. افراد دیگری صرفا از ترس مورد هدف قرار گرفتن توسط "مخالفین مسلح" به مخالفت خوانی می‌پردازند، در حالیکه در اصل هیچگونه مخالفتی ندارند. بخش دیگر را هم کسانی تشکیل می‌دهند که می‌خواهند آگاهانه نقش اپوزیسیون قانونی در لویه جرگه را بازی نموده و نمایش و مضحکه بازی مربوطه آن را تکمیل نمایند. بخش چهارم را هم استثناا کسانی تشکیل می‌دهند که دچار توهم و سردرگمی هستند و به غلط فکر می‌کنند که با مخالفت علیه مصونیت قانونی سربازان اشغالگر در کشور، می‌توانند دین ملی و کشوری خود را ادا نمایند. در واقع فقط همین بخش از افراد شرکت کننده در لویه جرگه سرهمبندی شده است که افراد آن می‌توانند مورد خطاب قرار گیرند تا از توهم و سردرگمی بیرون شوند و با "نیت نیک" بر این تخت خونین ننشینند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اعلام می‌نماید که در اساس با هرگونه قرارداد امنیتی با ابرقدرت امپریالیستی امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ادامه حضور نیروهای اشغالگر در کشور مخالف است. به نظر ما امضای هرگونه قرارداد امنیتی با ابرقدرت و قدرت‌های امپریالیستی و توافق با ادامه حضور قوت‌های اشغالگر در کشور در هر سطحی از لحاظ زمانی و تعداد، توافق با ادامه حالت اشغال و حالت مستعمراتی در کشور بوده و هیچ معنایی جز خیانت ملی و وطنفروشی نخواهد داشت.

در واقع از همان ابتدای حیات ننگین رژیم دست‌نشانده تا حال، مراجع اصلی پوشالی تصمیم‌گیرنده در رژیم، لویه جرگه‌ها بوده‌اند و نه حتی به اصطلاح انتخابات عمومی پر از تقلبات و جعلکاری‌ها. حالا امپریالیست‌های اشغالگر از طریق این "دموکراسی" فیودالی - بورژواکمپرادوری اهدایی شان و تدویر لویه جرگه به اصطلاح مشورتی، قصد دارند حضور درازمدت اشغالگرانه شان بر افغانستان را بنام مردم افغانستان رسمیت و قانونیت بدهند. ولی آفتاب را نمی‌توان با دو انگشت پنهان نمود. اکثریت قریب به اتفاق مردم ما به روشنی می‌بینند که اعضای تقریبا سه هزار نفری لویه جرگه مشورتی در اکثریت قریب به اتفاق، کسانی هستند که به دقت توسط اشغالگران و مراجع بالای رژیم دست‌نشانده دست چین شده و با صرف صدها میلیون دالر پول اشغالگران خریده شده‌اند تا حضور درازمدت قوت‌های اشغالگر و در نتیجه بقا و دوام رژیم دست‌نشانده را تأیید و تصویب نمایند. لذا با هیچ معیاری، حتی معیارهای قرون وسطایی، نمی‌توان چنین لویه جرگه‌ای را مظهر اراده آزاد و مستقل مردم افغانستان دانست و با توسل به اینچنین نمایشات مسخره، فروش رسمی و کاملا علنی کشور و مقدرات مردم کشور را قانونی و ناشی از تصمیم‌نمایندگان برحق مردم کشور دانست.

گذشته از این مسایل، آنچه لویه جرگه نمایشی مشورتی در صدد انجام آن است، صرفا رسمی ساختن و کاملا علنی نمودن همان وضعیتی است که در طول دوازده سال گذشته عملا و بنا به توافق رسمی رژیم پوشالی بر کشور حاکم بوده و مقدم بر آن منبع حیات و سرچشمه بقای پوشالی رژیم بوده و خواهد بود. رژیم دست‌نشانده در مدت بیشتر از یکسال گذشته، موضوع مصونیت قانونی دادن به نیروهای اشغالگر را که عملا و بنا به توافق رسمی خود رژیم از همان اولین روز تجاوز و اشغالگری آنها تا حال وجود داشته و بدون هیچ استثنایی مورد اجرا بوده، بصورت دروغین به یک موضوع مورد مجادله مبدل کرده است تا گویا چهره ملی و مستقلی از خود به نمایش بگذارد. همچنان در طول این مدت و در طول چند سال قبل از آن، مستقل‌نمایی‌های دروغین رژیم در به اصطلاح اعتراضات پیهم شاه شجاعی سردسته رژیم علیه قتل و کشتار اهالی ملکی کشور و اجرای عملیات‌های نظامی "خود سرانه" توسط قوای اشغالگر، پیوسته ادامه داشته است. اما چنین نمایشاتی نه باعث توقف در قتل و کشتار اهالی ملکی شده و نه هم موجبات عدم اجرای فعالیت‌های جنگی "خود سرانه" قوت‌های اشغالگر را فراهم کرده است.

پیشبرد درازمدت مقاومت همه جانبه علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان را بر مردم افغانستان تحمیل می نماید، مقاومت همه جانبه ای که به نظر ما باید بر محور مقاومت مسلحانه ملی مردمی و انقلابی و با هدف خروج قهری اشغالگران و سرنگونی رژیم دست نشانده پیش برده شود.

مرگ بر اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده! به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی طولانی!

حزب کمونیست (مائوئیست)
افغانستان

۳۰ عقرب ۱۳۹۲

ما اعلام می کنیم که لویه جرگه سرهمبندی شده توسط اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان آنها با هیچ معیاری نمی تواند از اکثریت بسیار عظیم مردم افغانستان نمایندگی نموده و اراده ملی آزاد و مستقل آنها را تمثیل نماید، بلکه صرفاً گردهمایی ای برای اجرای یک خیانت ملی دیگر، به ادامه خیانت های ملی گذشته و کنونی و مشخصاً لویه جرگه مشورتی در مورد توافقنامه استراتژیک با امپریالیست های امریکایی و امضای آن توافقنامه است.

ما اعلام می کنیم که امضای موافقتنامه امنیتی میان امپریالیست های امریکایی و رژیم دست نشانده که باعث ادامه حضور درازمدت پایگاه های نظامی استراتژیک امپریالیست های اشغالگر امریکایی در کشور می گردد،

این مقاله برای اولین بار در اواسط تابستان گذشته به رشته تحریر در آمده و منتشر گردید. برای انتشار این مقاله در شماره ۳۱ شعله جاوید، متن سابق آن تا حدی اصلاح گردیده است.

از سرنگونی تا سرنگونی، از مقاومت تا تلاش برای سازش

دستور داد که بیرق و لوحه مذکور را پایین بکشند و حاکمان قطر این دستور ارباب بزرگ شان را با عجله لیک گفتند.

بدین ترتیب بیرق و لوحه ای که در سال ۲۰۰۱ پس از راکت کوبی ها و بمباران های هوایی سنگین تقریباً دو ماهه امریکایی ها و متحدین انگلیسی شان و یورش های زمینی جهادی ها و ملیشه های میهن فروش در خدمتگذاری به متجاوزین امپریالیست و وارد آمدن تلفات چند ده هزار نفری بر مردمان کشور و همچنان نیروهای جنگی طالبان، سرنگون شده بود در قطر به آسانی و سادگی، مدت زمان اندکی پس از برافراشته شدن و با یک دستور ساده امیر قطر سرنگون گردید. اما همین عمر کوتاه دفتر سیاسی امارت اسلامی طالبان نیز سرپای تحریک اسلامی طالبان را لرزاند، تضاد ها و مخالفت ها میان مسئولین و فرماندهان رده های متوسط و حتی بالای آنها را بیشتر از پیش دامن زد و در

وقتی دفتر سیاسی طالبان در قطر با برافراشته شدن بیرق طالبان و لوحه امارت اسلامی رسماً و با دعا و بسم الله افتتاح گردید، سرپای رژیم دست نشانده به لرزه افتاد و سردمداران آن داد و فغان سر دادند که برافراشته شدن بیرق و لوحه مذکور به معنای به رسمیت شناخته شدن امارت اسلامی طالبان است، در حالیکه توافقات و تعهدات میان دولت امریکا و "دولت افغانستان و تضمینات امریکایی ها اینگونه نبوده است. حامد کرزی اعلام کرد که متقابلاً مذاکرات بر سر توافقنامه امنیتی با دولت امریکا را به حالت تعلیق در می آورد.

از جانب دیگر مقامات دولتی امریکا نیز تقریباً بلافاصله پس از افتتاح دفتر قطر اعلام کردند که برافراشته شدن بیرق طالبان و لوحه امارت اسلامی خواست آنها نبوده و نیست و با این کار مخالف هستند. در واقع دولت امریکا سریعاً به حاکمان مرتجع قطر که چیزی بیش از مزدوران گوش به فرمان امپریالیست های امریکایی نیستند

پیروزی سیاسی و نوعی به رسمیت شناخته شدن شان در سطح منطقه یی و بین المللی می دانستند، پس از بسته شدن دفتر متذکره به موضع دفاعی و انفعالی و سرگردانی سیاسی افتادند.

بدینسان این " شیطان بزرگ " (امریکا) بود که علیرغم متضرر شدن رژیم دست نشانده و همچنان طالبان در جریان سرهمبندی کردن دفتر قطر برای طالبان و سپس سرنگونی بیرق و لوحه آن و سرانجام بسته شدن دفتر متذکره، نهایتاً از جریان مذکور سود برده و پروسه امضای توافقنامه امنیتی با رژیم دست نشانده و ابقای دراز مدت پایگاه های استراتژیک نظامی اش را در افغانستان به پیش سوق داد. نتیجه آن شد حامد کرزی این شاه شجاع سوم، که قبلاً گویا مذاکرات میان دولت امریکا و رژیم پوشالی را به حالت تعلیق در آورده بود، آشکارا برای امضای توافقنامه امنیتی با اشغالگران امریکایی از طریق سرهمبندی یک لویه جرگه فرمایشی اظهار آمادگی نمود و سایر منسوبین بلند پایه رژیم و همچنان خیل مبصرین میهن فروش بطور واضح و آشکار و روزمره در تلویزیون ها، رادیو ها و جراید روی ضرورت امضای توافقنامه مذکور داد سخن دادند.

از جانب دیگر موضوع کاندید شدن زلمی خلیل زاد، سفیر سابق امریکا در افغانستان، در به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری رژیم در سال آینده واضحاً توسط خودش مطرح شد. این نقشه معنی دیگری جز ادامه سلطه مستقیم، رسمی، آشکارا و بی پرده دولت امریکا بر افغانستان نداشت. خلیل زاد صریحاً گفت که کرزی را به عنوان معاون اول و عطا محمد نور والی کنونی بلخ را به عنوان معاون دوم خود بر خواهد گزید و به این ترتیب با اعلام حفظ موجودیت بروکراسی موجود از امکانات آن برای انتخاب شدنش در به اصطلاح انتخابات آینده ریاست جمهوری رژیم سود خواهد برد. اما سروصدا و هیاهویی که پیرامون اجرای نقشه مذکور براه افتاده بود، مدتی بعد آنچنان خوابید که گویا اصلاً چنان نقشه ای در کار نبوده است. در واقع طرح مذکور مبتنی بر ایجاد اتحاد انتخاباتی میان جناح کرزی و جناحی که عطا محمد نور به آن تعلق دارد یعنی جناح جمعیت اسلامی، تحت رهبری زلمی خلیل زاد بود. از قرار معلوم نه تنها زلمی خلیل زاد نتوانست تیم انتخاباتی سه نفره اش را بخوبی و نه نحو مستحکمی سروسامان دهد، بلکه

مناطق معینی از کشور نیروهای جنگی آنها را به حالت انتظار انداخت.

علیرغم پایین کشیده شدن بیرق طالبان و لوحه امارت اسلامی از دفتر قطر، طی روز های متوالی کسی از امریکایی ها برای مذاکره رسمی با دفتر نشینان به سراغ آنها نیامد. آنها تهدید نمودند که در صورت عدم شروع مذاکرات رسمی میان آنها و امریکایی ها از دفتر قطر خارج خواهند شد. این تهدید کارگر نیفتاد و نمایندگان سیاسی طالبان بنا به عدم سودمندی دفتر داری خشک و خالی و مواجهه با مخالفت های داخلی دفتر را ترک گفتند.

بدین سان پروسه به اصطلاح صلح با " مخالفین مسلح " که توسط رژیم دست نشانده از مدت چند سال به اینطرف و با تقبل مصارف گزاف صدها میلیون دالری، سرهم بندی کردن به اصطلاح لویه جرگه صلح و به اصطلاح شورای عالی صلح و فدا کردن رئیس نامنهاد شورای متذکره یعنی برهان الدین ربانی در عید قربان نارسیده صلح با طالبان، پیش برده می شد، با بسته شدن دفتر طالبان در قطر ناکارآمدی خود را نشان داد و کل وضعیت یکبار دیگر موقتا به نقطه صفر برگشت.

در نتیجه کار به جایی رسید که کسی مثل رنگین دادفر سپنتا، مشاور عالی کرزی در امور امنیت ملی، آشکارا اعلام نمود که چیزی بنام پروسه صلح اصلاً وجود نداشته است و کسان دیگری از مقامات رژیم انحلال شورای صلح نامنهاد را طلب نمودند. یکبار دیگر رخ " صلح خواهی " رژیم دست نشانده بطرف پاکستان برگشت و مقامات عالیترتبه رژیم بار دیگر کلید صلح در افغانستان را در دستان حکومت پاکستان دانستند تا گویا نشان دهند که دلیل عمده جنگ در افغانستان و ادامه آن، حضور اشغالگران نیروهای امپریالیست امریکایی و متحدین شان در کشور نیست، بلکه سیاست های توسعه طالبانه پاکستان در قبال افغانستان است.

از جانب دیگر خوش بینی های اولیه بخشی از صفوف و مقامات رهبری متوسط و حتی عالی طالبان که با افتتاح دفتر قطر و برافراشته شدن بیرق طالبان و لوحه امارت اسلامی در آن و مشاهده سراسیمگی منسوبین رژیم، و در واقع بنا بر بی بصیرتی سیاسی خود شان، به خوشخیالی افتاده بودند و افتتاح دفتر متذکره را یک

آنها در عراق به حفظ دراز مدت یک نیروی نظامی ۱۰ تا ۱۵ هزار نفری در سفارت شان تحت نام نیروی امنیتی سفارت اکتفا کردند، اما در افغانستان نمی توانند تا این حد پایین بیایند. دلیل آن روشن است. نیروهای نظامی امریکایی در چندین کشور عربی بزرگ و کوچک همسایه و نزدیک عراق که در حاشیه عربی خلیج فارس موقعیت دارند، حضور سنگین و پایگاه های استراتژیک نظامی دارد. این نیروها در قدم اول می توانند در وقت ضرورت سریعاً در عراق مداخله نمایند و رژیم دست نشاندۀ عراق و بطور کلی نظام حاکم بر عراق را حفاظت نموده و جریان تجارت نفت در عراق را تحت کنترل داشته باشند. چنانچه همین چندی قبل نیروهای نظامی امریکایی در ارتباط با حوادث اطراف عراق در شرق میانه به عراق داخل شدند و مدتی بعد از آن کشور خارج گردیدند. ثانیاً حضور سنگین نیروهای متذکره در خلیج فارس، امپریالیست های امریکایی را در صحنه رقابت با رقبای امپریالیستش و کنترل تجارت نفت در منطقه دست برتر می دهد و عدم موجودیت پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت امریکایی در عراق این برتری را رویهمرفته ضربه نمی زند.

اما موقعیت افغانستان طور دیگری است. اگر پای پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا از افغانستان کنده شود، آنها به دلیل عدم موجودیت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکایی در نزدیکی افغانستان نه تنها برای حفظ رژیم دست نشاندۀ متزلزل و کل نظام حاکم بر کشور از چانس مداخله مستقیم سریع از نزدیک برخوردار نخواهند بود، بلکه نمی توانند دست برتر نظامی علیه رقبای شان را در مناطق اطراف افغانستان نیز حفظ نمایند. همچنان نمی توانند چانسی برای کنترل منابع زیر زمینی دست نخورده افغانستان و منابع نفت و گاز آسیای میانه در اختیار داشته باشند، چانسی که حتی در شرایط حضور نظامی سنگین اشغالگرانه تا کنونی شان نیز نسبتاً ضعیف عمل کرده است.

البته این نیازمندی های امپریالیستی اشغالگرانه نمی تواند بصورت مطلق ثابت سازد که پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا بصورت دراز مدت در افغانستان باقی می ماند. اگر اشغالگران امریکایی، آنگونه که طالبان خوشخیالانه و ایده آلیستی و چه بسا لفظی و نمایشی ادعا دارند، در افغانستان در معرض

وضعیت کاملاً رسوا و بی پرده دولتی امریکایی خودش نیز به عنوان یک مانع عمل کرد و وی نتوانست حمایت بخش عمده بروکراسی رژیم را حاصل نماید. در نتیجه نقشه مذکور توسط خود مقامات امریکایی ای که آن را رویدست گرفته بودند، منجمله شخص خود زلمی زاد، کنار گذاشته شد.

بهر حال، با توجه به چنان وضعیتی حد اقل در کوتاه مدت چیزی بنام پروسه صلح قطر میان اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ از یکطرف و طالبان از طرف دیگر نه تنها در واقعیت بلکه صرفاً برای نام نیز باقی نماند. اما تلاش ها برای به سازش کشاندن طالبان، چه توسط امریکایی ها و انگلیس ها و چه توسط رژیم دست نشاندۀ در اشکال و صور گوناگون، همچنان ادامه یافت.

امریکایی ها آشکارا در پی بدست آوردن پایگاه های استراتژیک نظامی دراز مدت در افغانستان هستند. گرچه آنها ضرورت این پایگاه های نظامی را ظاهراً روی ضرورت ادامه مبارزه علیه القاعده توجیه می کنند، اما ضرورت اساسی و عمده آنها چیزهای دیگری است. ضرورت اساسی امپریالیست های امریکایی در بدست آوردن پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت در افغانستان، ادامه حضور مستقیم نظامی و سلطه مستقیم سیاسی آنها برین کشور است. ادامه دراز مدت این حضور مستقیم نظامی و سیاسی، در شرایط نسبتاً متفاوت بعد از سال ۲۰۱۴، نه تنها به خاطر حفظ و ابقا و دوام کل نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مستعمراتی - نیمه فیودالی شکل یافته در طی بیشتر از یک دهه گذشته، به شمول رژیم سیاسی دست نشاندۀ در افغانستان، بلکه به خاطر کنترل موقعیت سوق الجیشی افغانستان در رابطه با پیشبرد رقابت با قدرت های بزرگ امپریالیستی و ارتجاعی در مناطق اطراف افغانستان و تحت نظر قرار دادن آنها از نزدیک برای امپریالیست های امریکایی ضرورت اجتناب ناپذیر دارد.

امپریالیست های امریکایی بخوبی می دانند که موقعیت افغانستان و موقعیت عراق برای آنها از لحاظ داشتن یا نداشتن پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت از هم فرق می نماید.

این مقاومت مسلحانه حتی در حد یک مقاومت ارتجاعی مثل مقاومت نیروهای اسلامی وابسته به غرب و ارتجاع منطقه در زمان حضور اشغالگرانه نیروهای سوسیال امپریالیستی در افغانستان، از حمایت رسمی بین المللی وسیع امپریالیستی و ارتجاعی خارجی برخوردار نیست. طالبان حتی از حمایت رسمی خارجی محدودی در حد چند دولت در میان کشورهای اسلامی نیز برخوردار نمی باشند.

حامیان پاکستانی طالبان که حامیان اصلی آنها محسوب می گردند، از لحاظ دولتی و بصورت رسمی متحد استراتژیک امریکا در خارج از ناتو هستند. راه های مواصلاتی پاکستان مسیر اصلی تدارک رسانی برای نیروهای اشغالگر به افغانستان است که گرچه وقتاً فوقتاً مسدود می گردد، اما در مجموع برای آنها بخوبی قابل استفاده است. دولت پاکستان صدها نفر از رهبران القاعده و طالبان افغانستانی در پاکستان را دستگیر نموده، تعداد زیادی از آنها را به دولت امریکا فروخته و بقیه را یا به قتل رسانده و یا در زندان های پاکستان نگه داری کرده است. حکومت و ارتش پاکستان در حالیکه تا حال قیمت گزاف میلیارد ها دالری جنگ علیه طالبان پاکستانی را از دولت امریکا دریافت کرده اند، از میدان های جنگ افغانستان در جهت دور کردن طالبان پاکستانی از مخالفت های داخلی در پاکستان و به مثابه قبرستان آنها استفاده ابزاری می نمایند. حمایت غیر رسمی حلقاتی در درون حکومت و ارتش پاکستان از طالبان افغانستانی یک حمایت توطئه گرانه و ناظر بر تامین منافع آزمندانه دولتی پاکستان در رابطه با افغانستان و استفاده ابزاری از طالبان افغانستانی است. تجربه نشان داده است که آنها حاضر اند در موقعیت قیمت این حمایت از طالبان را از دولت امریکا بگیرند و طالبان را به آنها تسلیم نمایند. ملا ضعیف شاهد زنده این معامله گری دولت پاکستان در قبال طالبان افغانستانی است.

برعلاوه، سرنوشت دفتر قطر و سرنوشت بیرق و لوحه آن نشان داد که دوستان سابق امارت اسلامی طالبان در میان دولت های حاشیه عربی خلیج فارس، و مشخصاً دولت قطر، نیز صرفاً دولت های گوش به فرمان امپریالیست های امریکایی و آله دست آنها هستند.

شکست نهایی قرار داشته باشند و راه گریز جستجو نمایند، تمامی نیازمندی های فوق الذکر کارکرد خود را از دست خواهد داد و آنها از این کشور بیرون خواهند رفت. اما چنین نیست.

ما قبلاً نیز بارها گفته ایم که نه اوباما گرباچوف امریکایی است و نه امریکا و پیمان ناتو، مثل شوروی سوسیال امپریالیستی و پیمان وارسا در زمان گرباچوف، در معرض فروپاشی فوری قرار دارند. به همین جهت پیوسته اعلام کرده ایم که باید برای پیشبرد یک مقاومت سخت، طولانی و پر پیچ و خم علیه امپریالیست های اشغالگر و خائنین ملی دست نشاندۀ شان آمادگی گرفت. البته درست است که کل نظام امپریالیستی و تبعاً نظام امپریالیستی امریکایی از چند سال به اینطرف در معرض بحران اقتصادی سختی قرار گرفته است و این بحران هنوز ادامه دارد. اما امپریالیست های امریکایی راه حل این بحران را در رابطه با افغانستان در محدود ساختن حضور نظامی اشغالگرانه در افغانستان، تخفیف نسبتاً فوق العاده مصارف نظامی و افغانستانی ساختن هرچه بیشتر جنگ در کشور جستجو می نمایند و نه خروج کامل نظامی. آنها بخوبی می دانند که خروج نظامی کامل شان از افغانستان، قویا می تواند تاثیرات منفی بحران اقتصادی در امریکا را بیشتر از پیش دامن بزند و نه اینکه دامنه آن را کم نماید. صحبت های گاه بگاه بعضی از مقامات دولتی امریکا در مورد "گزینه صفر" یعنی باقی نماندن هیچ نیروی نظامی امریکایی در افغانستان، یک بازار تیزی تجارتي در مقابل چانه زنی های رژیم دست نشاندۀ در حصول مبلغ هرچه بیشتر از فروش وطن و مقدرات وطن است و نه چیز دیگری. درست مثل اینکه بگویند همین قدر می خریم و اگر بیشتر بخواهید اصلاً خریدار نیستیم.

یکی از دلایل اتخاذ سیاست ابقای دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکایی از طرف امپریالیست های اشغالگر امریکایی، عدم موجودیت یک مقاومت سرتاسری و همه جانبه مسلحانه و غیر مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی در افغانستان است. مقاومت مسلحانه تا کنونی علیه اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ به دلیل محدودیت های ذاتی و سرشتی خود، نه تا حال توانسته و نه در آینده خواهد توانست اشغالگران را از افغانستان کاملاً اخراج نموده و موجبات سرنگونی کامل نظام موجود و مشخصاً رژیم دست نشاندۀ را فراهم نماید.

و ادار به فعالیت پوششی زیر بیرق طالبان می نماید و یا بطرف تسلیمی به سوی رژیم پوشالی می راند. آخوندیزم غلیظ مسلط بر طالبان نه تنها قادر نیست اکثریت قشر روشنفکران و تحصیل یافتگان پشتون را به سوی خود جذب نماید بلکه تعداد زیادی از متنفذین منور پشتون را نیز از خود دور نموده است. از این گذشته آخوندیزم امارتی طالبانی تا حال قادر نبوده است که حتی باعث بسیج مقاومت جوینان و وسیع قشر روحانیون پشتون علیه اشغالگران و رژیم پوشالی گردد. بدین ترتیب مقاومت طالبانی آنچنان مقاومت قسمی ای است که عمدتاً بخش معینی از فیودال ها، بورژواها، خرده بورژواها به شمول تحصیل یافتگان ناآگاه، دهقانان ورشکسته و جوانان بیکار در مناطق پشتون نشین کشور را در بر می گیرد

اگر از دید منافع علیای توده های مردمان و زحمتکشان کشور به قضیه نگاه نماییم، عمق و دامنه محدودیت مقاومت ارتجاعی و قسمی طالبان چهره واقعی خود را بصورت تمام و کمال نشان می دهد. یک مقاومت گسترده، عمیق، همه جانبه و تا آخر استوار علیه اشغالگران مقاومتی است که با تکیه بر منافع علیای ملی و طبقاتی توده های مردم و زحمتکشان کشور و استوار بر آگاهی طبقاتی آنها و در ضدیت اساسی با نظام امپریالیستی جهانی و نظام ارتجاعی حاکم بر افغانستان و در ضدیت با شوونیزم ملیتی و شوونیزم جنسی پیش برده شود. ناگفته پیداست که مقاومت طالبانی نه تنها چنین مقاومتی نیست بلکه در ضدیت اساسی با چنین مقاومتی قرار دارد و در حال حاضر یکی از عوامل سد کننده ولو غیر عمده تبارز و تقویت چنین مقاومتی نیز هست.

بنابراین روشن است که یک مقاومت جنگی محدود و قسمی نه می توانسته و نه هم توانسته است که موجبات شکست نهایی امپریالیست های اشغالگر را در افغانستان فراهم نماید، به قسمی که قوت های اشغالگر، به ویژه قوت های اشغالگر امریکایی، راه فرار از افغانستان را جستجو نمایند تا طالبان بتوانند از طریق مذاکرات با آنها راه گریز آبرومندانه برای شان فراهم نمایند. واقعیت تلخ موجود در افغانستان درست برعکس اینچنین تصور خوشخیالانه و ایده آلیستی ای است که طالبان ترسیم می نمایند.

از لحاظ داخلی، مقاومت مسلحانه طالبان حتی در حد یک مقاومت ارتجاعی مثل مقاومت نیروهای اسلامی در زمان حضور اشغالگران نیروهای سوسیال امپریالیستی در افغانستان، از وسعت و گستردگی سرتاسری برخوردار نیست و از محدودیت های وسیع و عمیق ذاتی و سرشتی رنج می برد.

این مقاومت قبل از همه یک مقاومت در میان ساکنین مناطق پشتون نشین در کشور است و در میان ملیت های غیر پشتون غیر از اهالی نورستان شرقی و کم و بیش پشه یی های شرقی، در واقع جای پای ندارد و یا جای پای اندک و رویهمرفته غیر قابل محاسبه ای دارد. دلیل این امر در واقع شوونیزم غلیظ ملیتی و مذهبی طالبان در زمان امارت اسلامی و عملکرد های مرتبط به این شوونیزم آنها در آن زمان است. این شوونیزم هنوز هم از پایه های قوی نظری و عملکرد های مشخص در نزد طالبان برخوردار است. مثلاً رهبری برحال طالبان، تا حال حاضر نبوده است مثل معتصم آغا جان - یک عضو بلند پایه اخراجی طالبان - از جنایات جنگی هولناک نیروهای نظامی طالبان در شمالی از خود انتقاد نموده و از مردم آن منطقه معذرت خواهی نماید. این وضعیت به مرتجعین خاین ملی و وطنفروش در میان ملیت های غیر پشتون یعنی سران جهادی و سردمداران ملیشه های جنایتکار غیر پشتون اجازه می دهد که با ترساندن توده های ملیت های مذکور از برگشت امارت اسلامی طالبان، آنها را با خود همراه سازند و از مبدل شدن نارضایتی وسیع آنها از اشغالگران و رژیم پوشالی به مبارزه و مقاومت فعال سیاسی و نظامی علیه آنها جلوگیری نمایند.

مقاومت طالبانی حتی در محدوده مناطق پشتون نشین کشور نیز از خصلت سرتاسری برخوردار نمی باشد. انحصار طلبی قهار و تمامیت خواهی خشن ارتجاعی و امارتی ضد دموکراتیک طالبان، در ضدیت عمیق و گسترده با ضرورت بسیج تمامی شخصیت ها و نیروهای مخالف رژیم و مخالف اشغالگران در چوکات یک مقاومت عمومی ضد اشغالگران و ضد رژیم قرار دارد. این انحصارطلبی و تمامیت خواهی ارتجاعی و ضد دموکراتیک طالبان حتی نیرویی مثل حزب اسلامی گلبدین را در مناطق جنگی روستایی مناطق پشتون نشین کشور فرصت نفس کشیدن نمی دهد و آنها را یا

میان امپریالیست های غربی و اسلامیست ها را امپریالیست های مربوط به ناتو و در راس امپریالیست های امریکایی تعیین می کنند. مودل اسلامی که آنها فعلا برای کشورهای مسلمان نشین در نظر دارند مودل اردوغان ترکیه و سیستانی عراق و بطور مشخص مودل " جمهوری اسلامی افغانستان " است. در واقع بدین ترتیب است که هم احساسات دینی و مذهبی مردمان کشورهای مسلمان نشین به بازی گرفته می شود و هم راه نفوذ و سلطه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی امپریالیست ها بر این کشور ها به نحو بهتری باز می گردد.

در حقیقت بخاطر تطبیق همین مودل است که فعلا برای خلع سلاح ملیشه های قبایلی و ملیشه های اسلامیست در لیبیا زمینه سازی می گردد و برای ایجاد محدودیت برای نیروهای اسلامیست تند رو در سوریه از هم اکنون اقداماتی رویدست گرفته شده است. مشخصا رژیم اخوانی در مصر نه تنها بخاطر مهار ساختن نارضایتی عمیق و وسیع توده های مصری از این رژیم بلکه مهم تر از آن بدین خاطر توسط اردوی وابسته به امریکا سرنگون گردید که رژیم مذکور حدود و ثغور اسلامیستی تعیین شده توسط امپریالیست های امریکایی را در نوردیده و راه به اصطلاح اسلامی افراطی را در پیش گرفته بود. هم اکنون از یکجانب امریکایی ها به حمایت از کودتاگران ادامه می دهند و حتی اقدام آنها را کودتا نمی خوانند و از جانب دیگر کماکان تلاش دارند که جایی برای اخوانی ها در درون نظامی شبیه به نظام ترکیه در مصر در نظر بگیرند.

حتی اگر این سیاست را بطور مشخص در رابطه با طالبان در ابتدای ظهور شان در نظر بگیریم می بینیم که امریکایی ها، انگلیس ها و سایر امپریالیست های غربی علیرغم به بازی گرفتن طالبان از لحاظ نظامی برای راه یابی به منطقه آسیای میانه و منابع نفت و گاز آن منطقه، از لحاظ سیاسی امارت اسلامی طالبان را تا آخر به رسمیت نشناختند و سرانجام سرنگونش کردند و خود و دست نشانندگان شان جای آنها را گرفتند. بی مناسبت نیست اگر درینجا به همزمانی سرنگونی حکومت محمد مرسی در مصر، که توسط طالبان محکوم گردید، و سرنگونی بیرق و لوحه امارت اسلامی در قطر اشاره نماییم.

اینک اشغالگران امریکایی بعد از حضور اشغالگرانه بیشتر از یک دهه در افغانستان در موقعیتی قرار گرفته اند که جنگ را عمدتاً به یک جنگ میان جناح های مختلف افغانستانی مبدل کرده و مسئولیت های روزمره جنگی را، ولو تا حدی ظاهری و نمایشی، به قوت های رژیم پوشالی سپرده اند و در عین حال تلاش دارند حضور اشغالگرانه جنگی تا کنونی شان را از طریق حفظ پایگاه های نظامی استراتژیک در افغانستان به حضور اشغالگرانه دراز مدت مبدل نمایند. بدین ترتیب آنها زمینه سازی می کنند که از یک طرف تلفات انسانی و مخارج نظامی شان را به شدت در افغانستان کاهش دهند و از طرف دیگر سلطه نظامی مستقیم شان را بر کشور بصورت دراز مدت حفظ نمایند.

ظاهراً گمان نمی رود که طالبان، به ویژه رهبران عالی آنها و مشخصا ملا محمد عمر، این مسایل بدیهی سیاسی را درک نکنند. اما چرا بر طبل پیروزی می کوبند؟ طالبان در واقع سازشکاری های شان با اشغالگران را رنگ آخرین اقدامات پیروزمندانه می زنند و شعار " نصرمن الله و فتحاً قریب " سر می دهند تا در زیر پوشش خوشخیالی ها و شعار دهی های متذکره برای احیای دوستی سابقه با اشغالگران امریکایی و انگلیسی تلاش کنند.

پس از آنکه اخوان المسلمین مصر، جنبش اسلامی تونس و اسلامیست های لیبیا و سوریه، منجمله نیروهای منسوب به القاعده، در جریان خیزش های بهار عربی در یک همسویی عمومی با امپریالیست های غربی قرار گرفتند و نوعی تباری و سازش میان دو طرف شکل گرفت یا در واقع دوستی های سابقه تا حدی میان شان احیا گردید، تحریک طالبان این حرکت ها را استقبال کرده و مشخصا پس از انتخابات مصر از " نظام اسلامی مصر " حمایت به عمل آورد و برای محمد مرسی پیام تبریک فرستاد. تقریباً همزمان با این تحولات، طالبان دو سال قبل بطور واضح و روشن راه پروسه قطر و مذاکرات با اشغالگران را در پیش گرفتند و رژیم قطر را که یک رژیم گوش به فرمان و نوکر امریکا است و در کل خاورمیانه و کشورهای عربی در رکاب امریکایی ها دوندگی می نماید، به دوستی برگزیدند.

واضح است که حدود و ثغور این همسویی و نزدیکی

۵. اعلام آمادگی نمایندگان طالبان برای پیشبرد مذاکرات با اشغالگران امریکایی علیرغم پایین کشیده شدن بیرق طالبان و لوحه امارت اسلامی از دفتر قطر. دفتر قطر با عدم استقبال از سوی امریکایی ها مواجه شد و همین امر سرانجام منجر به بسته شدن دفتر مذکور گردید.

از میان تمامی مسایل فوق الذکر مسئله پذیرش نظام اقتصادی "بازار آزاد" توسط طالبان یک موضوع اساسی است و به تنهایی می تواند عمق و پهنای قسمی بودن مقاومت طالبانی و سازشکاری و تسلیم طلبی ماهوی طالبان در قبال نظام امپریالیستی جهانی را بخوبی نشان دهد. به تبعیت از این سازشکاری و تسلیم طلبی ماهوی طالبان بوده و هست که آنها با انصراف از پیش شرط خروج قوای اشغالگر امپریالیستی از افغانستان که به موضوع عمده کنونی یعنی پیشبرد مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده اشغالگران مربوط است، از یک جانب در یک همسویی با رژیم اخوانی مصر و رژیم قطر قرار گرفتند و از جانب دیگر در هر حالتی خواهان پیشبرد مذاکرات با اشغالگران امریکایی هستند. درینجا لازم است هر دو موضوع را کمی باز نماییم.

نظام اقتصادی "بازار آزاد" نظام اقتصادی ای است که اشغالگران امپریالیست در افغانستان شکل داده اند. این نظام اقتصادی به قسمی شکل یافته است که بدون دوام حضور اشغالگران امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در افغانستان قابلیت گردش و قابلیت دوام ندارد. اگر تزریقات اقتصادی امپریالیست ها، که آنها فقط در شرایط ادامه اشغال افغانستان حاضر اند فراهم نمایند، از بدنه این اقتصاد بیمار مستعمراتی قطع گردد، سریعا به نفس تنگی می افتد و جریان خونش می ایستد و همزمان با آن تمامی نهادهای روبنایی نظام، به شمول رژیم دست نشانده، نیز از کار می افتد. در اساس به همین خاطر است که رژیم دست نشانده، به شمول جناح های مختلف اپوزیسیون قانونی حکومت پوشالی و همچنان خیل گردآمدگان در " نهادهای جامعه مدنی " از "گزینه صفر" یعنی خروج تمامی نیروهای اشغالگر از کشور، که گاهیگاهی توسط اشغالگران امریکایی به مثابه وسیله فشار برای زمینه سازی امضای توافقنامه امنیتی

بنابراین اکنون در شرایطی که همسویی و نزدیکی موقتی میان اسلامیست های عربی و امپریالیست های غربی و در راس آنها امپریالیست های امریکایی بسر رسیده و زمان سرنگونی ها و تحدیدات برای اسلامیست های مذکور توسط آنها فرا رسیده است، به نحو قوی تری راه مذاکره و سازش با اشغالگران امریکایی برای طالبان راه برافراشتن بیرق و لوحه امارت اسلامی نیست. تحریک طالبان اگر بخواهد به مثابه یک تحریک اسلامی امارتخواه باقی بماند راه آن سازش و تبانی با امپریالیست های امریکایی و انگلیسی نه بلکه راه تقابل القاعده یی علیه آنها است. زمان اینگونه سازش ها و تبانی ها از لحاظ بین المللی و منطقه یی بسر رسیده و نمی تواند در عمل پیاده گردد.

علیرغم شکست پروسه قطر، طالبان در مسیر سازش و مصالحه با اشغالگران امریکایی تا حدی پیش رفته اند که احتمال برگشت شان ازین مسیر کم و بیش ضعیف است. گام های طی شده درین راستا را مختصرا یادآور می شویم:

۱. انصراف از پیش شرط خروج قوای اشغالگر خارجی از افغانستان برای شروع مذاکرات.
۲. پذیرش یک رژیم آله دست امپریالیست های غربی و مشخصا امپریالیست های امریکایی یعنی رژیم قطر و اعتماد بر آن به مثابه میزبان دفتر سیاسی.
۳. حمایت از رژیم اخوانی محمد مرسی و ارسال پیام تبریکی برای وی بعد از پیروزی اش در انتخابات ریاست جمهوری مصر. محمد مرسی در انتخابات ریاست جمهوری مصر در حقیقت کاندید اردوی مصر بود که یک اردوی وابسته به امپریالیست های امریکایی است.
۴. پذیرش نظام اقتصادی " بازار آزاد " یعنی نظام اقتصادی ای که اشغالگران امپریالیست در افغانستان شکل داده اند و اساس اقتصادی وابستگی همه جانبه افغانستان به نظام جهانی امپریالیستی را تشکیل می دهد.

درین میان جداسازی میکانیکی میان جوانب خارجی و داخلی قضیه افغانستان توسط طالبان که طبق آن ظاهراً در مرحله اول صرفاً طرفدار مذاکره با امریکایی‌ها و مخالف مذاکره با رژیم دست‌نشانده هستند، صرفاً به مثابه روپوشی برای تلاش‌های سازشکارانه فوق‌الذکر عمل می‌نماید.

در واقع باز شدن دفتر قطر برای طالبان نتیجه یک توافق عمومی و غیر مستقیم میان دولت امریکا، دولت انگلیس، رژیم دست‌نشانده، دولت پاکستان، دولت قطر و طالبان بود. چنانچه در جریان سفر سرتاج عزیز، مشاور عالی صدراعظم پاکستان در روابط بین‌المللی، به کابل افشا گردید، اسناد سفر و اقامت در قطر برای نمایندگان طالبان بنا به تقاضای به اصطلاح شورای عالی صلح رژیم پوشالی، توسط حکومت پاکستان فراهم گردیده است. قطعاً نمی‌توان این امر را نادیده گرفت که در شرایط کنونی افغانستان این اشغالگران هستند و نه رژیم دست‌نشانده که قدرت اصلی در افغانستان را تشکیل می‌دهند، اما در عین حال رژیم دست‌نشانده را نیز نمی‌توان به عنوان یک طرف جنگ در افغانستان و لذا به عنوان یکی از طرف‌های صلح در افغانستان نادیده گرفت.

یک مقاومت واقعی در افغانستان امروزی مقاومتی است که هم علیه اشغالگران باشد و هم علیه رژیم دست‌نشانده و نه صرفاً علیه اشغالگران یا صرفاً علیه رژیم دست‌نشانده. لذا باید شعار داد که مرگ بر اشغالگران و رژیم دست‌نشانده. بر علاوه هم اکنون یک تبدیلی نسبتاً مهم در شرایط جنگی افغانستان در جریان است و آن داخل شدن هرچه بیشتر نیروهای نظامی پوشالی بجای نیروهای اشغالگر در جریان درگیری‌های روزمره جنگی در افغانستان است. در چنین حالتی توجه به رژیم دست‌نشانده به عنوان یک طرف جنگ در افغانستان و طبعاً یک طرف صلح در افغانستان بیشتر از پیش اهمیت کسب می‌نماید.

اما وقتی بعد از سال ۲۰۱۴ نیروهای جنگی امریکاییست‌های اشغالگر امریکایی و غیر امریکایی از افغانستان بیرون شوند، نیروهای مستقر در پایگاه‌های باقیمانده نظامی استراتژیک امریکایی عمدتاً نقش حامی نیروهای

مورد استفاده قرار می‌گیرد، وحشت دارند. مخالفت قاطع تعداد زیادی از کارشناسان سیاسی و نظامی امریکا حتی با بحث در مورد "گزینه صفر" نیز ناظر بر همین امر است.

تأیید دربست اقتصاد بازار آزاد توسط طالبان هیچ معنی و مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد جز گردن نهادن دربست به وابستگی اساسی اقتصادی به نظام امپریالیستی و مشخصاً گردن نهادن دربست به وابستگی اساسی اقتصادی به امپریالیست‌های امریکایی و اروپایی.

از لحاظ اصولی و با توجه به سیستم فکری و سیاسی طالبان نمی‌توان انتظار داشت که آنها با وابستگی اقتصادی نیمه مستعمراتی به امپریالیزم جهانی مخالفت قاطع و اساسی داشته باشند. اما می‌توان انتظار داشت که آنها حد اقل با وابستگی اقتصادی مستعمراتی به امپریالیست‌ها مخالفت داشته باشند. اینک آنها با تأیید دربست اقتصاد بازار آزاد، که گفتیم بدون ادامه حضور اشغالگران امپریالیست‌ها در افغانستان، قابل دوام نیست، نشان داده اند که با وابستگی اقتصادی مستعمراتی به امپریالیست‌ها نیز نباید مخالف باشند و یا مخالفت‌شان را کنار گذاشته اند. این عدم مخالفت یا کنار گذاشتن مخالفت هیچ مفهوم دیگری ندارد جز در پیش گرفتن راه تبانی و سازش با اشغالگران.

اگر موضوع فوق‌الذکر را با موضوع مذاکرات پیدا و پنهان چند ساله میان طالبان و اشغالگران امپریالیست انگلیسی و امریکایی یکجا در نظر بگیریم، بیشتر از پیش مسئله مورد بحث برای ما روشن می‌گردد.

در شرایطی که توافقنامه استراتژیک میان امپریالیست‌های اشغالگر امریکایی و رژیم دست‌نشانده به امضا رسیده و برای امضای توافقنامه امنیتی میان آنها زمینه چینی‌های همه جانبه جریان دارد و مسلم است که این توافقنامه نیز امضا شده و طبق آن پایگاه‌های نظامی استراتژیک امریکایی در افغانستان بصورت درازمدت مستقر باقی خواهند ماند، تلاش برای پیشبرد مذاکرات با اشغالگران امریکایی، و آنها هم با حذف پیش شرط خروج قوای اشغالگر از افغانستان، چه معنی و مفهومی می‌توانست - و می‌تواند - داشته باشد جز تلاش برای تبانی و سازش با آنها.

که اشغالگران امریکایی بتوانند و بخواهند سرنوشت افغانستان را مثل سال های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۱ به آنها تسلیم نمایند. برعکس بصورت قطع خواستار آن هستند که طالبان به مثابه بخشی از رژیم دست نشانده، ولو بخش نسبتاً مهم آن، اخذ موقعیت نمایند.

بنابراین اگر طالبان به سازشکاری های کنونی شان در قبال امپریالیست های امریکایی ادامه دهند، دیر یا زود به پیشبرد مذاکرات با رژیم دست نشانده نیز راضی می شوند. در چنین حالتی نیروهای جنگی شان بیشتر از پیش منفعل می گردند، نفاق و شقاق در میان صفوف و رده های بالا و متوسط رهبری شان بیشتر می گردد و پایه های توده یی شان مایوس تر و غیر فعال تر می گردند. این پروسه هر قدر طولانی گردد اوضاع به ضرر شان تکامل خواهد کرد و عاقبت ناگزیر خواهند شد یا به مثابه بخشی از حاکمیت پوشالی تثبیت گردند یا در معرض فروپاشی و نابودی قرار بگیرند و هر دو حالت را فقط می توان انتحار سیاسی نامگذاری کرد.

ما صمیمانه نمی خواهیم که طالبان با چنین سرنوشتی مواجه شوند، بلکه در شرایط فعلی مقاومت قسمی و محدود ارتجاعی آنان را نسبت به سلطه بلامنازع اشغالگران و رژیم دست نشانده ترجیح می دهیم.

اما در عین حال به عنوان یک حقیقت انکارناپذیر باید پذیرفت که این مقاومت قسمی و محدود ارتجاعی فرجامی جز شکست نهایی، چه بصورت سازش با اشغالگران و رژیم و چه بصورت شکست و نابودی در جنگ یا ترکیبی از هر دو وضعیت، نخواهد داشت. بنابراین مبارزه بخاطر برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و خائنین ملی نه تنها بخاطر ایجاد یک محور اصولی برای کل جنبش مقاومت و سمتدهی درست و اصولی ملی مردمی و انقلابی آن یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، بلکه مقدم بر آن حصول پیروزی نسبی در کسب استقلال کشور و سرنوشتی رژیم دست نشانده نیز مستلزم پیشبرد مبارزه و مقاومت قاطع درین مسیر است.

پوشالی را بر عهده می گیرند، دایماً در درگیری های روزمره شرکت نمی کنند و صرفاً در موقع نیازمندی های جدی این نیروها به کمک، آنها را یاری می نمایند. اینچنین وضعیتی خواهی نخواهی تا حد معینی هم نقش مستقیم نیروهای اشغالگر در جنگ را تخفیف می دهد و هم تاثیر گذاری سیاسی مستقیم آنها بالای رژیم دست نشانده یا حدود و ثغور کنترل مستقیم رژیم دست نشانده توسط آنها را. در چنین حالتی گرچه کماکان حالت اشغال کشور باقی می ماند، اما شدت و گستردگی آن تخفیف می یابد و بر علاوه نقش و صلاحیت های رژیم در مسایل روزمره بیشتر می گردد.

بدین ترتیب پروسه سپردن به اصطلاح مسئولیت های امنیتی به نیروهای پوشالی توسط اشغالگران سرآغاز تبدیلی حالت اشغال از حالت شدید و گسترده قبلی به حالت نسبتاً ضعیف و محدود بعد از سال ۲۰۱۴ است. معنا و مفهوم افغانستانی سازی جنگ در افغانستان توسط اشغالگران و رژیم پوشالی غیر از این چیز دیگری بوده نمی تواند.

اما طالبان که به نحو توهم آمیزی در جلسه پیروزی نهایی کاذب غرق هستند، اصلاً جریان وقوع این تغییر نسبتاً مهم را نادیده می گیرند. برین مبنا آنها امضای توافقنامه استراتژیک میان امپریالیست های اشغالگر امریکایی و رژیم دست نشانده را اهمیت کافی ندادند و اینک زمینه سازی های اشغالگران و رژیم برای امضای توافقنامه امنیتی را که بر محور دوام حضور دراز مدت پایگاه نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان شکل می یابد، نیز تا حد زیادی نادیده می گیرند.

در چنین حالتی طالبان بی جهت و خوشخیالانه سعی دارند راساً با اشغالگران امپریالیست امریکایی وارد مذاکرات گردند و به توافقاتی برسند. تجارب تا کنونی نشان داده است که چنین مذاکراتی ناشدنی و چنین توافقاتی دست نیافتنی است، چرا که امیدواری در مورد چنین مذاکرات و توافقاتی مبتنی بر واقعیات موجود نیست. طالبان اساساً در موقعیتی قرار ندارند

به تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۳ (۵ جدی ۱۳۹۲)، مقاله کوتاهی تحت عنوان « شعله جاوید » و خاکستری بجا مانده از مائوئیسم افغانی « در سایت فارسی بی بی سی انتشار یافت که نویسنده آن، علی امیری به عنوان «نویسنده و تحلیل گر» معرفی شده بود. تعداد زیادی از منسوبین سابقه جریان شعله جاوید و علاقمندان کنونی این جریان، بخصوص جوانان، در "فضای مجازی" علیه این نوشته عکس العمل نشان دادند و برای مدتی جروب‌های نسبتاً وسیع اینترنتی پیرامون مقاله متذکره شکل گرفت. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هیچگونه عکس العمل تحریری علیه مقاله علی امیری نشان نداد. دلیل این عکس العمل نشان ندادن آن بود که نوشته مذکور از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی یک نوشته بی ارزش است، به قسمی که مندرجات آن فقط و فقط فقر علمی نویسنده را نشان می دهد و به نظر ما جوابگویی به آن ضرورت جدی نداشت. ولی احتمالاً تحت تاثیر بحث های براه افتاده در "فضای مجازی" علیه مقاله یا هر عامل دیگری، از زمان انتشار مقاله تا حال، عده زیادی از هواداران جنبش مائوئیستی در افغانستان، هواداران حزب و همچنان علاقمندان و خوانندگان نشریه "شعله جاوید" بصورت پیهم از ما سوال می کنند که موضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در قبال مقاله متذکره چیست و چرا حزب در مقابل آن عکس العمل تحریری نشان نداده است؟ بنابراین در پاسخگویی به این تقاضاهای مکرر است که ما ناگزیر شدیم، خیلی دیر وقت، سطور ذیل را در مورد آن به رشته تحریر در آورده و منتشر نماییم و الا خود نوشته به ذات خود چندان ارزش جوابگویی را نداشت و پرداختن به آن زیاد ضروری نبود.

اگر شعله جاوید « خاکستری بجا مانده در اذهان » است

پس نگرانی علی امیری از چیست؟

و جریان دموکراتیک نوین افغانستان (جریان شعله جاوید) جنبش و جریان متذکره را از بین ببرند. اما این نمایش واهی و بی پایه لفظی آن ها نتوانست و نمی توانست واقعیت عینی وجود و دوام جنبش مائوئیستی و جریان شعله جاوید در افغانستان را از انظار پوشیده نگه دارد.

سال ها بعد از آن ادعای واهی ببرک کارمل، یکی از بقایای حزب مزدور سوسیال امپریالیست های شوروی، با نام مستعار "ارزگانی"، که در هیئت تحریریه نشریه "امروز ما" (ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی به رهبری مزاری و سپس خلیلی) خزیده بود، در جواب به مقاله مختصر درج شده در یکی از شماره های دوره نشراتی دوم شعله جاوید، تحت عنوان " تسلیم شدن برای مردن"، مقاله نسبتاً مفصلی تحت عنوان " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " به رشته تحریر در آورده و در یکی از شماره های جریده "امروز ما" به نشر رساند. علی امیری از این مقاله یادآوری می نماید تا گویا فقر بینشی مائوئیست ها را نشان دهد، اما به جوابیه مقاله متذکره که باز هم در یکی دیگر از شماره های دوره نشراتی دوم شعله جاوید منتشر گردید، و بعد

مقاله «شعله جاوید و خاکستری بجا مانده از مائوئیسم افغانی» به تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۳ انتشار یافته است. این روز مصادف، یا تقریباً مصادف، بود با سی و چهارمین سالگرد تجاوز قشون مهاجم سوسیال امپریالیستی بر افغانستان. در چنین روزی قاعدتا آقای امیری، به عنوان یک عضو نسبتاً بلند پایه یک حزب جهادی (حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان - به رهبری محمد محقق)، باید مقاله ای در نکوهش تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی و پی آمدهای ویرانگرانه و کشتارگرانه وسیع آن برای افغانستان و مردمان آن به رشته تحریر در می آورد و در سایت بی بی سی یا هر جای دیگری منتشر می ساخت. اما او این کار را نمی کند و بجای آن مقاله ای علیه جنبش مائوئیستی افغانستان می نویسد. مفهوم سیاسی این حرکت چه چیزی می تواند باشد؟

زمانی ببرک کارمل ادعا کرده بود که " شعله جاوید" به خاکستر جاوید مبدل شده است. رویونیست های مزدور سوسیال امپریالیست های متجاوز و اشغالگر وانمود می کردند که توانسته اند بعد از قتل عام ده ها هزار نفر از رهبران و منسوبین جنبش مائوئیستی

از آن ارزگانی و همراهانش ترجیح دادند سکوت نمایند و بحث را ادامه ندهند، حتی اشاره ای هم نمی نمایند.

حالا هم نوبت خود علی امیری رسیده است تا از "شعله جاوید و خاکستری بجا مانده از مائوئیزم افغانی" حرف بزند. ما به درستی نمی دانیم که این عضو نسبتاً برجسته فعلی "حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان" از لحاظ سوابق سیاسی به "ارزگانی" و "ببرک کارمل" مرتبط بوده است یا نه؟ ولی تشابه کلامی فعلی ای که در مورد جنبش مائوئیستی افغانستان میان آنها مشاهده می گردد، بخوبی نشان می دهد که از لحاظ موضعگیری های سیاسی فعلی یک هماهنگی روشن میان شان وجود دارد. هم اکنون "ارزگانی" در حاکمیت دست نشانده صاحب یک جا و مقام معین است و علی امیری نیز به عنوان یک عضو نسبتاً برجسته اپوزیسیون قانونی حکومت فعلی از موقعیت معینی برخوردار است؛ چنانچه برای مدت معینی سخنگویی ائتلاف سیاسی قانونی ای را بر عهده داشت که حزب تحت رهبری محمد محقق نیز در آن شامل بود. اینگونه افراد، حتی به شمول بلند پایگان حزب مزدور سوسیال امپریالیست ها و بلند پایگان احزاب جهادی، که در رکاب امپریالیست های اشغالگر کنونی شمشیر می زنند و در رده های مختلف حاکمیت پوشالی قرار دارند، معمولاً تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست ها و جنایات وسیع آنها را نیز به فراموشی می سپارند و تلاش می نمایند که خاطرات تلخ آن دوران را از اذهان مردمان کشور پاک نمایند. اما تجاوز و اشغالگری مذکور و جنایات هولناک اشغالگران و مزدوران شان در کتیبه خارا این تاریخ افغانستان ثبت شده و غیر ممکن است که از خاطره تاریخ زدوده شود.

در چنین راستایی است که انتشار مقاله "شعله جاوید و خاکستری بجا مانده از مائوئیزم افغانی" معنا و مفهوم سیاسی خود را باز می یابد. بعد از انتشار لیست تقریباً ۴۵۰۰ نفری از قربانیان حاکمیت مزدور کودتاچیان هفت ثور ۱۳۵۷ در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، یکبار دیگر در جریان اعتراضات گوناگون اصولی و غیر اصولی براه افتاده علیه جنایات آن زمان، نام های جانبختگان دوران حاکمیت پوشالیان هفت ثوری و دوران اشغالگری باداران سوسیال امپریالیست شان وسیعاً سر زبان ها افتاد و تصاویر شان وسیعاً در معرض دید مردمان ما قرار گرفت. در میان این جانبختگان نام و تصویر پیشگام اولی جنبش مائوئیستی افغانستان یعنی رفیق اکرم یاری بیش از همه جلب توجه می نمود. برعلاوه

نام و تصاویر سایر رهبران جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان مثل زنده یاد صادق یاری، زنده یاد مجید کلکانی، زنده یاد رستاخیز، زنده یاد داود سرمد، زنده یاد رسول جرئت، زنده یاد بشیر بهمن و سایرین نیز جلب توجه می نمود. درین میان، برگذاری هفت (۷) قوس یعنی روز جانباختن رفیق زنده یاد اکرم یاری، به عنوان روز جانبختگان جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین، توسط "کمیته برگزاری ۷ قوس" حرکت مبارزاتی اصولی ای بود که آتشی بجان قاتلان و جنایتکاران هفت ثوری انداخت و طبعاً آنها را به عکس العمل در قبال خود واداشت.

در چنین حالتی، کسانی مثل علی امیری، قاعدتاً باید علیه جنایات سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویونیست شان قلمفرسایی می کردند تا به عنوان عضو نسبتاً برجسته یک حزب جهادی حد اقل حق مطلب را ادا نموده باشند. اما او این کار را نمی کند و بجای آن علیه جنبش مائوئیستی افغانستان می نویسد. در واقع نباید از کسانی مثل او انتظاری بیش از این داشت. حزب جهادی تحت رهبری محمد محقق در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در ۹۰٪ موارد "افتخار" دیگری ندارد جز پیشبرد جنگ های خانمانسوز داخلی؛ "افتخاری" که در زمان جنگ های داخلی میان جناح های مختلف جهادی و همچنان در زمان جنگ میان جهادی ها و طالبان بصورت ۱۰۰٪ نصیب این حزب گردید. اوج این "افتخار" شمشیر زدن در رکاب اشغالگران کنونی است که همچنان ادامه دارد.

مشکل عمده کنونی افغانستان و مردمان آن چیست؟ کاملاً روشن است که مشکل عمده کنونی کشور و مردمان کشور ما، حضور اشغالگرانه قوت های متجاوز امپریالیستی در کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده آنان است. کسانی مثل علی امیری که در جبهه اشغالگران و رژیم پوشالی قرار دارند، جهاد قلمی به نفع این جبهه را پیش می برند. بنابراین طبیعی است که علیه جنبش مائوئیستی افغانستان، که به قول خودش هنوز "دولت ستیز" باقی مانده است، بنویسد و قلمفرسایی نماید. اما تعجب درین است که این جهاد قلمی و قلمفرسایی "تحلیلگرانه" مبتنی بر فقر علمی و ضعف معلوماتی وحشتناک پیش برده می شود.

تخمین زده می شود که در طول سال های گذشته جنگ در افغانستان، امپریالیست های امریکایی تقریباً

« نام اصلی شعله جاوید "سازمان مترقی" بود که در سال ۱۳۴۴ تاسیس شد. اکرم یاری از شاخص ترین رهبران اولیه و از بنیانگذاران این جریان بود که در تصفیه های درونی گروه های چپ در همان آغاز جان خود را از دست داد.»

نام اصلی جریان شعله جاوید، "جریان دموکراتیک نوین افغانستان" بود و نه "سازمان [جوانان] مترقی". سازمان جوانان مترقی در سال ۱۳۴۴ تاسیس گردید، در حالیکه جریان شعله جاوید (جریان دموکراتیک نوین) در سال ۱۳۵۷ بعد از انتشار جریده شعله جاوید پا به عرصه وجود گذاشت. یقیناً زنده یاد اکرم یاری «شاخص ترین رهبر... اولیه و از بنیانگذاران جریان شعله جاوید (جریان دموکراتیک نوین) در سال ۱۳۴۷ بود، ولی مقدم بر آن خط گذار اصلی سازمان جوانان مترقی به عنوان اولین سازمان مائوئیستی در افغانستان در سال ۱۳۴۴ بود. اما او نه تنها «در تصفیه های درونی گروه های چپ در همان آغاز جان خود را از دست داد، بلکه در هیچ تصفیه درونی ای جان خود را از دست نداد. زنده یاد اکرم یاری، علیرغم مریضی جانکاهی که از اواخر سال ۱۳۵۰ تا اواخر سال ۱۳۵۸ او را اذیت می کرد، در قید حیات بود و در هفتم قوس سال ۱۳۵۸ در زمان حاکمیت پوشالی امین جلاد و در حالی که اسیر دشمن بود، جان خود را از دست داد.

جانبازی تاریخی زنده یاد اکرم یاری و سایر رهبران و صفوف جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین را نمی توان به عنوان "تصفیه های درونی گروه های چپ" از ارزش انداخت. ما به عنوان بخش مهمی از مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و ضد رژیم کودتایی مزدور متجاوزین و اشغالگران، در تقابل خونین با اشغالگران و رژیم دست نشانده شان قرار داشتیم و در این مقاومت جنگی و سیاسی در حدود بیست هزار نفر از رهبران و رزمندگان جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین، به شمول رفیق زنده یاد اکرم یاری، را به پیشگاه آن مقاومت قربانی دادیم.

اگر علی امیری از این تاریخ سراسر جانبازانه اطلاع ندارد، می تواند از نصری های سابقه دار معلومات حاصل نماید. اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران شان تعقیب و دستگیری منسوبین جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین را به شاخه ویژه ای از استخبارات خود، بنام "خاد پنج" سپرده بود و همین

۷۰۰ میلیارد دالر و امپریالیست های اشغالگر انگلیسی بیشتر از پنجاه میلیارد دالر، هزینه کرده اند. روشن است که تمامی این مصارف صرفاً مصارف مستقیم نظامی و جنگی نیست، بلکه بخش مهمی از این مصارف به هزینه های تبلیغاتی ای تعلق دارد که یا اشغالگران مستقیماً به مصرف رسانده اند و یا در اختیار مزدوران شان قرار داده اند. اما متن غیر علمی این مقاله نشان می دهد که جنگ تبلیغاتی امپریالیست های اشغالگر و مشخصاً امپریالیست های اشغالگر انگلیسی تا چه اندازه بی مایه و مبتذل است، دقیقاً همانند بیمایگی و ابتذال سیاسی و نظامی و جنگی شان، و این نشان روشنی است از بی نتیجگی و نافرجام بودن جنگ شان، منجمله در میدان کارزار تبلیغاتی.

در نخست به معلومات علی امیری در مورد تاریخ جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان شعله جاوید توجه نماییم:

« شعله جاوید نام ارگان نشراتی سازمان مترقی افغانستان بود که نام سازمان را تحت شعاع قرار داده بود.»

سازمانی بنام "سازمان مترقی افغانستان" در تاریخ جنبش مائوئیستی افغانستان وجود ندارد. سازمانی که با تاسیس آن جنبش مائوئیستی افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت، "سازمان جوانان مترقی" نام داشت که از سال ۱۳۴۴ تا اواخر سال ۱۳۵۱ فعال بود و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان را رهبری می کرد. جریده شعله جاوید، جریده هفته واری بود که به عنوان یک جریده "ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین" در افغانستان، از طرف سازمان جوانان مترقی و به همکاری دو محفل چپی دیگر در افغانستان، به نام های "محفل انجنیر عثمان" و "محفل شاهپور" منتشر گردید و صرفاً ۱۱ شماره از آن اقبال انتشار یافت. شماره یازدهم جریده شعله جاوید پس از انتشار با سانسور رژیم وقت مواجه شد و پس از آن جریده مذکور از انتشار بازماند.

به این ترتیب، جریده شعله جاوید در واقع ارگان نشراتی جریان دموکراتیک نوین بود و این جریان مذکور بود که بنا به رسم سیاسی معمول آن زمان بنام جریده خود یعنی "جریان شعله جاوید" نامیده می شد؛ همانگونه که جریان ها و احزاب های سیاسی دیگر آن زمان نیز بنام های جریده خود، "جریان پرچم"، "جریان خلق"، "جریان افغان ملت" و غیره نامیده می شدند.

اقشار مختلف طبقات مردمی، بخصوص اقشار و طبقات شهری، نیز حضور داشت. نه تنها پشتون ها، تاجک ها، هزاره ها، ازبک ها و افراد متعلق به سایر ملیت ها در جریان شعله جاوید فعال بودند، بلکه حتی افراد متعلق به اقلیت اهل هنود و سیک نیز در آن فعال بودند. از جانب دیگر استادان پوهنتون، کارگران کارخانه ها، دکانداران، خرده فروشان، مامورین پایین رتبه دولتی، معلمان، متعلمان، محصلان پوهنتون، روزنامه نگاران و افراد متعلق به سایر اقشار و طبقات مردمی نیز در میان شعله یی ها موجود بودند و جریان شعله جاوید از لحاظ بافت طبقاتی مردمی خود نیز دارای یک بافت فراگیر بود. علاوه بر جریان شعله جاوید، جریان دموکراتیک نوینی بود که افراد داری افکار مختلف نیز در آن حضور داشت. و همه این افراد که از مائوئیست ها تا افراد مذهبی مومن را در بر می گرفت، مبارزات دموکراتیک نوین شان را تحت رهبری سازمان جوانان مترقی پیش می بردند. بدین ترتیب جریان شعله جاوید به معنی واقعی کلمه و از هر جهت یک جریان سیاسی وسیع بود و نه یک فرقه کوچک فرورفته در خود.

آنچه که باعث انشعاب در جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان دموکراتیک نوین افغانستان گردید، "ناب گرایی های ایدئولوژیک" نبود، بلکه اختلافات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی واقعی ای بود که در میان بخش های مختلف جنبش و جریان متذکره به وجود آمد. بستر عینی این انشعابات و فروپاشی سازمان و جریان، همانطوری که رفیق زنده یاد اکرم یاری می گوید، عمدتاً محدود ماندن جنبش و جریان مذکور در شهر ها و راه باز نتوانستن در عرصه مبارزاتی روستاها و نفوذ در میان دهقانان بود. انشعاب اولی در سطح جریان به وجود آمد و آن انشعاب "گروه پس منظر" انجنیر عثمان بود. اما انشعاب دوم در میان سازمان و در اواخر سال ۱۳۵۱ توسط "گروه انقلابی خلق های افغانستان" و تحت رهبری داکتر فیض ایجاد گردید که در عین حال انشعاب در جریان شعله جاوید را نیز تحت نام های "مدافعین" و "انتقادیون" به وجود آورد. در واقع سازمان جوانان مترقی و همزمان با آن جریان شعله جاوید در اواخر سال ۱۳۵۱ فروپاشید. این واقعه از یک جهت زمینه مساعدی برای وقوع کودتای ۲۶ سرطان داود خان، که به همکاری پرچمی ها و خلقی ها و نیز سوسیال امپریالیست های شوروی صورت گرفت، به وجود آورد.

اما "سازا" اصلاً سازمانی نبود که در اثر انشعاب در

شاخه استخبارات رژیم وظیفه تعقیب و دستگیری افراد مربوط به "سازمان نصر افغانستان" را نیز بر عهده داشت. اگر طبق فرمولبندی علی امیری، جانباختن زنده یاد اکرم یاری را نتیجه تصفیه های درونی گروه های چپ بنامیم، مجموع افراد مربوط به "سازمان نصر افغانستان" را نیز قاعدتاً باید مشمول این تصفیه های درونی بدانیم. یک فرد باید خیلی "هوشیار" یعنی باید خیلی ابله باشد که چاهی را که از آن آب می نوشد، آلوده سازد.

«ارگان نشراتی این سازمان "شعله جاوید" نام داشت که مروج ادبیات انقلابی بود و به تدریج این نام به تمام جریان اطلاق شد. ناب گرایی های ایدئولوژیک سبب شد که فرقه کوچک شعله جاوید به ده ها گروه کوچک تجزیه شود که به نام های "سازا"، "ساما" و "راوا" و خوانده شد.»

همانطوری که فوقاً گفتیم، جریده شعله جاوید ارگان نشراتی سازمان جوانان مترقی نبود، بلکه یک جریده ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین بود و می توان آن را ارگان نشراتی جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) نامید.

جریان شعله جاوید در زمان موجودیت و فعالیتش، یک «فرقه کوچک» نبود، بلکه کثیرالعهده ترین جریان سیاسی همان وقت افغانستان بود. در واقع در آن زمان سه جریان سیاسی، جریان های بزرگ کشور را تشکیل می دادند: جریان شعله جاوید، جریان دموکراتیک خلق و جریان بنیادگرایان اسلامی و مشخصاً "سازمان جوانان مسلمان". درین میان جریان شعله جاوید، وسیع ترین جریان سیاسی آن زمان بود. چنانچه در تظاهرات اول می سال ۱۳۴۸، تعداد مجموعی تظاهرکنندگان شعله یی در نقاط مختلف افغانستان به ۱۵۰۰۰۰ نفر رسید که وسیع ترین تظاهرات کل تاریخ سیاسی تا کنونی افغانستان به شمار می رود. تبارز دیگری از وسعت جریان شعله جاوید را می توان در نتایج انتخابات "اتحادیه محصلان پوهنتون کابل" دید. در آن انتخابات، نمایندگان انتخاب شده شعله یی به تنهایی بیشتر از تمامی نمایندگان انتخاب شده از سایر جریان های سیاسی بود.

جریان شعله جاوید نه تنها از لحاظ بافت ملیتی خود یک جریان سیاسی فراگیر بود و در میان تمامی ملیت ها و اقلیت های ملی کشور نفوذ داشت، بلکه در میان

تا حد معینی گرایشات چه گواریستی نیز داشت. برعلاوه، محفل متذکره دیدگاه طبقاتی بسیار روشن در قبال تاریخ افغانستان نداشت و این تاریخ را تا حد زیادی تاریخ تقابلات قبیله‌ای و ملیتی می‌دانست. علاوه بر این، از لحاظ تشکیلاتی نیز در رابطه با چگونگی تشکیل سازمان، با سازمان جوانان مترقی اختلاف داشت. در واقع همین اختلافات و نه حرکت‌های موجی و هیجانی در وقوع انشعاب مذکور نقش داشت.

« " پس منظر " عنوان مقاله ای بود که یکی از اعضای شعله جاوید (سازمان مترقی) بنام داکتر عثمان که در اصل مهندس تحصیل کرده در چین و هواخواه مارکسیزم چینی بود، در نقد اکرم یاری نوشت... »

درینجا باز هم شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی به غلط یکی دانسته می‌شود. ولی جالب تر از آن یادآوری از کسی بنام " داکتر عثمان " است که در اصل مهندس (انجنیر) تحصیل کرده در چین و هواخواه مارکسیزم چینی بوده است!

« داکتر عثمان که در اصل مهندس (انجنیر) تحصیل کرده در چین... بود...! » جمله بندی تعجب آوری است! داکتری که در اصل انجنیر بوده است باید آدم جالبی بوده باشد! اما در تاریخ جریان شعله جاوید کسی بنام "داکتر عثمان" وجود ندارد، بلکه "انجنیر عثمان" وجود دارد. انجنیر عثمان تحصیلات عالی را در امریکا بسر رساند و نه در چین. برعلاوه او در زمانی که از لحاظ سیاسی فعال بود، نه یک مائوئیست استوار بلکه کسی بود که در عین علاقمندی به مائوتسه دون، تمایلات شدید چه گواریستی داشت و تمایلات مذکور را تا آنجاییکه توانسته بود در میان گروه تحت رهبری اش نیز برده بود.

« بعد از چاپ این مقاله، شاخه ای در درون شعله جاوید به عنوان جریان " پس منظر " معروف شد که غلظت ایدئولوژیک آن بالا بود. »

همانطوری که گفتیم نه تنها سند " پس منظر تاریخی " بلکه " محفل پس منظر " در مجموع " غلظت " ایدئولوژیکی مائوئیستی نداشت، تمایلات مائوئیستی آن نسبتاً رفیق بود و گرایشات چه گواریستی آن محفل نیز بسیار مشخص و روشن. علی امیری به درستی نمی‌داند که انشعاب پس منظر در جریان شعله جاوید را ناشی از " غلظت " ایدئولوژیکی این محفل بداند، یا

جریان شعله جاوید یا سازمان جوانان مترقی به وجود آمده باشد. این سازمان تحت رهبری بحرالدین باحث به وجود آمد و سابقه تاریخی آن اصلاً نه به جریان شعله جاوید بلکه به جریان دیگری بنام " جریان ستم ملی " می‌رسد و جریان متذکره نیز در اثر اولین انشعاب در حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وجود آمده بود.

"ساما" در اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل گردید، یعنی تقریباً شش سال بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید. زنده یاد مجید کلکانی در ابتدا به محفل " پس منظر " تعلق داشت. بعد از منفعل شدن انجنیر عثمان و مظطرب باختری، یعنی دو تن از رهبران اصلی محفل متذکره، و اعلام انحلال گروه " پس منظر " توسط آنها، در سال ۱۳۵۲ و بعد از رهایی از زندان توسط داود خان، بقایای محفل متذکره به گروه نسبتاً بزرگتر مربوط به زنده یاد مجید کلکانی و حلقات کوچکتر دیگر تجزیه شد. گروه مربوط به زنده یاد مجید کلکانی در اواخر سال ۱۳۵۴ همکاری با " گروه انقلابی خلق های افغانستان " تحت رهبری داکتر فیض را شروع کرد، ولی پس از سه سال همکاری در اواخر سال ۱۳۵۷ از آن گروه جدا گردید و پس از آن یکجا با گروه های دیگری دست به تشکیل "ساما" زد.

ولی "راوا" تشکیلات به اصطلاح دموکراتیک زنان تحت رهبری " گروه انقلابی خلق های افغانستان " و سپس "سازمان رهایی افغانستان" است و اصلاً یک تشکیلات کمونیستی نیست. "راوا" در اواخر سال ۱۳۵۷ یا اوایل سال ۱۳۵۸ تشکیل گردید و هنوز هم فعالیت هایی دارد.

« اما یکی از جالب ترین انشعاب ها در شعله جاوید، انشعاب جریان " پس منظر " بود که نشان می‌دهد در رفتار و حتی نام گذاری این جریان و شاخه جدا شده آن، بیش از آنکه برداشت ایدئولوژیک خاصی مطرح باشد، حرکت های موجی و هیجانی تعیین کننده است. »

در تاریخ جریان شعله جاوید چیزی بنام "جریان پس منظر" وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد " گروه پس منظر " یا " محفل پس منظر " است. حتی خود پس منظری ها نیز هیچگاهی ادعای تعلق به "جریان پس منظر" را نداشته اند.

در انشعاب " محفل پس منظر " از جریان شعله جاوید، اختلافات ایدئولوژیکی مشخصی نقش داشت. محفل متذکره یک محفل استوار مائوئیست نبود، بلکه

عصر و روزگار خود متهم بود.»

اگر عدم شرکت در جنگ های خانمانسوز داخلی میان جهادی ها « عقبماندن از جریان زمانه و ناهمزمانی با عصر و روزگار خود » و « فقر بینش » تلقی گردد، ما به این "عقبماندن" و "ناهمزمانی" و "فقر بینش" افتخار می نماییم. در آن "زمانه" و "عصر و روزگار" ما یگانه جنبش سیاسی در افغانستان بودیم که بر تخت پر خون خانه جنگی های خانمانسوز ارتجاعی ننشستیم و در جنایات جنگی جاری هولناک و ددمنشانه، سهم نگرفتیم و از "بینشی" برخوردار نبودیم که منافع سیاسی خود را در پیشبرد هولناک ترین جنایات جنگی و خانه جنگی های ارتجاعی خانمانسوز جستجو نماییم.

در آن "زمانه و عصر و روزگار" جنایات و دیوانگی های جنگی ای که حتی از تصور یک انسان سالم خارج بود، به کار روزمره گروه های ارتجاعی رقیب جنگنده مبدل شده بود و غلام حسین دای فولادی (ارزگانی) ما را طعنه می داد که تماشاچی هستیم و در اجرا و پیشبرد جنایات جنگی متذکره سهم نگرفته ایم. البته ما تنها در آن جنایات سهم نگرفتیم، بلکه طبق توان و مطابق به خط سیاسی خود علیه جنایات متذکره مبارزه نیز کردیم و جنایتکاران را افشا نمودیم. مقاله "تسلیم شدن برای مردن" یک نوشته کوتاه تبلیغاتی درین راستا بود. این نوشته مختصر بر حزب جهادی طرف بحث ما و هیئت تحریریه "امروز ما" گران آمد و به غلام حسین دای فولادی (ارزگانی) وظیفه دادند که شمشیر مبارزه بی بنیاد قلمی علیه ما را بردارد و بصورت خاینانه ضد ملی و ضد مردمی به تطهیر و تقدیس جنایات جنگی ددمنشانه دست بزند. این شمشیر بازی ارتجاعی و خاینانه ضد ملی و ضد مردمی از طرف ما جواب درخور خود را دریافت نمود و عاقبت آن شد که نه تنها "ارزگانی" و یارانش دهان خود را بستند، بلکه رهبر جدید حزب مربوطه نیز آن ها را با خواری و خفت از مسند قدرت "امروز ما" به زیر کشید. در نتیجه یکبار دیگر از لحاظ سیاسی به عناصر بی وطن مبدل شدند. گرچه بعد ها گروهی بنام "فدراسیون آزادی ملی" را علم کردند، اما آن حرکت شان نیز بجایی نرسید. بعد ها مدیر مسئول سابق جریده "امروز ما" (یکی از یاران نزدیک "ارزگانی") از طریق وساطت سید اسحاق گیلانی نزد کریم خلیلی شتافت تا او را مورد عفو قرار دهد و زمینه هایی برای خدمتگذاری به رژیم دست نشانده برایش به وجود بیاورد. غلام حسین دای فولادی "ارزگانی" نیز بلند پروازی

ناشی از "حرکت های موجی و هیجانی" آن و به همین جهت به تناقض گویی می افتد و گاهی این عامل و زمان دیگری روی آن عامل تاکید می نماید.

« شعله جاوید کتاب دو جلدی را با عنوان "حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید" نشر کرده است. در این اثر تاسیس حزب را به تجدید نظر طلبان روس نسبت داده و آن را به انحراف از اصول اصلی مارکسیسم محکوم کرده دولت داری خونین آنان را مردود انگاشته است.»

کتاب دو جلدی تحت عنوان "حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید" از طرف جریان شعله جاوید نشر نگردیده است. این کتاب از نشرات حزب ما است و چند سال قبل در سایت انترنیتی کنونی شعله جاوید، که سایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است، انداخته شده است. یقیناً این کتاب «تاسیس حزب [دموکراتیک خلق افغانستان] را به رویونیست ها و سوسیال امپریالیست های روس نسبت داده و آن را به انحراف از اصول اساسی مارکسیزم محکوم کرده» است. اما این چیزی نبود که کتاب متذکره برای اولین بار انجام داده باشد. در واقع جنبش مائوئیستی افغانستان، مشخصاً سازمان جوانان مترقی، از یک جهت، بر مبنای همین موضعگیری علیه رویونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران رویونیست وطنی شان پا به عرصه وجود گذاشت. جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، «دولت داری» خونین کودتاچیان هفت ثوری و جنایات هولناک، سهمگین و گسترده اربابان سوسیال امپریالیست آن ها را صرفاً مردود نه انگاشته، بلکه با گوشت و استخوان خود و به قیمت جانباختن ده ها هزار تن از رهبران و رزمندگان خود، عمیقاً و وسیعاً متحمل گردیده است.

«در سال ۱۹۹۴ غلام حسین دای فولادی (با نام مستعار ارزگانی) در نشریه "امروز ما" ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان در پاکستان، مقاله ای در جدل با شعله جاوید نوشت و عنوان آن را "شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش" گذاشته بود. این نوشته گرچه از جدل های ایدیولوژیک میان احزاب جهادی و چپی خالی نبود، اما با این حال نشان می داد که از نظر رقیبان محافظه کار نیز یک جریان چپ مدعی پیش رو، بیش از آنکه به بدعت و بلند پروازی متهم باشد، به "فقر بینش" و عقب ماندن از جریان زمانه و ناهمزمانی با

های سابقش را فراموش کرد و به "چوکی گکی" در ادارات رژیم پوشالی قناعت نمود.

ما در بارگاه های اشغالگران و رژیم پوشالی کنونی نیز به "عقبماندن از جریان زمانه و ناهمزمانی با عصر و روزگار خود" دچار هستیم و افتخار انطباق "با جریان زمانه" و همزمانی "با عصر و روزگار" کنونی را به کسانی چون "ارزگانی" و نیز چپ های سابق لیبرال شده ای که به وزارت و ریاست و وکالت رسیده اند و به قول علی امیری به برش کوچکی از یک قدرت دست یافته اند، بخشیده ایم. واقعیت ما همان است که علی امیری بیان می نماید:

«شعله جاوید، ۱۲۰ سال بعد از میلاد مائو و نیم قرن تلاش سیاسی در افغانستان، هنوز... [باور] خود را به نجات بخشی پرولتاریا از دست نداده و از تقابل "پرولتاریا" و "بورژوازی" و "سوسیالیزم" و "امپریالیزم" سخن می گوید.»

«قیوم رهبر، پس از کشته شدن مجید کلکانی رهبری ساما را به عهده گرفت.»

درینجا حد اقل جای شکری باقی است که جانباختن زنده یاد مجید کلکانی در اثر «تصفیه های درونی گروه های چپ» قلمداد نشده است. ولی این گفته که «قیوم رهبر، پس از کشته شدن مجید کلکانی رهبری ساما را به عهده گرفت، نادرست است. زنده یاد مجید کلکانی در جوزای سال ۱۳۵۹ جان باخت. قیوم رهبر، از آن زمان تا خزان سال ۱۳۶۰ در آلمان بسر می برد و هنوز رهبری ساما را بر عهده نگرفته بود. در طول این مدت، رهبری ساما را در واقع نادر علی دهاتی (پویا)، که از مدافعین اصلی خط "تازه اندیشی" بود، بر عهده داشت. بعد از آنکه در اواسط تابستان سال ۱۳۶۰ دفتر سیاسی ساما ضربت خورد و تمامی اعضای آن، به شمول نادر علی دهاتی (پویا) دستگیر شدند و سپس در اواخر خزان همان سال نیروهای ساما در کوهدامن به رژیم پوشالی کابل تسلیم شدند، قیوم رهبر از آلمان به پشاور نقل مکان نمود و در آنجا رهبری ساما را بر عهده گرفت.

با توجه به مطالب بیان شده در فوق، بخوبی روشن است که علی امیری در حالی راجع به جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان شعله جاوید مقاله می نویسد و در سایت فارسی بی بی سی منتشر می نماید که حتی به اندازه یک فرد عادی سیاسی نیز در باره تاریخ جنبش و جریان متذکره معلومات ندارد. در چنین صورتی این

فرد پر مدعا چگونه می تواند بخود حق دهد که خود را تحلیل گر بنامد و گستاخانه راجع به بزرگترین جنبش و جریان سیاسی کشور در زمانش، و نیز یکی از جریان های سیاسی امروزی در افغانستان داد سخن دهد. در حقیقت امر کسی که راجع به تاریخ یک جنبش یا جریان سیاسی از یک معلومات حد اقل برخوردار نباشد، نمی تواند و صلاحیت ندارد که راجع به «سرشت سوگناک و عبرت انگیز» یا درخشان آن داد سخن دهد و در مورد وضع فعلی آن جنبش یا جریان سیاسی اظهار نظر نماید.

اما علی امیری این کار را انجام می دهد. وی نه تنها بدون داشتن یک معلومات حد اقل در مورد گذشته تاریخی جنبش مائوئیستی و جریان شعله جاوید، آن گذشته را مورد جمع بندی قرار می دهد و آن را «سوگناک و عبرت انگیز» می داند، بلکه در مورد وضع فعلی جنبش و جریان مذکور نیز "تحلیل گرانه" قلمفرسایی می نماید. به جملات ذیل از بیانات "تحلیگرانه" علی امیری توجه کنیم:

"شعله جاوید"، یکی از این دست گروه های دولت ستیز در افغانستان است که ... اکنون چیزی جز خاکستر خاطرات آن، در ذهن ها باقی نمانده...

اگر واقعاً چنین باشد، پس نگرانی نویسنده و "تحلیگر" توانا از چیست؟ وقتی به خود جمله بندی نقل شده فوق توجه کنیم در می یابیم که قسمت اول و قسمت دوم آن با هم در تناقض قرار دارند. اگر از "شعله جاوید" چیزی جز خاکستر خاطرات آن در ذهن ها باقی نمانده باشد، باید گفته شود که شعله جاوید یکی از گروه های دولت ستیز در افغانستان بود و نه اینکه گفته شود که شعله جاوید یکی از گروه های دولت ستیز در افغانستان است. نویسنده در قسمت اول گفته اش به موجودیت "شعله جاوید" به عنوان یک گروه "دولت ستیز" در افغانستان اذعان دارد ولی در قسمت دوم گفته اش موجودیت آن را در کشور رد می نماید. وی بار دیگر در قسمت دیگری از گفته هایش، باز هم موجودیت و «دولت ستیزی» استوار جنبش مائوئیستی افغانستان را تأیید می نماید و به زبان خودش می گوید:

«اما گروه های مارکسیستی نوع چینی، نه در عمل طعم تلخ یا شیرین قدرت را چشیدند و نه از حیث نظر و یا به قول خود شان "از لحاظ تئوریک" دست از ستیز با دولت کشیدند.»

"نویسنده" و "تحلیلگر" در قسمت دیگری از مقاله اش باز هم اذعان دارد که:

«از نیم قرن به اینسو همه دولت های چپ و راست مورد نقد و ملامت شعله جاوید قرار داشته است.»

«واقعیت نیز این است که شعله جاوید، گرچه به لطف ارتباطات کنونی ممکن است که در فضای مجازی حضور داشته باشد، اما در دنیای واقعی به عنوان یک جریان مزاحم نیز دیگر واقعیت خارجی ندارد.»

درینجا علی امیری لااقل می پذیرد که شعله جاوید ممکن است در فضای مجازی حضور داشته باشد و به این ترتیب "لطف بزرگی" در مورد شعله جاوید به عمل می آورد! ولی وی چرا و چگونه از امکان حضور شعله جاوید در فضای مجازی صحبت می نماید؟ مگر سایت شعله جاوید در اینترنت را ندیده است؟ مگر سایت ها و وبلاگ های سایر گروه های مائوئیست و گروه های دموکراتیک نوین در اینترنت را مشاهده نکرده است؟ مگر حضور صدها و بلکه هزاران نفر از علاقمندان و هواداران "شعله جاوید" در سایت ها و وبلاگ های اینترنتی و مشخصاً در فیس بوک را ملاحظه نکرده است؟ ممکن است و به همین دلیل ممکن است از حضور ممکنه شعله جاوید در فضای مجازی صحبت نماید!

فضای مجازی نه تنها منعکس کننده دنیای واقعی است بلکه تاثیرات معینی نیز بر دنیای واقعی برجای می گذارد. در دنیای امروزی مرزی چون دیوار چین میان دنیای واقعی و فضای مجازی ترسیم کردن، نشانه عقبماندگی ذهنی و فکری از شرایط موجود کشوری و جهانی است. در شرایط امروزی که "زمانه تکنالوژی معلوماتی و تکنالوژی ارتباطات" نام گرفته است، هیچ کسی جز افراد دارای ذهنیت های عقبمانده و قرون وسطایی مثل علی امیری نمی تواند تاثیرات عظیم فضای مجازی بر دنیای واقعی را نادیده بگیرد. می توان گفت که تا حد معینی تاثیرات حضور شعله جاوید در فضای مجازی است که خاطر مبارک علی امیری را پریشان کرده و او را واداشته است که زحمت "تحلیل" شعله جاوید بر خود را هموار سازد و در آن تحلیل پیوسته خود و دیگران را تلقین نماید که از شعله جاوید جر خاکستر خاخرات چیز دیگری برجای نمانده است!

گفتیم که فضای مجازی منعکس کننده دنیای واقعی است. این موضوع را در مورد شماره های مختلف جریده

شعله جاوید در دوره سوم نشراتی اش به مثابه ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مورد توجه قرار می دهیم که تا حال در حدود سی شماره از آن انتشار یافته است. جریده شعله جاوید نه در گذشته یک نشریه صرفاً تیوریک و تبلیغاتی بوده است و نه در حال حاضر چنین است؛ بلکه در عین تیوریک بودن، انعکاس دهنده فعالیت های عملی مبارزاتی در سطح کشوری و بین المللی نیز می باشد. این فعالیت های عملی مبارزاتی در دنیای واقعی صورت می گیرند و سایت اینترنتی شعله جاوید آن را در فضای مجازی انعکاس می دهد. در واقع همین فعالیت های مبارزاتی عملی در دنیای واقعی به عنوان حرکت های مبارزاتی یک جریان مزاحم و انعکاسات آن در فضای مجازی است که روی خاطر مبارک علی امیری و حزب رهبری کننده اش سنگینی می نماید و آن ها را وامی دارد که در قبال این جریان مزاحم هم در دنیای واقعی و هم در فضای مجازی دست به اقدام بزنند.

چند دهه است که داستان مبدل شدن شعله جاوید به خاکستر ادامه دارد، اما این شعله کماکان فروزان است و با فراز و نشیب و پیچ و خم به حیات خود ادامه می دهد، گاهی قوی و نیرومند و گاهی ضعیف و ناتوان. تجربه تاریخی تقریباً پنج دهه گذشته در افغانستان ثابت ساخته است که این شعله فروزان دیگر بخش غیر قابل معدومی از عرصه سیاسی افغانستان گردیده است.

«اما نه شعله جاوید و نه این گونه سخن گفتن هیچ یک، ریشه در واقعیت های امروز ندارد. شعله جاوید اگر وجودی دارد، بیشتر میگی در فضا است، تا صخره یا سنگی در زمین.»

«... در این میان بیش از همه، شعله جاوید، امروزه مصداق ... "دود هوا" به نظر می رسد.»

جالب این است که علی امیری گاهی ما را «خاکستری بجا مانده در اذهان» قلمداد می نماید و گاهی هم «میگی در فضا» و یا هم «دود هوا»، در حالیکه خاکستر بجا مانده در اذهان صرفاً یک امر ذهنی است، ولی میگی در فضا یا دودی در فضا یک چیز عینی و واقعی موجود است و می تواند عملاً مزاحم باشد؟!

در مقایسه با توصیف علی امیری از وضعیت موجود جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، غلام حسین دای فولادی (ارزگانی) توصیف منصفانه

میان ایده آل هایی که در سر می پروراندند با واقعیت اجتماعی، نسبت معقول و منطقی برقرار کنند. از نیم قرن به اینسو همه دولت های چپ و راست مورد نقد و ملامت شعله جاوید قرار داشته است.

شعله جاوید کتاب دو جلدی را با عنوان "حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید" نشر کرده است. در این اثر تاسیس حزب را به تجدید نظر طلبان روس نسبت داده و آن را به انحراف از اصول علمی مارکسیسم محکوم کرده و دولت داری خونین آنان را مردود دانسته است.

دولت مجاهدین بدیهی بود که از نظر شعله جاوید جز "حاکمیت بورژوازی و ارتجاع" معنای دیگری نداشته باشد، و دولت طالبان نیز به درستی با اصطلاحات چون "سکتاریسم" و "شئونیزم" در ادبیات شعله جاوید توصیف می شد.

اما شاخه هایی باقی مانده از شعله جاوید، دولت بعد از طالبان را نیز به چیزی کم تر از "دست نشانده امپریالیسم" نوازش نمی کند.»

عدم شرکت جنبش مائوئیستی افغانستان در رژیم های سیاسی ای که از نیم قرن به اینسو در افغانستان حاکمیت داشته اند، یعنی رژیم های ظاهرخانی، داودخانی، کودتاچیان ۷ ثوری و اشغالگران سوسیال امپریالیست، جهادی ها، طالبان و رژیم دست نشانده کنونی و مقدم بر آن اشغالگران امپریالیست، در واقعیت امر امتیاز سیاسی آشکاری است که جنبش متذکره از آن برخوردار می باشد. این عدم شرکت به مفهوم عدم شرکت در خیانت ها، جنایات، وطنفروشی ها و خیانت های ملی ای است که هر یک از این رژیم ها در قبال وطن و مردمان وطن انجام داده اند. ما نه در هموار سازی راه پای سوسیال امپریالیست های شوروی به افغانستان سهم داشته ایم و نه هم در اجرای جنایات اشغالگرانه آنها، بلکه علیه آن ها دست به مقاومت زده ایم و ده ها هزار نفر قربانی داده ایم. همچنان نه برای زمینه سازی حضور اشغالگرانه کنونی قوت های خارجی امپریالیستی به کشور کار کرده ایم و نه در اجرای جنایات اشغالگرانه شان یار و مددگار شان بوده ایم، بلکه با وجود تمام محدودیت ها و تضییقات همه جانبه در مقاومت عمومی علیه آن ها سهم داشته ایم و به این سهمگیری ادامه می دهیم و با تمام قوت و توان سعی می کنیم که میزان

تری از وضعیت موجوده آن وقت جنبش و جریان مذکور به عمل آورده بود. وی به طعنه گفته بود که چرا منتشر کنندگان جریده شعله جاوید در زیر زمین پنهان شده اند و بیرون نمی آیند و خود و نظرات و سیاست های شان را به جامعه و مردم معرفی نمی نمایند. البته در آن توصیف این درک وجود نداشت که حرکت های سیاسی زیر زمینی یا مخفی نیز راه ها و طرق مبارزاتی ای دارند که می توانند با استفاده از آن ها نظرات و سیاست های شان را به جامعه و مردم معرفی نمایند. بهر حال ما هم اکنون نیز به همان وضعیت زیر زمینی بودن یا مخفی بودن دچاریم. به عبارت دیگر ظاهراً نه میغی در فضا هستیم و نه صخره یا سنگی در زمین، بلکه یک موجود "زیر زمینی" یا مخفی هستیم و ناچاریم تا زمان لازم اصل مخفی کاری را رعایت نماییم. این اصل در تمام جنبش های سیاسی و اجتماعی مورد سرکوب در تاریخ جوامع بشری وجود داشته است. در تشیع به آن "تقیه" می گویند. هنوز که هنوز است و چندین قرن از زمان ابتدای پیدایش تشیع سپری شده است، اصل متذکره کماکان به عنوان یکی از اصول عملی تشیع مورد پذیرش قرار دارد. آیا جناب علی امیری و حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به این امر توجه کرده اند؟

آیا واقعاً سخن گفتن از تقابل "پرولتاریا" و "بورژوازی" و "سوسیالیسم" و "امپریالیسم" ریشه در واقعیت های امروز ندارد؟ یعنی در جهان امروز نه پرولتاریا وجود دارد و نه بورژوازی و امپریالیسم و نه تقابلی میان پرولتاریا و بورژوازی و یا سوسیالیسم و امپریالیسم؟ در واقع علی امیری ادعا دارد که در جهان کنونی نه استثمار طبقاتی وجود دارد، نه طبقات استثمارگر و تحت استثمار. نه امپریالیسم وجود دارد، نه خلق ها و ملل تحت ستم، نه تجاوز و اشغالگری امپریالیستی در جهان وجود دارد و نه هم مقاومت و مبارزه علیه تجاوزات و اشغالگری های امپریالیستی. اینگونه دیدگاه ارتجاعی و تسلیم طلبانه بی پرده و عریان را کمتر می توان در جهان کنونی سراغ نمود، حتی ظاهراً در وجود شخصی مثل کرزی. در واقع بر مبنای همین دیدگاه ارتجاعی بی پرده و عریان و بصورت عمده تحت تاثیر مواضع تائیدگرانه در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده است که "تحلیل گر" پر مدعا به ارزیابی ایدئولوژیک و سیاسی جنبش مائوئیستی افغانستان می پردازد.

» پیروان این ایدئولوژی به خصوص نتوانستند که

علی امیری فکر می نماید که مائوئیست ها لنین و اثر درخشان "دولت و انقلاب" لنین را قبول ندارند. در حالی که چنین نیست. مائوئیسم ادامه تکاملی مارکسیزم - لنینیسم به مرحله جدید است و نه یک ایدئولوژی کاملاً مستقل از مارکسیزم - لنینیسم. به همین جهت است که مائوئیست ها نام مکمل ایدئولوژی خود را بصورت مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم می نویسند.

اگر مائوئیست ها در افغانستان به دنبال منافع حقیر شخصی شان می بودند و بخاطر تامین آن کمر به خدمتگذاری به رژیم های ارتجاعی، استثمارگرانه و ستمگرانه نیم قرن اخیر در افغانستان می بستند، به «رخوت و انجماد فکری» دچار نمی بودند؟ در فرهنگ سیاسی کسانی مثل علی امیری، نادیده گرفتن یکسره منافع علیای کشور و مردمان کشور و دوییدن مدام به دنبال منافع حقیر شخصی و گروهی، تحرک و بالندگی فکری تلقی می گردد. درین فرهنگ منحط، پرهیزگاری شخصی و اجتماعی مائوئیست ها نه تنها «رخوت و انجماد فکری» نامیده می شود، بلکه بدتر از آن به عنوان دیوانگی نیز توصیف می گردد.

«مارکسیزم افغانی رویهمرفته در باز کردن گره کور تاریخی افغانستان ناتوان بود و نتوانست طرح سیاسی [ای] که اعتماد عمومی را جلب کند ارائه کند. همچنان دولت ستیز باقی ماند و هیچ گاه نتوانست که ویژگی های چون تمامیت خواهی، دیگرناپذیری و فقدان نگاه انسانی را در فرهنگ عمومی افغانستان مورد نقد و توجه قرار دهد.»

«این جریان هیچ اقدام فرهنگی و فکری که بتواند در توسعه بینش افغانی نسبت به خودش و جهان موثر باشد، از خود نشان نداده است. بر عکس خشونت کلامی آنها که با رنگ و لعاب انقلابی عرضه می شود و همواره چاشنی از کلمات لنین و مائو را با خود دارد، یکسره از محدودیت های فرهنگی و زبانی جامعه افغانی بار گرفته و در همین چارچوب قابل ارزیابی است.»

«سهم شعله جاوید در ترویج خشونت های فیزیکی هنوز به درستی و با تمام ابعاد روشن نیست، اما این جریان بی تردید یکی از بنیان خشونت کلامی و زبانی در جامعه افغانی است.»

این که نام نشریه حزب نام جریان را تحت شعاع قرار داده است، خود حکایت تاثیر کلام این جریان

این سهمگیری را از لحاظ کمی و کیفی گسترش و ارتقا دهیم. ما نه در رژیم طالبان و سرکوبگری های آن سهیم بوده ایم و نه در خانه جنگی های خانمانسوز جهادی ها و قتل عام شهریان کابل و به ویرانی کشیدن کامل مرکز کشور.

علی امیری می پندارد که این همه، نشانه آن است که ما نتوانسته ایم میان ایده آل هایی که در سر می پرورانیم با واقعیت اجتماعی، نسبت معقول و منطقی برقرار کنیم. حالا اگر در خیانت ها، جنایات و وطنفروشی های فوق الذکر سهم می گرفتیم، نسبت معقول و منطقی متذکره برقرار می شد؟ دولتی که ما می خواهیم از بنیاد و ریشه با دولت های ارتجاعی استثمارگرانه و ستمگرانه فرق دارد. ما حزب وحدت اسلامی نیستیم که برای چند چوکی کلیدی در رژیم جهادی ها در قتل عام اهالی کابل و در ویرانی کامل شهر کابل سهم بگیریم. اگر نویسنده و "تحلیل گر" مورد بحث ما را از عینک خود و حزبش مدنظر قرار می دهد، تقصیر ما نیست!

در واقع بر مبنای همچو دیدی است که "تحلیل گر" بسیار "نکته سنج" و "دقیق"، مشی استوار مبارزاتی مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و امپریالیست و "دولت ستیزی" پیگیر جنبش مائوئیستی علیه رژیم های ارتجاعی، وطنفروش و خاین را «نوعی رخوت و انجماد فکری» می داند و می گوید:

«این امر نشان می دهد که علاوه بر دولت ستیزی، علامت نوعی رخوت و انجماد فکری است و نشان می دهد که شعله جاوید، به رغم تبار چینی اش نه تنها از فضای "دولت و انقلاب" لنین بیرون نشده است که برخی تحلیل های عالی و بصیرت های درخشان همان اثر را نیز دریافته است.»

درینجا نویسنده "ممتاز" نتوانسته است جمله بندی نوشته اش را از لحاظ انشایی درست نماید و جمله نادرست نوشته است. بنابراین در ابتدا لازم است، جمله فوق الذکر را از لحاظ انشایی درست نماییم. طرز درست نوشتن جمله فوق می تواند چنین باشد: «این امر نشان می دهد که شعله جاوید علاوه بر دولت ستیزی، به نوعی از رخوت و انجماد فکری مبتلا است. شعله جاوید، به رغم تبار چینی اش نه تنها از فضای "دولت و انقلاب" لنین بیرون نشده است بلکه برخی تحلیل های عالی و بصیرت های درخشان همان اثر را نیز دریافته است.»

بر جامعه و شناخت جامعه از این جریان بر پایه ادبیات انقلابی آن است. اما می توان پرسید که این کلام بران و انقلابی حامل چه پیامی بوده است؟

جستجوی پاسخ این پرسش که خواه ناخواه ما را به ارزیابی میراث فکری شعله جاوید می برد، چندان خرسند کننده نیست. میراث فکری شعله جاوید بسیار فقیر و تهی مایه است.»

"شعله جاوید" از لحاظ منش و رفتار به ندرت توانسته است که خود را از چارچوب بینش و فرهنگ سنتی افغانستان بیرون کند و حتی با تلاش برای تطبیق ایدئولوژی های وارداتی در چارچوب فرهنگ افغانی چه بسا که به خشونت های بیشتری دامن زده است.»

در یک نوشته پنج صفحه ای و در چند جمله ای که پشت سر هم آورده می شود، تا این حد تناقض گویی واقعاً "جرئت و شهامتی" چون "جرئت و شهامت" علی امیری می خواهد.

اگر این جریان بی تردید یکی از بانیان خشونت کلامی و زبانی در جامعه افغانی است، پس چگونه خشونت کلامی آنها یک سره از محدودیت های فرهنگی و زبانی جامعه افغانی بار گرفته و در همین چارچوب قابل ارزیابی است؟ اگر تاثیر کلام این جریان بر جامعه و شناخت جامعه از این جریان بر پایه ادبیات انقلابی آن، روشن و واضح است، چگونه می توان میراث فکری این جریان را بسیار فقیر و تهی مایه دانست؟

"نویسنده" و "تحلیل گر" بی معلومات و بی بصیرت چنان حرف می زند که گویا اصلاً در جامعه افغانستان حضور نداشته و از اوضاع سیاسی گذشته و کنونی این جامعه اصلاً اطلاع نداشته باشد. در غیر آن جرئت نمی کرد از "فقر" و "تهی مایگی" میراث فکری شعله جاوید و « ناتوانی این جریان در توسعه بینش افغانی نسبت به خودش و جهان »، از لحاظ اقدامات فکری و فرهنگی حرف بزند. درینجا صرفاً به چند نمونه از میراث فرهنگی و فکری شعله جاوید و از خدمات آن در توسعه بینش افغانی اشاره می کنیم:

جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان نقش بسیار مهمی در بردن مسایل سیاسی در میان توده های مردم بازی کرد. قبل از آن، یعنی در سال ها، دهه ها و قرون متمادی قبل از دهه چهل

قرن چهارده شمس، سیاست و پرداختن به مسایل سیاسی کار دربار شاهان و در وسیع ترین شکل خود کار اشراف، خوانین فیودال و سرداران قبایل بود. در واقع برای اولین بار در دهه چهل بود که جرو بحث های سیاسی بطور وسیعی در میان مردم به کوچه ها و خیابان های شهر ها و تا حدی به مزارع و روستاها برده شد و سیاست و مبارزه سیاسی وسعت توده یی یافت. نقش جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، به عنوان بزرگترین و وسیع ترین جنبش و جریان سیاسی آن زمان، در توسعه سیاسی مذکور، بیشتر از هر جنبش و جریان سیاسی دیگر خیلی روشن و واضح بود. تاثیرات این نقش مثبت سیاسی تا حال یعنی پس از چهار دهه از فروپاشی و تجزیه جنبش و جریان متذکره هنوز در جامعه افغانستان مشهود است، به قسمی که هیچ شخص با بصیرتی نمی تواند منکر آن باشد.

جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان نقش بسیار برجسته ای در افشای ماهیت سوسیال امپریالیستی شوروی و ماهیت رویزیونیستی و مزدور منشانه رویزیونیست های وطنی "خلق" و "پرچم" برای توده های وسیع در افغانستان بازی نمود و بصورت نسبتاً وسیعی توجه توده های کشور را به خطرات ناشی از مطامع سوسیال امپریالیستی و وطنفروشی های مزدوران آنها جلب نمود. این خدمت سیاسی بسیار مهم در قدم اول تا حد ممکن از رشد و گسترش نفوذ سیاسی باندهای مزدور سوسیال امپریالیست ها و خود سوسیال امپریالیست ها در کشور جلوگیری به عمل آورد. جنبش مائوئیستی و جریان شعله جاوید از لحاظ سیاسی مانع بسیار مهمی بر سر راه پیشروی های سیاسی سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان در افغانستان بود. به همین جهت بود که فروپاشی سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید در اثر ضرباتی که سازمان و جریان از انشعاب داکتر فیض متحمل شد، یکی از زمینه سازی های مهم کودتای ۲۶ سرطان داود خان به همکاری "خلقی" ها و "پرچمی" ها بود.

پس از آنکه کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و پس از آنکه سوسیال امپریالیست ها به افغانستان تجاوز کرده و کشور را اشغال کردند، نه تنها افشاگری های قبلی جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان در مورد سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویزیونیست شان در افغانستان نقش خود را

توده های مردمان منطقه مورد فعالیت شان نباشند. آنها حتی الامکان در کارهای تولیدی مردم منطقه سهم می گرفتند و در پیشبرد کارهایی مثل درو، جویکاری، آبیاری و غیره به آنها یاری می رساندند.

منسوبین بر حال جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، در هر محیط و ماحول کاری ای که اشغال داشته باشند، بطور عموم از فساد مالی و اداری پاک هستند. حتی کسانی که دیگر باید آنها را منسوبین سابق جنبش و جریان متذکره نامید، در مقایسه با جهادی ها یا منسوبین رژیم سابق "خلق" و "پرچم"، کمتر پنجه و چنگالی دارند برای رشوت ستانی و اختلاس و چور و چپاول دارایی های عامه.

جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، یکی از جنبش ها و جریان هایی بود که برای اولین بار نهضت زنان در افغانستان را از سیطره درباریان بیرون کشید و جایگاه معینی برای آن در میدان مبارزات ضد حاکمیت به وجود آورد. تاثیرات این خدمت ماندگار سیاسی و فرهنگی هنوز هم در سطح جامعه مشهود است و کماکان ادامه خواهد یافت.

و اما در مورد خشونت. جنبش ما در اصل در طول تقریباً پنجاه سال حیاتش بطور پیوسته ای قربانی خشونت بوده است. ما به معنی واقعی کلمه مصداق آن شعر شاعر بوده و هستیم که می گوید:

ناله را هر چند می خواهیم که پنهان برکشم

سینه می گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

حالا اگر فریاد های از سر درد ما توسط کسانی مثل علی امیری "خشونت کلامی" نام می گیرد، باید گفت که این دیگر خیلی ظالمانه و ددمنشانه است که حتی حق فریاد کشیدن از قربانی گرفته شود. کسانی مثل علی امیری همان کشتارگران جنگ های داخلی هزاره جات و جنگ های خانمانسوز داخلی کابل در زمان حکومت جهادی ها هستند. ولی اینقدر فرق در میان است که اکنون این "نویسنده و تحلیل گر" مسیحای صلح طلب شده است، مسیحایی که اکنون نیز سر می برد ولی با پنبه، یا مسیحایی که ارباب امپریالیست اشغالگرش سر می برد و او قربانی را حتی از فریاد کشیدن باز می دارد و برای آمرزش روحش هم دعا نمی خواند!؟

عجب دنیایی است! اربابان اشغالگر و امپریالیست یک

در برپایی مقاومت های خودجوش توده یی در مقابل آنها بازی نمود، بلکه تمامی سازمان ها و گروه های چپی منشاء گرفته از سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید نیز به میدان مقاومت و مبارزه جانبازانه علیه آنها شتافتند و ده ها هزار نفر قربانی دادند.

علیرغم آنکه تمامی سازمان ها و گروه های مقاومت کننده چپی در مقابل سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویزیونیست شان، کم و بیش از انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی رنج می بردند و به همین جهت استراتژی و تاکتیک های مقاومت جنگی شان از لحاظ مائوئیستی دارای کمبودات، نواقص و حتی انحرافات معینی بود، با آنهام جبهات نبرد آنها، حتی آن جبهاتی که شکل و صورت پوششی داشت، بهترین جبهات نبرد مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی محسوب می گردید.

توده های مردم در اطراف و اکناف کشور هنوز هم خاطرات خوشی از آن جبهات نبرد مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی را در اذهان شان زنده نگه داشته اند و از رزمندگان و فرماندهان آن جبهات به نیکویی یاد می نمایند. رزمندگان و فرماندهان مذکور در عین پیشبرد نبرد و مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران حقیر شان، خدمت به مردم منطقه مورد فعالیت شان را فراموش نمی کردند. تا وقتی که آن رزمندگان و فرماندهان در مناطق مذکور حضور داشتند، کسی نمی توانست به عنوان اینکه علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران داخلی شان می رزد، به مردم زور بگوید، دارایی های آنها را به زور تصاحب نماید و تحت هر بهانه ای جریمه های بزرگ پولی را بر اهالی منطقه تحمیل نماید. در جبهات نبرد مذکور، مفاسد اخلاقی ای از قبیل "بچه بازی"، "سک بازی"، "کرک بازی"، قمار، استفاده از مواد مخدر و غیره وجود نداشت و در مناطق مورد فعالیت جبهات مذکور نیز این مفاسد تا حد زیادی کنترل می گردید. چشم رزمندگان و فرماندهان چپی به زنان و دختران مردم نبود و به جرئت می توان گفت که در تمام مناطق مورد فعالیت چند ساله آنها حتی یک واقعه ناخوشگوار فساد آلود توسط رزمندگان و فرماندهان متذکره اتفاق نیفتاد. این ها مفاسد اخلاقی ای بودند که نه تنها در جبهات جنگی گروه های بنیادگرا وجود داشت، بلکه گسترده نیز بود و بطور روز افزونی نیز در حال گسترش بیشتر. رزمندگان و فرماندهان جبهات تحت رهبری چپی ها تا حدی که امکان داشت کوشش می کردند تا بارگرانی بر شانه های

است، داشته باشد. دولت محصول پیدایش مناسبات طبقاتی و تضادهای طبقاتی در جامعه انسانی است و وظیفه دفاع از مناسبات طبقاتی حاکم و دفاع از طبقه حاکمه و منافعش را برعهده دارد. به همین جهت زمانی که مناسبات طبقاتی از جامعه بطور کلی از میان برود، دولت نیز ضرورت وجودی خود را از دست خواهد داد. اما در مورد اینکه دولت چگونه و چه زمانی از میان خواهد رفت، اختلاف نظر عمیقی میان کمونیست ها و انارشئیست ها وجود دارد. انارشئیست ها خواهان آن هستند که به محض برپایی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی، باید برای از میان بردن دولت بصورت عاجل و فوری دست به اقدامات زد. اما کمونیست ها با توجه به تضاد های عینی موجود در جامعه و جهان، حتی بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور، ضرورت و امکان راه اندازی اقدامات عاجل و فوری برای از میان بردن دولت و امکان پیروزی چنین اقداماتی را نمی پذیرند و چنین برنامه ای را یک برنامه خیالی و ایده آلیستی می دانند. کمونیست ها و مشخصاً مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها، سوسیالیزم را مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیزم می دانند و در سراسر این مرحله، موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را برای رسیدن به کمونیزم یعنی جامعه بی طبقه و فاقد دولت، یک ضرورت اجتناب ناپذیر به حساب می آورند.

یقیناً کسانی مثل علی امیری بر اساس مواضع و منافع طبقاتی شان به شدت با دولت پرولتری یا دیکتاتوری پرولتاریا مخالف هستند و آن را یک دولت "توتالیتر" و بلکه "توتالیتر ترین" دولت قلمداد می کنند. انتظار دیگری نمی توان از آنها داشت؛ چرا که قبله آمال آخوندهای لیبرال شده ای مثل او، دولت های "دموکراتیک" و "غیرتوتالیتر" امپریالیست های جهانخوار، مثل دولت امریکا و سایر دولت های امپریالیستی است و منزل کنونی شان نیز رژیم دست نشانده اشغالگران.

کمونیست ها برای از بین بردن دولت بطور کلی، افسون و سحر و جادویی در دستان شان ندارند. آنها برای متحقق شدن این هدف، که بخشی از هدف غایی رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی است، پیروزی انقلاب سوسیالیستی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا را لازمی و حتمی می دانند. آنها در کشورهای تحت

مرتجع جیره خوار، از آن سوی دنیا "تشریف" آورده و یک کشور بد بخت، فلاکت زده و ویران را اشغال کرده و مردمان آنرا به زور ب ۵۲، کروز، بمب های ۱۵۰۰۰ کیلویی و مجهز ترین ارتش جهان مورد خشونت قرار داده و از استقلال کشوری و آزادی ملی شان محروم کرده اند. آن وقت این آقای از خود راضی نمایش صلح طلبی، تحمل پذیری و عدم خشونت سر می دهد و از خشونت کلامی شعله یی ها اظهار نارضایتی می کند. مسلماً مطابق فرمولبندی "مرحوم" هتلر حق دارد، چون زور دارد؟! بلی! همین است قانون جنگل.

درینجا لازم است چند کلمه ای هم در مورد انواع خشونت گفته شود. در جهان هم خشونت برحق و عادلانه وجود دارد و هم خشونت ناحق و غیر عادلانه. یقیناً ما طرفدار خشونت برحق و عادلانه هستیم و از آن طریق علیه خشونت ناحق و غیر عادلانه مبارزه و مقاومت می نماییم. افراد و نیروهایی که ظاهراً هر نوع خشونت را مردود می شمارند، غالباً وقتی زور شان برسد، حامل و عامل جنایت بار ترین خشونت های ناحق و غیر عادلانه علیه افراد و نیروهای دیگر هستند، دقیقاً مثل کسانی چون علی امیری و حزب مربوطه اش.

علی امیری در نوشته اش راجع به مباحث بین المللی مربوط به جنبش کمونیستی و جنبش چپ نیز اشاراتی دارد. وی نوشته اش را با جملات ذیل آغاز کرده است:

« مبارزه در راه رهایی توده های زحمتکش از قید نفوذ بورژوازی به طور اعم و از قید نفوذ بورژوازی امپریالیستی بطور اخص، بدون مبارزه با خرافات آپورچنستی در باره دولت، امکان ناپذیر است.

لنین این جمله را در سال ۱۹۱۷، درست در سال پیروزی انقلاب اکتبر در مقدمه کتاب "انقلاب و دولت" نوشت. اما، خود بنیانگذار بزرگترین دولت توتالیتر تاریخ شد تا گواهی دهد که "هیولای دولت" سخت جان تر از آن است که با افسون انارشئیسم و سحر باطل جریان های رنگارنگ چپ از بین برود.

اما نوستالژی ستیز با دولت تا دیرها خاطر گروه های چپ را در گوشه و کنار جهان از جمله در افغانستان نوازش می کرد...» (۱)

به نظر نمی رسد که علی امیری درک روشنی از خرافات آپورتونیستی در باره دولت، که لنین به آن اشاره کرده

این تکامل، مارکسیزم به مارکسیزم - لنینیسم تکامل کرد. به عبارت دیگر لنینیسم عمدتاً ادامه مارکسیزم بود و بصورت غیر عمده گسست از آن و جهش به مرحله عالی تر از آن یعنی جهش به مارکسیزم - لنینیسم. بنابراین مارکسیزم - لنینیسم را "مارکسیزم روسی" یا "کمونیسم روسی" نامیدن نادرست و گمراه کننده است. واژه "مارکسیزم روسی" یک اصطلاح اقتباس شده از ادبیات سیاسی لیبرالی و نیولیبرالی است و با اطمینان می توان گفت که علی امیری قادر به درک معنا و مفهوم دقیق آن نیز نمی باشد.

در مورد "مائوئیسم" نیز دقیقاً همین موضوع صدق می نماید. مائوئیسم گرچه از یک جهت، ثمره فکری انقلاب چین برای جنبش بین المللی کمونیستی، است. اما از یک جهت دیگر، مائوئیسم محصول خدمات مائو در عرصه مسایل تیوریک عام و بین المللی جنبش کمونیستی، از قبیل مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن و یا خدمات فلسفی مائو است. برعلاوه، مائوئیسم، مارکسیزم - لنینیسم را به سویه جهانی به مرحله عالی تری تکامل داد. در اثر این تکامل، مارکسیزم - لنینیسم به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل کرد. به عبارت دیگر مائوئیسم عمدتاً ادامه مارکسیزم - لنینیسم بود و بصورت غیر عمده گسست از آن و جهش به مرحله عالی تر از آن یعنی جهش به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم. بنابراین مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را "مارکسیزم چینی" یا "کمونیسم چینی" نامیدن نادرست و گمراه کننده است. واژه "مارکسیزم چینی" نیز یک اصطلاح اقتباس شده از ادبیات سیاسی لیبرالی و نیولیبرالی است و درینمورد نیز با اطمینان می توان گفت که علی امیری قادر به درک معنا و مفهوم دقیق آن نمی باشد.

وقتی بر حزب کمونیست شوروی رویزیونیسم مسلط گردید، آن حزب به یک حزب رویزیونیست یا حزبی با ظاهر کمونیستی و ماهیت بورژوایی مبدل گردید. در واقع این رویزیونیسم مدرن در شوروی سوسیال امپریالیستی بود که سرانجام در زمان گرباچوف در ناسیونالیسم روس، و همچنان ناسیونالیسم اوکراین، ناسیونالیسم بلاروس، ناسیونالیسم ازبک، ناسیونالیسم قزاق، ناسیونالیسم آذری و غیره منحل گردید. حتی تا هم اکنون رهبران ناسیونالیست حاکم بر جمهوری های تجزیه شده از شوروی سوسیال امپریالیستی سابق، همان رهبران احزاب رویزیونیست سابقاً حاکم بر این جمهوری ها هستند. درینجا صرفاً از ناسیونالیسم روسی

سلطه مستعمراتی - نیمه فیودالی یا نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی، قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، مرحله انقلاب دموکراتیک نوین را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی ضروری می دانند و برای تحقق آن بطور پیگیر مبارزه می نمایند. به این ترتیب ما مسیر مبارزاتی مان را بسیار طولانی و پر پیچ و خم و دارای فراز و نشیب فراوان می دانیم. طی طریق در این مسیر مبارزاتی طولانی نه با سحر و جادو و افسون، بلکه با علم و دانش و ایدیولوژی پرولتری ممکن و میسر است. "هیولای دولت" هر قدر سخت جان باشد، در مقابل مبارزات پیگیر و سرسختانه طولانی انقلابی پرولتری و مقدم بر آن در مقابل ضرورت تاریخی جامعه بشری نمی تواند تاب مقاومت داشته باشد و سرانجام فروخواهد پاشید. و ما کمونیست های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بر سر پیمان چنین مبارزه ای استوارانه ایستاده ایم و در اطراف و اکناف جهان مبارزات مان را پیش می بریم.

اما علی امیری نه تنها موجودیت عینی چنین مبارزه ای را در افغانستان قبول ندارد، بلکه در سطح بین المللی نیز غیر موجود می انگارد و نادیده اش می گیرد و می گوید:

« در تحولات جهانی، مارکسیسم روسی در ناسیونالیسم روس منحل شد، مارکسیسم چینی در حال استحاله شدن به کاپیتالیسم است و چینی ها با ترکیب انسداد سیاسی و آزادی اقتصادی، در راهی به شدت متناقض و ناشناخته ای قدم نهاده اند.

چپ مفهوم کلاسیک خود را در جهان از دست داده، مارکسیسم اروپایی به جریان فرهنگی و انتقادی بدل شده است و حتی آنچه را که چپ مدرن می خوانند، به سختی می تواند مرز خود را با "ویرژن" های تازه لیبرالیسم معین کند.»

واژه هایی چون "مارکسیزم روسی" و "مارکسیزم چینی"، واژه های گمراه کننده و من درآوردی است.

گرچه از یک جهت، لنینیسم ثمره فکری انقلاب روسیه یا به بیان دقیق تر انقلاب شوروی برای جنبش بین المللی کمونیستی بود. اما از یک جهت دیگر، لنینیسم محصول خدمات لنین در عرصه مسایل تیوریک عام و بین المللی جنبش بین المللی کمونیستی، از قبیل تیوری امپریالیسم و یا خدمات فلسفی، بود. برعلاوه، لنینیسم، مارکسیزم را به سویه جهانی به مرحله عالی تری تکامل داد. در اثر

حرف زدن نادرست و گمراه کننده است.

همچنان وقتی بر حزب کمونیست چین رویزبونیزم مدرن چینی مسلط گردید، آن حزب نیز به یک حزب رویزبونیزم یا حزبی با ظاهر کمونیستی و ماهیت بورژوایی مبدل گردید. در واقع این رویزبونیزم مدرن چینی بود که پس از دست یافتن به قدرت سیاسی در چین، در سال ۱۹۷۶، راه سرمایه داری را در پیش گرفت و چین سوسیالیستی را به سرعت به چین سرمایه دارانه مبدل نمود. اکنون دیری است که چین یک کشور سرمایه داری است و نه یک کشور سوسیالیستی. صحبت در مورد « در حال استحاله شدن [این رویزبونیزم] به کاپیتالیسم » یک بحث نادرست و از بیخ و بن انحرافی و نادرست است.

« ترکیب انسداد سیاسی و آزادی اقتصادی » توسط رویزبونیزم های حاکم بر چین به چه معنا است؟ آنچه در زمان مائوتسه دون وجود داشت در واقعیت امر ترکیب آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی برای توده های مردم در چین بود. از جانب دیگر همین ترکیب، انسداد سیاسی برای استثمارگران و نیز انسداد اقتصادی برای آنها را در بر داشت. اما پس از مسلط شدن رویزبونیزم ها بر چین و سرنگونی سوسیالیسم در آن کشور، آنچه برای توده های مردم در چین به وجود آمد، ترکیب انسداد سیاسی و انسداد اقتصادی بطور همزمان بوده و هست. از جانب دیگر همین دو انسداد در بر گیرنده دو گشایش، یعنی هم گشایش سیاسی و هم گشایش اقتصادی برای استثمارگران و حاکمان بر سر قدرت در چین است. در واقع «انسداد سیاسی» فعلی در چین صرفاً به معنای انسداد از لحاظ تشکیل احزاب بورژوایی گوناگون در آن کشور است و نه انسداد سیاسی برای بورژوازی بطور کلی. در واقع هم اکنون بخش های مختلف طبقه استثمارگر در چین در داخل چوکات حزب رویزبونیزم حاکم به قدر کافی از گشایش سیاسی یعنی حقوق سیاسی کافی برخوردار هستند، همانگونه که از گشایش اقتصادی کافی نیز برخوردار می باشند.

« انسداد سیاسی و آزادی اقتصادی »، به همان معنایی که علی امیری می پندارد و می پذیرد، نه به شدت متناقض است و نه هم ناشناخته. آزادی اقتصادی سرمایه دارانه، هم در درون نظام های لیبرالی سرمایه دارانه وجود داشته و دارد و هم در درون نظام های فاشیستی در کشورهای امپریالیستی و هم در درون

نظام های سرمایه داری بروکراتیک در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم. در واقع وجه مهمی از تاثیر گذاری امپریالیستی بر کشورهای تحت سلطه، پیدایش و رشد سرمایه داری بروکراتیک درین کشورها است، که غالباً با استبداد سیاسی همراه و همآغوش است. خلاصه اینکه لازمه موجودیت آزادی اقتصادی سرمایه دارانه، حتماً و ضرورتاً، لیبرالیسم سرمایه دارانه نیست، بلکه می تواند فاشیسم و استبداد نیز باشد. در واقع لیبرال ترین نظام های سرمایه دارانه در کشورهای امپریالیستی، در این حد یا در آن حد، آغشته به جنبه های معینی از فاشیسم نیز می باشد و در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم نیز لیبرالیسم صرفاً پرده و پوشش نازکی بر ماهیت استبدادی نظام های حاکم برین کشورها است.

یقیناً چپ در وجود احزاب رویزبونیزم و انحرافی مفهوم کلاسیک خود را از دست داده است، اما در وجود احزاب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوتیست، مفهوم کلاسیک چپ نه تنها حفظ شده است، بلکه متکاملتر و پیشرفته تر نیز گردیده است. البته آن توان و قدرت عظیم و گسترده ای که چپ در زمان شوروی سوسیالیستی و چین سوسیالیستی از آن برخوردار بود، فعلاً وجود ندارد و موقتاً از بین رفته است. اما این وضعیت به مفهوم ختم مبارزات انقلابی پرولتری در جهان نبوده و نیست. تاریخ نشان داده است که مبارزه میان شیوه های تولیدی میرنده و بالنده، مبارزه ای است که چند دور از احیاء و ضد احیاء را در بر می گیرد و صرفاً با یک ضربه و سرنگونی خاتمه نمی یابد. درین میان به یقین مبارزه میان سرمایه داری و سوسیالیسم در جهان، سخت تر و طولانی تر از مبارزه میان سرمایه داری و فیودالیسم و یا فیودالیسم و برده داری خواهد بود.

مارکسیسم اروپایی یا به بیان معمول و متداول در فرهنگ سیاسی جهان " کمونیسم اروپایی "، از همان ابتدای پیدایش خود یک جریان انقلابی کمونیستی نبود، بلکه یک جریان رویزبونیزم و انحرافی بود. این جریان از همان ابتدای پیدایش خود یک جریان پارلمانتاریست و مسالمت جو و مخالف هر نوع خشونت، چه عادلانه و برحق و چه غیر عادلانه و ناحق، بود. چهره فعلی این جریان به عنوان یک جریان فرهنگی و انتقادی در واقعیت امر وجه دیگری از ماهیت رویزبونیزم ذاتی آن است. آن به اصطلاح " چپی " که به سختی می تواند مرز خود را با انواع نیو لیبرالیسم معین کند، " چپ پسا مدرن " است و نه چپ مدرن و " چپ پسا مدرن " نه

تنها ذاتاً و ماهیتاً بلکه شکلاً نیز چپ به مفهوم کلاسیک آن نبوده و نیست.

و کلام آخر مکرراً این است که علی امیری به عنوان یکی از کادرهای نسبتاً بلند پایه حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان و به عنوان یک "تحلیل گر" مطرح در میان خیل "تحلیل گران" مداح اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، وظیفه پیشبرد مبارزه ایدیولوژیکی و سیاسی، به عنوان شکلی از مبارزه طبقاتی، علیه جنبش مائوئیستی در افغانستان را بر عهده دارد. ترکیب نیمه فیودالی - نیمه کمپرادوری و امپریالیستی حزب

وحدت اسلامی مردم افغانستان و سایت فارسی بی بی سی در وجود وی خود بخود گویای مضمون مبارزاتی وی است. ما به وی توصیه می کنیم که بخاطر پیشبرد بهتر "وظایف مبارزاتی خود"، قدری به فکر ارتقای سطح و سوبه سیاسی خود نیز باشد و صرفاً به دریافت "قلمانه" سایت فارسی بی بی سی و سایر منابع امپریالیستی و ارتجاعی اکتفا ننماید. در چنین صورتی ما هم ضرورت فوری جوابدهی به نوشته های وی را فوراً احساس خواهیم کرد و جروبحت های "خوبی" با او و امثالش خواهیم داشت.

(۱) - نام کتاب لنین "دولت و انقلاب" است یا "انقلاب و دولت"؟ به نظر می رسد "امیری" پشتی این کتاب را هم ندیده است.

باز هم یک مرگ مشکوک

داشته و پس از برگشت به خانه، در حالی که خیلی عصبانی بوده، در مورد آنها با خود حرف می زده و آنها را تهدید می کرده است. خبر دیگر حاکی از این بود که "فهیم" در ملاقاتی با عبدالله و یونس قانونی در خانه خودش با آنها جنجال و سرو صدا کرده و بعد از رفتن آنها از خانه اش، در حالت عصبانیت شدید علیه آنها با خود حرف می زده و آنها را تهدید می کرده است. این احتمال وجود دارد که هر دو خبر صحت داشته باشد. به این معنا که به احتمال زیاد، "فهیم" توسط هر دو گروه کرسی - زلمی رسول و عبدالله - یونس قانونی از بابت موضعگیری اش در رابطه با انتخابات پیش رو تحت فشار قرار داشته است. همچنان سنگچارکی یکی از سخنگویان ائتلاف تحت رهبری عبدالله، مرگ فهیم را مشکوک خوانده و خواهان تحقیقات درینمورد گردید.

در انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم، "فهیم" از همراهی با تیم انتخاباتی عبدالله ابا ورزید و در پهلوی تیم انتخاباتی کرسی قرار گرفت. این حرکت "فهیم" باعث گردید که تیم انتخاباتی عبدالله هم در جریان انتخابات تضعیف گردد و هم در دعوای بعد از انتخابات در مقابله با تیم انتخاباتی کرسی نسبتاً ضعیف

"مارشال محمد قسیم فهیم" معاون اول رئیس جمهور رژیم دست نشانده به عمر ۵۶ سالگی در خانه اش در کابل درگذشت. منابع رسمی رژیم اعلام کردند که سکتۀ قلبی ناشی از مریضی شکر و مریضی قلبی باعث مرگ وی شده است. اما همزمان با اعلام خبر مرگ وی، افواهایی در مورد اینکه "فهیم" به مرگ طبیعی نمرده بلکه به قتل رسیده است، نیز در شهر کابل پخش گردید. عمر ۵۶ سالگی عمری نیست که برای کسی مثل "فهیم"، عمر مرگ طبیعی دانسته شود. "فهیم" یکی از میلیاردرهای نوحاستۀ جهادی بود. اینچنین شخصی می توانست مریضی شکر را، که مریضی اصلی وی بود، در بهترین شفاخانه ها و نزد بهترین داکتران جهان مورد مداوا قرار دهد. بر علاوه او در خانه اش، به دور از مراقبت های صحتی و بصورت ناگهانی در گذشته است. بنابراین طبیعی بود که افواها در مورد به قتل رسیدن وی فوراً بر سر زبان ها بیفتند. در همان ساعات اول پس از مرگ "فهیم" دو خبر تقریباً مشابه از قول پسر "فهیم" به مطبوعات و رسانه ها راه یافت.

یک خبر حاکی از این بود که "فهیم" در ملاقاتی با کرسی و زلمی رسول در ارگ، در جریان شرکت در مراسم خوشی تولد دختر کرسی، با آن ها دعوا و جنجال

نارضایتی از این نتایج، به شدت تضعیف نمود. بنابراین مرگ "فهیم" به نفع تیم انتخاباتی زلمی رسول و تیم انتخاباتی اشرف غنی تمام شد. گرچه بقایای جمعیت اسلامی و شورای نظار بر سر اشغال موقعیت معاونیت اول ریاست جمهوری رژیم به عنوان سهمیه شان موفق شدند و یونس قانونی بجای "فهیم" نصب گردید، اما "فهیم" بدون جانشین است و یونس قانونی نمی تواند نقش نظامی و سیاسی "فهیم" را بطور کامل بازی نماید.

در رابطه با مرگ "فهیم" یک موضوع دیگر نیز می تواند قابل دقت باشد. "فهیم" به عنوان یک مهره نزدیک به امپریالیست های روسی در درون رژیم شناخته می شد. طبعاً امپریالیست های روسی، با مرگ "فهیم" یکی از دوستان قدرتمند نزدیک به خود در درون رژیم را از دست دادند. با توجه به این مسئله می توان احتمال دست داشتن حلقه هایی از عوامل استخباراتی غرب و بخصوص امپریالیست های امریکایی در مرگ فهیم را کاملاً دور از امکان ندانست.

کرزی مرگ فهیم را یک ضایعه ملی اعلام نمود، بدین مناسبت سه روز ماتم ملی اعلام کرد و بیرق های تمامی ادارات دولتی را به حالت نیمه افراشته در آورد. اما علیرغم افواها در مورد قتل "فهیم"، جنازه اش کالبد شکافی نگردید، ولی در عوض با تشریفات زیاد به خاک سپرده شد و مراسم سوگواری بلند بالایی برایش برپا گردید.

چنین به نظر می رسد که میان تمامی بخش های رژیم، یک توافق ناگفته، مبنی بر حفظ دوسیه مرگ "فهیم"، به وجود آمده است. حتی نزدیکان خانوادگی و سیاسی "فهیم"، سکوت پیشه کرده و حتی یک فرد دیگر هم گفته های سنگچارکی را تعقیب نکردند و خود وی نیز دیگر گفته هایش را تکرار نکرد. در نتیجه، هرگز بصورت قطعی روشن نخواهد شد که "فهیم" در اثر سکت قلبی در گذشته یا در اثر قتل عمد؟ رژیم دست نشانده در گذشته ها موارد خیلی روشن تر و واضح تر درگیری های خونین داخلی داشته است که هرگز عوامل آن درگیری ها شناسایی دقیق نشده و قاتلین اصلی

عمل نماید. در واقع قرار گرفتن "فهیم" در پهلوی تیم انتخاباتی کرزی یکی از عوامل مهم انصراف عبدالله از رفتن به دور دوم انتخابات بود. حتی گفته می شد که وعده های فهیم و کرزی به عبدالله در مورد اینکه در انتخابات بعدی ریاست جمهوری رژیم نوبت به وی خواهد رسید، عامل عمده انصراف عبدالله از کشاندن انتخابات ۲۰۰۹ به دور دوم بوده است.

اما این بار، "فهیم" در موقعیت معاون اول کرزی بجای حمایت از تیم انتخاباتی زلمی رسول یا تیم انتخاباتی اشرف غنی - تیم های مورد حمایت کرزی - از تیم انتخاباتی عبدالله حمایت نمود. این حرکت "فهیم" همانگونه که باعث تقویت تیم انتخاباتی عبدالله می گردید، برای تیم های زلمی رسول و اشرف غنی مضر تمام می شد. بنابراین قویاً این امکان وجود دارد که وی از طرف کرزی تحت فشار گرفته شده باشد که از حمایت عبدالله منصرف شود و در عوض از زلمی رسول یا به احتمال ضعیف تر از اشرف غنی پشتیبانی نماید. اگر این فشار کرزی باعث کم رنگ شدن پشتیبانی "فهیم" از عبدالله گردیده باشد، طبیعی است که در آن صورت عبدالله و قانونی نیز باید تا حدی از وی ناراض شده باشند.

برعلاوه گفته می شود که مدتی قبل از مرگ فهیم، کرزی و همسرش دچار مسمومیت شده و تحت مداوی قرار گرفته بودند، به نحوی که کرزی در کابل مداوا گردید، ولی همسر کرزی برای مداوی به هند فرستاده شد.

می توان پرسید که چه رابطه ای میان مسمومیت کرزی و همسرش از یکطرف و مرگ فهیم از طرف دیگر وجود داشته است؟ صریحاً باید گفت که نمی توان وجود هیچگونه رابطه میان این دو حادثه را بدون دلایل قانع کننده مورد تردید قرار داد.

در هر حال مرگ "فهیم" تا حد معینی باعث تضعیف تیم انتخاباتی عبدالله در جریان انتخابات و قبل از آن در جریان فعالیت های تبلیغاتی انتخاباتی گردید؛ اما توان این تیم را برای نشان دادن عکس العمل منفی علیه نتایج انتخابات، بخصوص در شهر کابل، در صورت

مختصری با نیروهای حبیب الله کلکانی کابل را تصرف کردند و حبیب الله کلکانی را به سوی جبل السراج عقب راندند.

جنرال محمد نادر خان بعد از تصرف کابل از واگذاری سلطنت به شاه امان الله خود داری کرد و خودش اعلان سلطنت نمود و به این ترتیب جنرال محمد نادرخان به "محمد نادرشاه غازی" مبدل گردید. نادر شاه به علت غداری با امان الله خان به نادر غدار معروف گردید. در هر حال، دربار نادرشاهی "فتح" کابل را به نام شاه ولی خان رقم زد و لقب "فاتح کابل" را به او اعطا نمود. در دوران سلطنت ظاهر شاه، هر وقت رادیوی کابل از شاه ولی خان نام می برد، او را بنام "مارشال شاه ولی خان غازی فاتح کابل" یاد می نمود. در همان زمان یک نطق رادیوی کابل باری او را بدون ذکر عبارت فاتح کابل بنام "مارشال شاه ولی خان غازی" یاد نموده بود. جناب "مارشال" نطق را احضار نموده و بخاطر این فراموشکاری غیر قابل بخشش، تادیبش نموده بود.

مارشال شاه ولی خان پدر جنرال سردار عبدالولی داماد ظاهر شاه بود، جنرالی که بزرگترین "افتخار جنگی" اش سرکوب خونین تظاهرات توده یی ۳ عقرب سال ۱۳۴۴ کابل بود.

مارشال قسیم فهیم، در زمان شروع جنگ های ضد رژیم کودتایی هفت ثور، به عنوان یک "مجاهد" عادی به نیروهای تحت رهبری احمدشاه مسعود، فرمانده نیروهای جمعیت اسلامی در پنجشیر، پیوست و به تدریج پیشرفت نمود. وی که در زمان تشکیل شورای نظار تحت رهبری احمدشاه مسعود، یکی از فرماندهان نسبتاً مطرح نیروهای این شورا بود، پیشرفت های بعدی اش را در درون سلسله مراتب رهبری نظامی این شورا ادامه داد. مارشال فهیم در جنگ های خانمانسوز ارتجاعی داخلی در کابل، به عنوان شخصیت نظامی برجسته شورای نظار، نقش نسبتاً مهمی داشت. زمانی که احمدشاه مسعود در تخار علیه نیروهای طالبان می جنگید، شورای نظار یک پایگاه مرکزی در پشت سرحدات افغانستان با تاجکستان، در منطقه کولاب،

شناساسی و محاکمه نگردیده اند. بطور مثال، تحقیقات در مورد کشتار دسته جمعی تیم سید مصطفی کاظمی و شاگردان مکاتب در بغلان، که چند سال از آن سپری می گردد، علیرغم سروصدای باربار بازماندگان کاظمی، تا حال در هاله ای از ابهام قرار داشته و قاتلین اصلی، که همه مردم از آنها شناخت دارند، حتی تا حال از لحاظ قانونی مشخص نگردیده اند، چه رسد به اینکه گرفتار شوند، محاکمه گردند و مورد مجازات قرار بگیرند.

"مارشال محمد قسیم فهیم" دومین مارشال در تاریخ اردوی دولتی در افغانستان بود. "مارشال" قبل از او، "مارشال شاه ولی خان غازی فاتح کابل؟! " بود. "مارشال فهیم" نیز منصب مارشالی اش را از "فتح کابل" بدست آورده بود. هر دو "فتح" با پشت گرمی قدرت های خارجی استعمارگر و امپریالیست به وقوع پیوسته بود.

جنرال محمد نادر بعد از سرنگونی سلطنت امان الله خان توسط حبیب الله کلکانی، از راه هند برتانوی از فرانسه به افغانستان برگشت و رهبری قوای مخالف حبیب الله کلکانی در ولایت جنوبی را بر عهده گرفت. ولایت جنوبی شامل ولایات پکتیا، خوست و بخشی از ولایت پکتیکای کنونی بود. حرکت نادرخان در ابتدا ظاهراً بنام اعاده سلطنت برای امان الله خان صورت گرفت، ولی منظور اصلی او تصاحب سلطنت برای خودش بود. نادر خان پشت گرمی استعمارگران انگلیسی را، که در جنگ استقلال افغانستان به رهبری امان الله خان از این کشور بیرون رانده شده بودند، با خود داشت و مشخصاً از پشت پرده توسط هند برتانوی و بطور آشکار توسط عوامل انگلیس در پشت خط دیورند و همچنان داخل افغانستان پشتیبانی می گردید.

شاه ولی خان، در جریان پیشروی نیروهای تحت رهبری جنرال محمد نادر خان، برادر بزرگش، از چهار آسیاب بسوی کابل در جنگ علیه نیروهای فروپاشیده حبیب الله کلکانی، به علت اینکه فرمانده عمومی جنگ در چهار آسیاب باقی ماند، بصورت تشریفاتی در راس نیروها قرار گرفت. نیروهای جنوبی پس از برخورد های

زد و خورد و صرفاً با فیر های شادیانه شهر کابل را به اصطلاح تصرف کردند.

بدین ترتیب "فتح" شهر کابل توسط نیروهای تحت رهبری محمد قسیم فهیم در مقایسه با "فتح" کابل توسط نیروهای شاه ولی خان، از یکطرف مورد حمایت و پشتیبانی کاملاً رسوای نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی بود و از طرف دیگر "فتح" غیر مشعشع یک شهر تخلیه شده از نیروهای نظامی طرف مقابل.

فهیم در اوایل تشکیل رژیم دست نشانده کرسی به حیث وزیر دفاع درین رژیم، اخذ موقعیت کرد. در زمان "مسئولیت" وی به عنوان وزیر دفاع، اردوی رژیم توسط اشغالگران باز سازی گردید. فهیم شخصاً قول اردوهای چند گانه اردوی رژیم در کابل، ننگرهار، پکتیا، قندهار، هرات و بلخ را بازگشایی کرد و فرماندهان عمومی هر یک از آنها را اعلام نمود. قبل از آغاز دوره دوم ریاست جمهوری کرسی و ظاهراً بخاطر ابتلا به مریضی شکر، به تقاعد سوق داده شد و در آن دوره کدام مسئولیت دولتی بر عهده نداشت. در دوره دوم ریاست جمهوری کرسی به حیث معاون اول رئیس جمهور رژیم در پهلوی کرسی قرار گرفت و سر انجام چندی قبل چشم از جهان پوشید.

مرگ فهیم، پس از مرگ مسعود و ربانی، سومین ضایعه سیاسی و بخصوص نظامی برای جمعیت اسلامی و شورای نظار به حساب می آید. جمعیت اسلامی و شورای نظار قادر نیستند جای خالی فهیم در رژیم دست نشانده را بطور موثر پر نمایند. یونس قانونی می تواند از لحاظ صرفاً سیاسی در موقعیت معاون اول کرسی نقشش را تا حدی هم برای کل رژیم و هم برای جمعیت اسلامی و شورای نظار ایفا نماید، ولی از لحاظ نظامی نه توان و قدرت دارد و نه هم صلاحیت و موثریت، لذا قادر نیست حتی بصورت نسبی نقش فهیم را بر عهده بگیرد. مرگ فهیم در واقع توان جمعیت اسلامی را برای نشان دادن عکس العمل علیه نتایج انتخابات ریاست جمهوری رژیم به شدت تضعیف کرده است.

به وجود آورده بود که تا حدی نقش پایتخت تبعیدی برای دولت فروپاشیده برهان الدین ربانی را بازی می نمود. محمد قسیم فهیم از طریق پایگاه کولاب، روابط قبلی اش را با تاجکستان و روسیه بیشتر از پیش عمق و گسترش بخشید. او در عین حال رهبری انتقالات مواد مخدر از داخل افغانستان به تاجکستان و از آنجا به روسیه را نیز بر عهده گرفت و این مسئولیت، پایه های مالی ثروتمند شدن سریعش را به وجود آورد. مجموعه این موقعیت ها باعث گردید که محمد قسیم فهیم در آخرین روزهای زندگی احمدشاه مسعود عملاً حیثیت معاون و جانشین وی را به خود اختصاص دهد.

بعد از ترور احمدشاه مسعود توسط عوامل نفوذی القاعده در تخار، تقریباً بلافاصله محمد قسیم فهیم، جانشین وی تعیین گردید. بعد از پیش آمدن حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا، محمد قسیم فهیم توانست نیروهای تحت رهبری اش را بخوبی در مسیر هماهنگی و خدمتگذاری به متجاوزین و اشغالگران امریکایی و متحدین شان هدایت نماید. بعد از آنکه حملات نیروهای امریکایی بالای افغانستان شروع شد، نیروهای شورای نظار یکجا با نیروهای جنبش ملی اسلامی رشید دوستم و حزب وحدت اسلامی خلیلی در چهارچوب "اتحاد شمال" نه تنها نقش نیروهای پیاده برای اشغالگران امریکایی و متحدین شان را بر عهده گرفتند، بلکه برهان الدین ربانی به عنوان "رئیس دولت اسلامی افغانستان" بار بار از امریکایی ها و متحدین انگلیسی شان خواست که در خاک افغانستان نیروهای زمینی پیاده نمایند و بر علاوه بمباران اهداف نظامی خود را در همکاری با نیروهای "دولت اسلامی" دقیق تر سازند.

سرانجام نیروهای متجاوز امریکایی و انگلیسی پس از تقریباً دو ماه بمباران های هوایی و راکت کوبی های وسیع، افغانستان را اشغال کردند و نیروهای نظامی طالبان بدون مواجه شدن با نیروهای زمینی اشغالگران یا پیش بلدهای افغانستانی شان، کابل را تخلیه کردند. در واقع چند روز بعد از تخلیه کامل نیروهای طالبان از کابل، نیروهای تحت رهبری محمد قسیم فهیم از منطقه شمالی به کابل سرازیر شده و بدون هیچگونه جنگ و

حدت یابی تضاد

میان امپریالیست های غربی و امپریالیست های روسی

بر سر اوکراین

سابق، در ابتدا دست به تشکیل اتحادیه کشورهای مشترک المنافع زدند. اتحادیه کشورهای مشترک المنافع شامل روسیه و تعدادی از جمهوری های غیر روسی، به شمول بلاروس، است. علاوه بر یک اتحادیه اقتصادی نزدیک تر از اتحادیه کشورهای مشترک المنافع با معدودی از جمهوری های غیر روسی، به شمول بلاروس، ایجاد نمودند. این اتحادیه های سیاسی و اقتصادی تا حد معینی توانسته است جلو نفوذ امپریالیست های غربی به درون قلمرو "شوروی" سابق را بگیرد، اما بطور کامل موفق نبوده است.

تلاش امپریالیست های غربی و امپریالیست های روسی برای برقراری نفوذ و احیای نفوذ از دست رفته شان بر کشورهای اروپای شرقی و کشورهایی که بعد از تجزیه "شوروی" مستقل شده اند و رقابت شان درین مناطق، بخصوص در بالکان و گرجستان در گذشته و در اوکراین هم اکنون، به شکل جنگ های خونین تبارز نموده است.

در بالکان، پیمان ناتو و مشخصاً امریکایی ها، حملات خونین وسیع و طولانی هوایی بر صربستان را پیش بردند و از این طریق به تجزیه یوگوسلاویه مدد رساندند و بعداً صربستان را نیز از طریق "انقلاب نارنجی" بطرف خود کشاندند. امپریالیست های روسی در بالکان هیچ کاری نتوانستند از پیش ببرند. نتیجه "انقلاب نارنجی" گرجستان این بود که کشور مذکور بطرف غرب کشانده شد. اما امپریالیست های روسی بیکار ننشستند و به بهانه حفاظت از اکثریت روس تباران افخازیه شمالی بالای گرجستان حمله کردند. امپریالیست های غربی نتوانستند هیچ کاری برای گرجستان انجام دهند. قوای روسی بعد از مدتی از خاک اصلی گرجستان عقب نشستند، اما افخازیه شمالی را از گرجستان جدا کرده و به روسیه ملحق ساختند.

پس از فروپاشی پیمان وارسا و سپس فروپاشی خود اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و تجزیه آن به ۱۵ جمهوری، امپریالیست های غربی نه تنها به داخل اروپای شرقی و بالکان پیشروی کرده و موفق شدند تمامی کشورهای این منطقه را یکی پس از دیگری به اتحادیه اروپا و تعدادی از آنها را پیمان ناتو وصل نمایند، بلکه پیوسته کوشیده اند که جمهوری های تجزیه شده از "اتحاد شوروی" در اروپای شرقی، قفقاز و آسیای میانه را نیز از تحت نفوذ امپریالیست های روسی خارج کرده و به مناطق نفوذ خود شان مبدل نمایند. آنها تا حال موفق شده اند که سه جمهوری تجزیه شده "شوروی" سابق در کرانه شرقی بحیره بالتیک یعنی استونیه، لتویه و لتوانیه و دو جمهوری قفقازیه یعنی گرجستان و آذربایجان را تا حد زیادی به سوی خود بکشانند، همچنان موفق شده اند که در رابطه با جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه شان در افغانستان، در بعضی از جمهوری های آسیای میانه پایگاه های قابل استفاده و نیز راه های تدارکاتی و لجیستیکی داشته باشند و به همان پیمان نفوذ نظامی، سیاسی و اقتصادی شان را درین کشورها گسترش دهند. امپریالیست های غربی حتی موفق شدند که چند سال قبل خود امپریالیست های روسی را به یک همکار درجه دوم پیمان ناتو مبدل نمایند و همچنان برای قوت های اشغالگر شان در افغانستان از طریق هوایی و زمینی در روسیه راه های تدارکاتی بدست بیاورند. علاوه بر امپریالیست های غربی و در راس آنها امپریالیست های امریکایی موفق شده اند که دو کشور تجزیه شده غیر روسی از "شوروی" سابق را که در ابتدای مستقل شدن شان از روسیه، قدرت های اتمی بزرگتر از فرانسه و انگلیس بودند، یعنی قزاقستان و اوکراین را بطور مکمل خلع سلاح اتمی نمایند.

امپریالیست های روسی در تلاش برای حفظ سلطه شان بر جمهوری های غیر روسی تجزیه شده از "شوروی"

پیشرفته پر حاصلی است. فولاد و محصولات زراعتی اقلام صادراتی مهم اوکراین به شمار می رود.

با وجود اینها اوکراین هم اکنون عمیقاً در بحران اقتصادی و سیاسی غرق است، به طوری که مجموع قروض خارجی اوکراین تقریباً به ۱۴۰ میلیارد دالر می رسد. با فروپاشی و تجزیه شوروی سوسیال امپریالیستی، سرمایه داری دولتی در جمهوری های ۱۵ گانه بجا مانده بر ویرانه های آن کشور از بین رفت، ولی قدرت سیاسی دولتی و سرمایه های خصوصی شده یا بهتر گفته شود سرمایه های به غارت رفته دولتی توسط قدرتمندان، کماکان در دستان همان قشر ممتاز دوران شوروی سوسیال امپریالیستی باقی ماند. در نتیجه، صحنه سیاسی و ساختار سیاسی این جمهوری های مستقل شده، چندان تغییر نکرد.

"انقلاب نارنجی" در اوکراین در سال های ۲۰۰۴ - ۲۰۰۵ یعنی ۱۳ سال بعد از فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی به وقوع پیوست. ولی این "انقلاب" مورد حمایت امپریالیست های غربی نیز بجای حل بحران اقتصادی و سیاسی اوکراین آن را بیشتر از پیش تشدید نمود. علت این ناتوانی آن بود که امپریالیست های امریکایی و اروپایی نتوانستند از عهده تعهدات مالی، استراتژیک و سیاسی بزرگی که لازمه ایجاد تغییرات در ساختار و صحنه سیاسی اوکراین بود، بر بیایند. در واقع جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه آنها در افغانستان و عراق و سپس بحران مالی ای که دامنگیر شان شد، باعث گردید که آنها نتوانند توان اقتصادی، استراتژیک و سیاسی شان را روی مسایل اوکراین متمرکز نمایند.

"انقلاب نارنجی" مورد حمایت غرب، یانوکوویچ طرفدار روسیه را از ریاست جمهوری اوکراین بر انداخت و بجای آن تیموشنکو را به ریاست جمهوری رساند. ولی تیموشینکو با کمپنی گاز پروم روسیه معامله کرد. این معامله که از نظر سیاسی به نفع شخص تیموشینکو بود، برای اوکراین مضر تمام شد. به همین جهت در سال ۲۰۱۰ یانوکوویچ مجدداً رئیس جمهور اوکراین گردید و تیموشینگو به جرم فساد مالی گسترده دستگیر و زندانی شد. این بار یانوکوویچ طرفدار روسیه بخاطر بستن قرارداد تجارت آزاد با اروپا، وارد مذاکره با اتحادیه اروپا گردید. اما به دلیل آن که شرایط صندوق

روسیه امپریالیستی در جریان بحران اقتصادی امپریالیستی نسبتاً شدیدی که در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ سر بلند کرد و تا هنوز ادامه دارد، نه تنها چندان آسیبی ندیده است بلکه در طی این سال ها در حد معینی ضربات وارده اقتصادی و سیاسی ناشی از فروپاشی "اتحاد شوروی" را جبران کرده است. روسیه توانسته است در طی سال های اخیر با استفاده از بلند رفتن قیمت گاز و نفت، موفق به انباشتن مبالغ نسبتاً عظیم ذخایر ارزی گردیده و تا اندازه ای مشکلات اقتصادی و سیاسی خود را رفع نماید. در نتیجه در موقعیتی قرار گرفته است که بتواند برای احیا و تحکیم نفوذ خود، حد اقل در محدوده کشورهای غیر روسی داخل قلمرو "شوروی" سابق، بیشتر از پیش تلاش ها و کوشش هایی را رویدست بگیرد.

از جانب دیگر بحران اقتصادی جاری، به ویژه دامن اقتصاد ایالات متحده آمریکا و کشورهای عضو اتحادیه اروپا را گرفته و توان اقتصادی و سیاسی آنها را در رقابت با امپریالیست های روسی بر سر نفوذ در کشورهای غیر روسی داخل قلمرو "شوروی" سابق نسبتاً ضعیف ساخته است. یکی از این کشور ها اوکراین است.

اوکراین یکی از پیشرفته ترین مناطق اتحاد شوروی بود. صنایع پیشرفته فولاد این کشور و همچنان زراعت پیشرفته و پر حاصل این کشور در دوران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پایه ریزی گردید. اوکراین بعد از جمهوری فیدراتیو روسیه دومین جمهوری قدرتمند در میان جمهوری های ۱۵ گانه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. این موقعیت درجه دوم اوکراین، بعد از سرنگونی سوسیالیسم و احیای سرمایه داری در شوروی نیز بحال خود باقی ماند. هم اکنون نیز اوکراین بعد از روسیه دومین کشور مهم بجامانده از شوروی سابق است. قدرت اتمی این کشور به تنهایی بیشتر از مجموع قدرت اتمی انگلیس و فرانسه بود. همانطوری که قبلاً گفتیم ذخایر عظیم تسلیحات اتمی اوکراین بنا به طرح امپریالیست های غربی به سردمداری امپریالیست های امریکایی و به مصرف آنها از بین برده شد. علیرغم این خلع سلاح اتمی، ارتش اوکراین هم اکنون بزرگترین ارتش از لحاظ تعداد و تسلیحات متعارف، بعد از روسیه، در اروپا محسوب می گردد. اوکراین هم اکنون دهمین تولید کننده فولاد در جهان است و بر علاوه دارای زراعت

در اوکراین یا ناسیونالیست های روسی هستند که می خواهند مناطق مورد سکونت شان از اوکراین جدا شده و به روسیه ملحق گردد، یا کسانی که طرفدار ارزش های دینی مسیحی هستند و مهم ترین دغدغه خاطر شان در مورد پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا هم به خطر افتادن ارزش های مسیحی. طرح شعارهای ضد کمونیستی و ضد یهودی در اوکراین توسط ناسیونال فاشیست های اوکراینی علیه طرفداران روسیه امروزی، شعارهای ضد شعله یی اخوانی هایی چون گردانندگان سایت شهادت علیه تسلیم شدگان قبلا شعله یی به اشغالگران و رژیم پوشاری در افغانستان را در ذهن تداعی می نماید.

امپریالیست های روسی با سوء استفاده از شعارها و حرکت های ضد روسی ناسیونال فاشیست های اوکراینی، که موارد مشخص قتل روس های اوکراینی نیز در بر داشته است، ترس و وحشت در میان اقلیت روس ساکن در اوکراین را به شدت دامن زده است تا به این ترتیب زمینه ملحق کردن مناطق روس نشین در کریمیه و سایر مناطق روس نشین شرق اوکراین به روسیه را مساعد سازد.

علیرغم ادعای روس ها مبنی بر اینکه حرکت های اعتراضی مسلحانه در کریمیه خودجوش بوده و روسیه در آن دست نداشته است، واقعیت این است که این حرکت ها از جانب روسیه تشویق، تجهیز و سازماندهی گردیده است. دولت روسیه در مورد کریمیه به همان بهانه ای متوسل گردید که قبلا در مورد افخازیه شمالی متوسل گردیده بود، یعنی در امنیت نگه داشتن روس های ساکن در این منطقه.

پس از برگزاری ریفراندوم در کریمیه و اجرای رسمی و عملی فیصله این ریفراندوم توسط دولت روسیه یعنی الحاق این شبه جزیره به روسیه، امپریالیست های امریکایی و اتحادیه اروپا الحاق کریمیه به روسیه را غیر قانونی اعلام کردند، روسیه را از کنفرانس بین المللی ۸ قدرت اقتصادی جهان بیرون کردند، یکسلسله تعزیرات اقتصادی علیه روسیه وضع نمودند و برعلاوه همکاری ها و پیوند های ناتو با روسیه را به حالت تعلیق در آوردند. آنها موضوع کریمیه را به شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز بردند. اما این شورا که فیصله هایش صرفا در

بین المللی پول بی ثباتی سیاسی اوکراین را تشدید می نمود، در نوامبر سال ۲۰۱۳ بجای امضای قرار داد با اتحادیه اروپا، امضای قرارداد با روسیه را قبول کرد که طبق آن روسیه حاضر شد به اوکراین ۱۵ میلیارد دالر قرض بدهد و و قیمت گاز صادراتی به اوکراین را ۳۳٪ کم کند.

به دنبال امضای این قرارداد با روسیه توسط یاکونوویچ بود که تظاهرات در کیف علیه او شروع گردید و به تدریج اوج گرفت. شعار مظاهره کنندگان آشکارا این بود که «ما اتحادیه اروپا را می خواهیم». سلسله این تظاهرات به سرعت از شکل اعتراضات غیر جنگی خارج شد و شکل مسلحانه و جنگی را بخود گرفت. اما این فعالیت های مسلحانه و جنگی دیگر متعلق به جوانان متوهمی که در تظاهرات شان به نفع اتحادیه اروپا شعار می دادند، نبود. در واقع جوانان دانشجوی آغاز کننده تظاهرات در کیف از لحاظ سیاسی به سرعت عقب زده شدند و حزب اسوبودا بر جنبش ضد یاکونوویچ غلبه حاصل کرد. این حزب که از لحاظ تاریخی طرفدار فاشیزم هیتلری بوده است، یک تعداد گروه های شبه نظامی آموزش دیده و سازمان یافته دارد. در اصل همین گروه ها بود که رهبری حمله بر شهرداری کیف را بر عهده گرفتند و موجبات فرار یاکونوویچ را فراهم نمودند. پس از فرار یاکونوویچ، تورچینوف سخنگوی پارلمان و رئیس جمهور موقت اوکراین گردید. این شخص با تیموشینکو که پیوند بسیار نزدیکی با اتحادیه اروپا به خصوص آلمان دارد، متحد است. در واقع ناسیونال فاشیست های اوکراینی که در جریان جنگ دوم جهانی طرفدار آلمان هیتلری بودند، هم اکنون نیز علیه به اصطلاح «مافیای یهودی روسی» و «سلطه کمونیست های یهودی» شعار می دهند و با امپریالیست های کنونی آلمان پیوندهای نزدیکی دارند.

اوکراین برای اولین بار در داخل چهارچوب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به استقلال و وحدت رسید و به یک جمهوری سوسیالیستی پیشرفته مبدل گردید. اوکراینی ها در جریان جنگ دوم جهانی بخاطر دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ۴ میلیون نفر قربانی دادند. اما کسانی که امروز بر روسیه مسلط هستند و کسانی که در اوکراین طرفدار روسیه هستند، نه کمونیست هستند و نه هم یهودی. طرفداران روسیه

مبدل گردد، احتمال وجود دارد که قوای روسی به طرفداری از روس های شرق اوکراین داخل اقدام گردند.

یکی از نشانه های جدی بودن اوضاع فعلی اوکراین نسبت به زمان تصادمات گرجستان و حتی صربستان، تاثیرات منفی آن بالای همکاری های ناتو و روسیه در افغانستان است. یکی از سردمداران دولت امریکا چندی قبل اعلام کرد که امیدوار است کشمکش های اوکراین روی همکاری های دوجانبه میان ناتو و روسیه در افغانستان تاثیرات منفی نداشته باشد. روس ها تهدید کرده اند که چون ناتو تمامی همکاری های خود با روسیه را به حالت تعلیق در آورده اند، آنها نیز حق دارند که راه لوجیستیکی ناتو از طریق روسیه به افغانستان را ببندند. بطور مشخص یک برنامه مشترک ناتو- روسیه در مورد تهیه وسایل فالتو برای هلیکوپترهای مستعمل روسی در افغانستان نیز به حالت تعلیق در آمده است. همین چند روز قبل وزیر خارجه روسیه اعلام کرد که دولت روسیه حاضر است سهم خود از وسایل متذکره را تهیه کرده و در اختیار اردوی رژیم قرار دهد. از طرف ناتو درینمورد تا حال هیچ تبصره ای صورت نگرفته است.

قدر مسلم است که اگر کشمکش ها در اوکراین افزایش یابد و بخصوص در شرق اوکراین کشمکش ها شکل نظامی را بخود بگیرد، خواهی نخواهی همسویی میان امپریالیست های غربی بر سر مسئله افغانستان و همچنان سایر مسایل در جهان به همان نسبت خواهد شکست. در چنین صورتی نه تنها احتمال دارد که همکاری میان ناتو و روسیه در رابطه با مسایل افغانستان کلاً به حالت تعلیق در آید، بلکه محتمل است که طرح بازسازی پروژه های سابقه "شوروی" در افغانستان نیز معلق گردد. در چنین صورتی نه تنها تضادهای ارتجاعی به تبعیت از تشدید تضاد میان امپریالیست ها شدت خواهد یافت بلکه تلاش ابلهانه حامد کرزی برای ناممکن ساختن این احتمالات از طریق دفاع از الحاق کریمیه به روسیه، هیچ نتیجه ای در بر نخواهد داشت و اشغالگران امریکایی و سایر متحدینش در ناتو طرحات شان را پیش خواهند برد و رژیم دست نشانده و بطور مشخص رئیس جمهور بعدی رژیم هیچ چاره ای جز تبعیت نخواهد داشت.

مورد کشورهای ضعیف قابل حصول و قابل اجرا است، درینمورد هیچ کاری از پیش برده نتوانست، چرا که روسیه قطعنامه مربوطه را ویتو کرد.

روسیه در مقام مقابله، پایگاه های نظامی بحری اوکراین در کریمیه را یکجا با تمامی تجهیزات آن تصرف کرد و اعلام نمود که این شبه جزیره را به یک منطقه ویژه اقتصادی مبدل خواهد کرد. سردمداران دولت روسیه، تاثیرات منفی تعزیرات اقتصادی وضع شده از جانب امپریالیست های غربی بالای شان را اندک توصیف کرده و به آنها گفته اند که بهتر است تهدیدات در مورد تعزیرات اقتصادی بیشتر را کنار بگذارند. برعلاوه آنها امیدوارند که همکاری ها و پیوند های نظامی ناتو با روسیه پس از مدتی مجدداً شروع خواهد شد. پس لشکر کشی روسیه بر گرجستان و الحاق افخازیه شمالی به روسیه نیز این همکاری ها و پیوند ها به حالت تعلیق در آمده بود، اما پس از مدتی از سر گرفته شد. برعلاوه روسیه بر سر تضاد میان امپریالیست های امریکایی و امپریالیست های اتحادیه اروپا حساب می نماید. تعدادی از کشورهای مربوط به اتحادیه اروپا وابسته به واردات گاز از روسیه هستند و دولت روسیه می تواند کشورهای مذکور را به قطع صادرات گاز تهدید نماید.

اما این بار به نظر می رسد که اوضاع مثل زمان برخورد در گرجستان و افخازیه نباشد. اوکراین، بعد از روسیه، مهم ترین کشور بازمانده از "شوروی" سابق است. کشمکش بر سر این کشور کماکان ادامه خواهد یافت، به این دلیل که هیچ یک از طرفین حاضر نیستند در مورد خواست های شان کوتاه بیایند.

هم اکنون دولت روسیه بعد از کریمیه تحریکات در میان روس های ساکن در شرق اوکراین را به شدت دامن زده است. روس های این مناطق بعضی از ادارات دولتی در شهرهای شرقی اوکراین را تحت تصرف گرفته و اعلام کرده اند که باید در مناطق آنها بر سر الحاق و عدم الحاق شان به روسیه ریفراندوم صورت بگیرد. دولت روسیه نیز اعلام کرده است که باید قانون اساسی اوکراین تغییر داده شود و اوکراین به یک کشور فیدرال مبدل گردد. اگر رژیم بر سر اقتدار در کیف به شرق اوکراین نیرو بفرستد و تصادمات در این منطقه به تصادمات جنگی

ادامه اشغال مستقیم یا ادامه اشغال بصورت غیر مستقیم؟

جانب دیگر قضیه این است که مقاومت جنگی طالبانی کماکان یک مقاومت ذاتاً محدود طبقاتی، ملیتی و جنسیتی ای است که اساساً از ابتدا تا حال چندان تغییر نکرده است و به نظر نمی رسد که در آینده نیز چندان تغییر نماید.

این مقاومت جنگی نه تنها مبتنی بر منافع طبقاتی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط نیست، بلکه حتی در رابطه با منافع بخشی از طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور که می تواند به مثابه پایه های اجتماعی طالبان عمل نماید نیز دچار محدودیت است. بدین معنا که حتی در این محدوده، انحصار طلبی غلیظ آخوندی طالبان مانع جذب تعداد نسبتاً قابل توجهی از عناصر فیودال و بورژواکمپرادور غیر آخوندی به سوی آنها می گردد.

شوونیزم غلیظ ملیتی طالبان در زمان امارت اسلامی، که هنوز هم از اساس فرق ملموسی نکرده است، مانع مهمی بر سر راه پیوستن غیر پشتون ها به این مقاومت است. به همین جهت است که این مقاومت کماکان یک مقاومت اساساً محدود در مناطق پشتون نشین کشور باقی مانده است و تا زمانی که رهبری طالبان، بنا به احتمال تقریباً ناممکن، سیاست خود درین زمینه را از اساس تغییر ندهد، این محدودیت کماکان دامنگیر شان خواهد بود.

شوونیزم جنسیتی غلیظ و نفرت انگیز طالبان، باعث محدودیت شدید جنسیتی مقاومت جنگی آنها به عنوان یک مقاومت جنگی صرفاً مردانه گردیده است. این محدودیت نیز به احتمال قریب به یقین غیر قابل اصلاح است.

مجموع این عوامل باعث گردیده است که در مناطق وسیعی از کشور طالبان قادر نبوده و نیستند که اهالی را علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان بسیج نمایند. بدین ترتیب مسلم و روشن است که مقاومت جنگی طالبانی با دارا بودن محدودیت های ذاتی فوق الذکر نه می تواند - و نه هم توانسته است - عرصه را بر قوای اشغالگر در سرتاسر افغانستان آنچنان تنگ نماید که آنها راه دیگری جز فرار از افغانستان در پیش نداشته باشند.

به همین جهت با وجودی که جنگ افغانستان طولانی ترین جنگ دولت امریکا در خارج از آن کشور محسوب

اخیراً رهبری طالبان در اعلامیه مورخ ۱۹ حوت ۱۳۹۲ خود که تحت عنوان « هشدار امارت اسلامی در مورد انتخابات آینده! » انتشار داده است، موضعگیری نادرست عجیبی در مورد تغییر اوضاع در افغانستان از حالت اشغال مستقیم به حالت اشغال غیر مستقیم به عمل آورده است. درین اعلامیه گفته می شود:

« تمام هموطنان آگاه هستند که به نصرت الله جل جلاله و به برکت قربانی ها و فداکاری های بی شمار ملت شریف افغان، امریکایی ها و سایر اشغالگران در اشغال مستقیم خود در افغانستان ناکام شده و عساکر آنها در حال فرار هستند، پس سعی می نمایند که اشغال خود را غیر مستقیم به درازا کشند [و] طول دهند. اشغال غیر مستقیم این است که امریکایی ها به ظاهر از بسیاری مناطق جمع شده و به غارها داخل شوند، مگر کسی را بر سر اقتدار آورند که چهره وی افغان نما، ولی ذهن، فکر، عملکرد، عقیده و باورهای وی امریکایی و با رهنمودهای واضح دین مقدس اسلام در تضاد باشد. امریکایی ها میخواهند توسط به اقتدار رسانیدن و حیثیت دادن به چنین اجیران، آن ملت قهرمان افغان را غلام و تابع خواسته های خود نمایند که به وسیله بمباردمانها، گرفتاریها، شکنجه ها، تلاشی ها، وحشت ها و دسیسه های مختلف آنها را تابع کرده نتوانستند. »

شکی وجود ندارد که خط نظامی، سیاسی و ایدیولوژیک رهبری طالبان و صلاحیت های نظامی، سیاسی و ایدیولوژیک آنها، یا به عبارت دیگر بی صلاحیتی های آنها درین عرصه ها، از یکجانب به شدت باعث محدودیت های طبقاتی، ملیتی، جنسیتی و منطقه یی مقاومت تیپ طالبانی می گردد و از جانب دیگر زمینه های مساعدی برای اشغالگران و دست نشانندگان شان در جهت ادامه سیاست های اشغالگرانه و میهن فروشانه شان ایجاد می نماید.

البته این یک واقعیت است که تهاجم قوت های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها، برای اشغالگران، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ تلفات انسانی، خیلی گران تمام شده است، در حالیکه افغانستان امروزی برای آنها و دست نشانندگان شان نسبت به افغانستان سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ خیلی ناامن تر و غیر محفوظ تر است. انعکاس این واقعیت را در نظر سنجی های اخیر افکار عامه در امریکا، مبنی بر مخالفت اکثریت عامه مردم با جنگ افغانستان، می توان به روشنی مشاهده کرد. اما این فقط یک جانب قضیه است.

می‌گردد، قوت‌های امریکایی هنوز هم در صدد تخلیه کامل افغانستان نیستند و سعی دارند اشغال این کشور را از طریق حفظ طولانی مدت پایگاه‌های استراتژیک نظامی‌شان در نقاط کلیدی کشور از طریق امضای موافقتنامه امنیتی با دست‌نشانندگان‌شان برای یک دهه و حتی دهه‌های دیگر تمدید نمایند. حفظ طولانی مدت این پایگاه‌های استراتژیک نظامی نه تنها به معنای ادامه اشغال مستقیم کشور است، بلکه به معنای کنترل منطقه و تحت نظر داشتن قدرت‌های بزرگ و کوچک منطقه توسط این پایگاه‌ها نیز می‌باشد.

اگر ما موجودیت و حفظ موجودیت حالت اشغال کشور را با تعداد سربازان موجود در پایگاه‌های استراتژیک نظامی امریکایی و با تعداد پایگاه‌های نظامی آنها اندازه‌گیری نماییم و مثلاً فکر کنیم که اگر تعداد سربازان آنها در افغانستان یکصد هزار نفر و تعداد پایگاه‌های ۴۰ پایگاه باشند، کشور در حالت اشغال قرار دارد، ولی اگر تعداد سربازان‌شان به ده هزار نفر و تعداد پایگاه‌های‌شان به ۷ پایگاه تقلیل یابد، دیگر کشور در حالت اشغال مستقیم قرار ندارد، اشتباه بزرگی مرتکب می‌شویم. تعداد این قوت‌ها در یکی دو سال اول ورود تجاوزکارانه و اشغالگرانه‌شان به افغانستان جمعاً پانزده هزار نفر بود، معهداً هیچ‌کسی نمی‌گوید که افغانستان در آن زمان در حالت اشغال مستقیم قرار نداشته است. (۱)

همچنان اشتباه خواهد بود اگر تقلیل قوای امریکایی در افغانستان را به معنای فرار آنها از افغانستان تفسیر نماییم. در طی بیشتر از یک دهه اشغال افغانستان توسط این قوت‌ها، چند بار تقلیل در تعداد آنها صورت گرفته است، اما چنین حرکت‌هایی هیچگاه و توسط هیچ‌کسی به معنای فرار آنها از افغانستان تفسیر نگردیده است.

طوری که روشن است تمامی کاندیدان ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده پیشاپیش اعلام کرده‌اند که در صورت برنده شدن در انتخابات، قرار داد امنیتی با دولت امریکا را به امضا خواهند رساند. بنابراین اساس و پایه تحلیل ما از اوضاع افغانستان بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، باید تحلیل و ارزیابی از این قرار داد اسارت‌بار استعماری و نقش آن در آینده افغانستان باشد و نه تعداد سربازان و تعداد پایگاه‌های آنها در کشور. نباید فراموش کنیم که استعمار انگلیس از سال ۱۸۳۹ تا سال ۱۹۱۹ یعنی برای مدت هشت دهه (۸۰ سال) بر سرنوشت افغانستان مسلط بوده و این کشور در حالت مستعمراتی قرار داشته است. اما به استثنای چند سال معدود در زمان جنگ اول و جنگ دوم مقاومت علیه انگلیس‌ها، اصلاً قوت‌های انگلیس در افغانستان حضور اشغالگرانه نداشته‌اند. ولی علیرغم

آن، افغانستان حالت مستعمراتی داشته و فاقد استقلال سیاسی بوده است. علت این بود که امیران دست‌نشانده انگلیس‌ها بنا به قراردادهایی که با انگلیس‌ها داشتند، فقط آزادی داخلی برای حکومت بر مردمان ما داشتند و آزادی در روابط بین‌المللی را به انگلیس‌ها فروخته بودند. به همین جهت است که جنگ سوم علیه انگلیس‌ها را بنام جنگ برای استرداد استقلال افغانستان از استعمار انگلیس یاد می‌کنیم و همه ساله از ۲۸ اسد تجلیل می‌نماییم.

بنابراین نادرست است که ما صرفاً تقلیل قوای امریکایی و تقلیل در تعداد پایگاه‌های نظامی‌شان در افغانستان را در نظر داشته باشیم، بلکه باید دوام حضور آنها را در چهارچوب قرار داد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست‌نشانده در نظر بگیریم و به این نکته توجه کنیم که طبق این قرارداد هر تعداد از قوت‌های امریکایی و هر تعداد از پایگاه‌های استراتژیک نظامی امریکایی که در افغانستان باقی بماند، معنای آن هیچ چیز دیگری جز ادامه حضور اشغالگرانه مستقیم این نیروها در افغانستان بوده نمی‌تواند.

در واقع اشغالگران تلاش ندارند که اشغال‌شان را بصورت غیر مستقیم به درازا بکشند، بلکه آنها در تلاش‌اند که اشغال مستقیم افغانستان را برای یک دهه یا چند دهه دیگر تمدید نمایند. در شرایط امضای قرارداد امنیتی میان دولت امریکا و رژیم دست‌نشانده و در شرایط دوام موجودیت چندین پایگاه نظامی استراتژیک امریکایی در کشور، صحبت از اشغال غیر مستقیم کشور یک بیهوده‌گویی صرف است، زیرا که قدرت و اقتدار اصلی کماکان در دستان قوت‌های اشغالگر و مقامات دولت‌های اشغالگر مستقر در افغانستان خواهد بود و نه در اختیار رژیم دست‌نشانده، ولو اینکه در عرصه‌های معینی دایره قدرت و صلاحیت رژیم بیشتر از امروز باشد.

در شرایط فعلی این چانس برای دولت امریکا وجود ندارد که تمامی نیروهای نظامی‌اش را از افغانستان بیرون بکشد و سلطه‌اش بر افغانستان را از طریق قراردادهای معینی با رژیم دست‌نشانده، مثل زمان استعمار انگلیس، ادامه دهد. حتی در حالت حضور اشغالگرانه، امپریالیست‌های امریکایی در شرایط فعلی جهانی قادر نیستند روابط خارجی و بین‌المللی رژیم دست‌نشانده را کاملاً در انحصار خود داشته باشند، بلکه صرفاً قادر اند این روابط را تحت کنترل بگیرند و شکل دهند. به همین جهت است که اشغالگران امریکایی برای حفظ سلطه‌شان بر افغانستان خواهان امضای قرارداد امنیتی با رژیم دست‌نشانده هستند و حتی ادامه کمک‌های

بگیریم بخوبی روشن می شود که صحبت از چیزی بنام اشغال غیر مستقیم تا چه حد گمراه کننده است.

آیا واقعاً اشغالگران امریکایی از طریق انتخابات ریاست جمهوری رژیم، یک فرد اجیر خود را به اقتدار می رسانند؟ نه! این ادعا نیز ادعای پیهوده ای است. در واقع قویا باید تاکید کرد که اساساً رئیس جمهور جدید رژیم دست نشانده نیز مثل حامد کرزی فاقد هر گونه صلاحیت و اقتدار اساسی خواهد بود ولو اینکه در مسایل غیر اساسی روزانه و فرعی، دارای قدرت و اختیارات بیشتری باشد. در حقیقت یکی از "مسئولیت های" اساسی ضروری نیروهای امریکایی و غیر امریکایی اشغالگر در افغانستان، بعد از سال ۲۰۱۴، کنترل تمامی ارگان های نظامی و ملکی رژیم دست نشانده و کنترل تمامی عرصه های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی کشور خواهد بود. اگر آنها در «غارها» خزیده و صرفاً خود را حفاظت نمایند، نیازی ندارند که در این کشور باقی بمانند.

البته روشن است که در نتیجه انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده یک فرد اجیر اشغالگران امریکایی و متحدین شان به عنوان رئیس جمهور رژیم "انتخاب" خواهد شد. اما این چیزی نیست که برای اولین بار در افغانستان تحت اشغال اتفاق افتاده باشد. رژیم دست نشانده اشغالگران دوبر دیگر نیز انتخابات ریاست جمهوری را از سر گذشتانده است و انتخابات فعلی سومین انتخابات ریاست جمهوری اش است. مهم ترین "وظیفه" سومین رئیس جمهور رژیم پوشالی، امضای قرارداد امنیتی با اشغالگران امریکایی و اجرای آن از سوی رژیم است. این "وظیفه" و "مسئولیت" وطن فروشانه مشخص و روشن را نباید به فراموشی سپرد، بلکه باید بسیار واضح و روشن بیان کرد. به عبارت دیگر نباید بجای آن از فرمولبندی های عامی که می تواند هرگونه تفسیر و توضیحی را پذیرا باشد، استفاده به عمل آورد.

خاتمه یافتن حالت اشغال مستقیم کشور و اقتدار بخشیدن در آن به یک فرد اجیر توسط اشغالگران، به مفهوم خاتمه یافتن حالت اشغال کشور بطور کل و مبدل شدن حالت مستعمراتی آن به یک حالت نیمه مستعمراتی است. اگر این فرمولبندی، ناشی از کم سوادسی سیاسی رهبری طالبان نباشد، باید منتظر عواقب تسلیم طلبانه شدید آن از لحاظ سیاسی و نظامی در سیاست های جنگی و غیر جنگی طالبان باشیم.

طبق این چنین تحلیلی، رژیم واقعاً بر سر اقتدار خواهد بود و نه یک رژیم پوشالی، ولو اینکه دست نشانده

اقتصادی شان را مشروط به امضای این قرارداد کرده اند.

تعریف رهبری طالبان از اشغال غیر مستقیم و تعریف آنها از پایگاه های نظامی استراتژیک امریکایی بصورت «غارها» نیز خیلی نادرست و به شدت گمراه کننده است.

پایگاه های استراتژیک نظامی امریکایی را که با مدرن ترین تجهیزات جنگی و جاسوسی و مجهز ترین و آموزش دیده ترین نیروهای نظامی، نه تنها وظیفه کنترل افغانستان بلکه وظیفه کنترل منطقه را بر عهده خواهند داشت، به عنوان «غار» یعنی مکانی برای حفاظت از خود توصیف کردن، به شدت گمراه کننده است. این پایگاه های استراتژیک نظامی، نه تنها خصلت و ماهیت شدیداً تجاوزکارانه و مداخله گرانه در سطح کشور و کل منطقه دارند، بلکه کارکرد روزانه آنها نیز چیزی جز هدایت و رهبری نیروهای پوشالی رژیم دست نشانده در جنگ علیه مردمان کشور و در صورت لزوم مداخله مستقیم در جنگ ها نیست. برعلاوه این پایگاه ها هدایت حملات تجاوزکارانه بر کشورهای منطقه را به عنوان پایگاه های هدایت کننده طیارات بی پیلوت و راکت های میان برد و دوربرد نیز بر عهده خواهند داشت. علاوه بر نیروهای اشغالگر مستقر در این پایگاه ها وظیفه خواهند داشت نیروهای نظامی رژیم دست نشانده را آموزش دهند و آنها را تجهیز نمایند. این آموزش ها و مجهز کردن ها یا در درون خود این پایگاه ها صورت می گیرد و یا اینکه نیروهای اشغالگر مستقر در آنها برای آموزش و تجهیز نیروهای پوشالی به داخل پایگاه های مربوط به رژیم دست نشانده خواهند رفت و در همانجاها "وظایف" شان را پیش خواهند برد.

اینکه گفته می شود که نیروهای امریکایی ظاهراً از بسیاری مناطق جمع می شوند، توصیف درستی است. نیروهای امریکایی واقعاً فقط بصورت ظاهری از بسیاری مناطق جمع می شوند، ولی نه واقعاً. همان طوری که اکنون روشن شده است، در پهلوی ده هزار نفر نیروی نظامی یونیفورم پوش، به تعداد پانزده هزار نفر از پرسونل اردو و استخبارات امریکا با لباس ملکی، مثل نیروهای مستقر در مراکز تیم های بازسازی ولایتی تا کنونی نیز در افغانستان باقی می مانند. اینها وظایف مختلفی مثل جاسوسی، آموزش های استخباراتی و نظامی نیروهای پوشالی، کنترل و هدایت و همچنان آموزش بخش های ملکی رژیم را بر عهده خواهند داشت. اگر در پهلوی این بیست و پنج هزار نفر نیروی امریکایی، پانزده هزار نفر نیروهای مربوط به سایر کشورهای ناتورا، که دارای عین ترکیب و وظایف و مسئولیت ها خواهند بود، نیز در نظر

موضوع مهم تر دیگر این است که در طول ماه مارچ سال جاری میلادی حتی یک نفر سرباز امریکایی در افغانستان کشته یا زخمی نشده است. این نیز نشانه‌دهنده آن است که نیروهای نظامی طالبان توجه شان را وسیعاً روی نیروهای نظامی رژیم متمرکز کرده اند و نمی‌خواهند، یا نمی‌توانند، نیروهای اشغالگر امریکایی را تا درون "غار" ها تعقیب نمایند. اگر این روند ادامه یابد و در جنگ های آینده طالبان خود را بصورت جدی تثبیت نماید، کل جنگ طالبان شکل جنگ داخلی را بخود خواهد گرفت و رژیم طرف اصلی آنها در میدان جنگ خواهد بود. طبیعی است که طرف اصلی واقعی یا ذهنی در میدان جنگ، طرف اصلی در پشت میز مذاکره نیز خواهد شد. در نتیجه طالبان نیز رهسپار راهی خواهند شد که قبلاً حزب اسلامی طی کرده است، یعنی ایجاد یک حزب قانونی در چوکات قوانین رژیم، پیشبرد مذاکرات صلح با رژیم، شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای های ولایتی رژیم و ... کمر بستن به مقاومت همه جانبه طولانی مدت و سخت علیه اشغالگران و دست نشاندهگان شان نیاز اساسی ای است که نادیده گرفتن آن تحت هر عنوان و اسم و رسمی که صورت بگیرد، عاقبت خوشی نخواهد داشت و در فرجام به سود دشمن عمده یعنی اشغالگران و رژیم دست نشانده آنان تمام خواهد شد.

ما همیشه روی این نکته تاکید کرده ایم که مقاومت ارتجاعی طالبانی حتی قادر به اخراج قوای اشغالگر از کشور و سرنگونی رژیم دست نشانده به معنای محدود آن نیز نیست تا چه رسد به حل اساسی مشکلات ملک و ملت بر مبنای مناقع علیای مردمان کشور. بنابراین تا زمانی که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و دست نشاندهگان شان برپا نباشد و پیشروی های موفقانه نداشته باشد، اوضاع کماکان شکننده و مخاطره آمیز باقی خواهد ماند. پس باید با تمام قوت و توان برای پیشبرد و اجرای وظایف و مسئولیت های اساسی و عمده خود در مسیر تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بکوشیم. غیر از این راه دیگری وجود ندارد.

باشد. به عبارت دیگر در چنین صورتی اشغالگران واقعاً سرنوشت افغانستان را به دست نشاندهگان شان تسلیم خواهند کرد. بنابراین طالبان باید بتوانند با چنین رژیمی وارد گفتگو برای مصالحه و صلح شوند یعنی دست به کاری بزنند که در طی سال های گذشته با توجه به پوشالی بودن و فاقد صلاحیت بودن رژیم، پیوسته از اجرای آن ابا ورزیده اند. در چنین صورتی پیدا کردن یک توجیه شرعی برای "مشکل" «تضاد واضح ذهن، فکر، عملکرد، عقیده و باور» رئیس جمهور رژیم با «رهنمود های واضح دین مقدس اسلام» کار چندان مشکلی نخواهد بود، چرا که هرچی نباشد، رژیم دست نشانده نیز یک "جمهوری اسلامی" است.

علاوئاً وقتی تبلیغات توهم آمیز در مورد شکست نهایی دشمن اشغالگر و در حال فرار بودن سربازان آنها با واقعیت تلخ دوام حالت اشغال مستقیم کشور برخورد نماید، آنچه امروز محرک بسیج پراگماتیستی نیروهای فدایی و عادی طالبان در عملیات فشاری می گردد، فردا به یک دلزدگی و یاس سیاسی و نظامی مبدل خواهد شد.

به نظر می رسد که رهبری طالبان قادر نیست توأمیت مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده شان را به طور دقیق در نظر بگیرد؛ چنانچه همین چندی قبل صرفاً از ضرورت مذاکره با اشغالگران خارجی بخاطر حل و فصل جوانب خارجی مشکل افغانستان حرف می زدند و مذاکره با رژیم را تحت این عنوان که بی صلاحیت و فاقد قدرت است، رد می کردند. اما حالا که از «اقتدار» رژیم صحبت می کنند، طبیعی است که سخنگوی شان ضمن اینکه رسمیت و صلاحیت گروه مذاکره کننده تحت رهبری معتصم آغا جان برای مذاکره را از سوی طالبان مورد تردید قرار می دهد، صریحاً متذکر می شود که در صورت ضرورت پیشبرد مذاکره با رژیم، طالبان نمایندگان شان را رسماً معرفی خواهند کرد. نکته قابل توجه درین مورد این است که موضعگیری سخنگوی طالبان علیه گروه تحت رهبری معتصم آغا جان از قاطعیت همیشگی موضعگیری های آنها برخوردار نبوده است و این خود نشانه‌دهنده نوعی انعطاف در قبال قضیه مذاکره با رژیم است.

(۱) تعداد نیروهای امریکایی در افغانستان در زمان اقتدار بوش، طی چند مرحله، به آهستگی افزایش یافت. آخرین افزایش این قوا در ابتدای اقتدار اوباما صورت گرفت و جمعاً تعداد این قوا را به یکصد هزار نفر رساند. تعداد نیروهای سایر کشورهای متحد امریکا نیز در طی سال های اقتدار بوش به آهستگی افزایش یافت. آخرین افزایش این قوا نیز در ابتدای اقتدار اوباما صورت گرفت و در نتیجه تعداد آنها جمعاً به پنجاه هزار نفر رسید.

اتهام شرم آور و سراسر دروغ وب سایت "شهادت"

کاندید ها در انتخابات ریاست جمهوری رژیم، از جمله کادرهای مرکزی این حزب است. این تیم شامل جمعیت اسلامی به رهبری صلاح الدین ربانی پسر برهان الدین ربانی، حزب اسلامی به رهبری ارغندیوال و حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری شیخ محمد محقق است و در واقع جناح اصلی "احزاب جهادی" در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم محسوب می گردد. تیم انتخاباتی دیگر جهادی یعنی تیم عبدالرسول سیاف در رده تیم های مطرح انتخابات کنونی رژیم در ردیف چهارم قرار دارد، در حالی که تیم عبدالله عبدالله یکی از دو تیم اصلی این انتخابات است و پیوسته ادعا کرده است که در یک انتخابات "شفاف" حتما برنده خواهد شد.

علاوً حزب اسلامی ارغندیوال تا حال در نقاط مختلف کشور، به کمک رژیم دست نشانده و در واقع به کمک اشغالگران امریکایی و متحدین شان، یک سلسله حرکت های نظامی، توسط مجاهدین سابقه خود، مجاهدین تسلیم شده به رژیم دست نشانده و روابط قومی منسوبین حزب اسلامی، تحت نام "قیام های مردمی علیه طالبان" براه انداخته است که در تمامی مناطق منجر به تشکیل دسته های "حربکی" یعنی ملیشه های قومی گردیده است. این دسته های ملیشه قومی که مستقیماً توسط نیروهای اشغالگر آموزش داده می شوند و سپس تجهیز و تمویل می گردند، شریک ترین نیروی نظامی خادم اشغالگران و رژیم دست نشانده بوده و در جنایت و قساوت سر آمد تمامی نیروهای نظامی رژیم دست نشانده محسوب می گردد.

حزب اسلامی گلبدین در چند سال اول عمر رژیم دست نشانده، مخالفت های نمایی علیه اشغالگران و رژیم از خود نشان می داد. اما این مخالفت های نمایی نتوانست دوام نماید و چند سال قبل رنگ باخت. از یکطرف برآمد حزب اسلامی ارغندیوال و تقویت آن توسط اشغالگران و رژیم و از طرف دیگر حملات نیروهای طالبان بالای نیروهای جنگی حزب اسلامی در نقاط مختلف کشور، باعث گردید که اکثریت بیش از ۹۰٪ نیروهای حزب اسلامی از طریق حزب اسلامی ارغندیوال به رژیم دست نشانده جذب شوند. در نتیجه حزب اسلامی گلبدین وسیعاً اعضا، نیروهای نظامی و پایه های اجتماعی خود را از دست داد. از طرف دیگر حزب مذکور پایه های بین المللی خاص حمایت از خود را نیز وسیعاً از دست داده است. بطور مشخص جماعت اسلامی قاضی حسین احمد در پاکستان بعد از درگذشت قاضی، به شدت تضعیف گردیده است و دیگر نمی تواند حمایت موثری از حزب اسلامی گلبدین به عمل آورد. طرفداران حزب اسلامی، یعنی طرفداران

چندی قبل نوشته کوتاهی به زبان پشتو به قلم کسی بنام عبدالرحمان، تحت عنوان «مخبران شه و پیژنی»، در وب سایت "شهادت" که یک وب سایت وابسته به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و ادامه کار قبلی نشریه شهادت، ارگان نشراتی سابق آن حزب است، منتشر گردید. نویسنده که خود را عمداً از شرایط و اوضاع جاری کشور و صفبندی نیروهای سیاسی کشور کاملاً بیخبر نشان می دهد، در قسمتی از مقاله اش، که به معرفی جاوید کوهستانی به عنوان یک مخبر اشغالگران اختصاص داده شده است، می نویسد:

« ۲- جاوید کوهستانی که قبلاً عضو شعله جاوید بود، بعداً در حکومت ائتلافی ربانی به عنوان نماینده همین شعله جاوید به عنوان مخبر در امنیت ملی کار می کرد، رفیق مایکل سمپل جاسوس معروف انگلیس است، و حالا گاهی به عنوان کاردان امور سیاسی، گاهی به عنوان کاردان امور نظامی و گاهی به عنوان کاردان امور استخباراتی از طریق رسانه های مزدور بر ضد اسلام و مجاهدین مصروف تبلیغات است. شعله جاوید در میان تمام گروه های کمونیست بیشتر از دیگران به اشغالگران امریکایی مخلص و سرسپرده است. »

اگر کسی شناخت واضح و روشنی از حزب اسلامی گلبدین نداشته باشد، با خواندن سطور فوق گمان خواهد کرد که این حزب دارای موضعگیری ایدئولوژیک و سیاسی قاطع اسلامی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده بوده و "مجاهدین مسلمان" وابسته به آن سنگرهای "جنگ مقاومت اسلامی" علیه اشغالگران و رژیم پושالی را گرم نگه داشته اند. اما این واقعیت ندارد.

واقعیت این است که حزب اسلامی گلبدین، چند سال بعد از تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان، اشغال کشور و روی صحنه آوردن رژیم دست نشانده حامد کرزی، نتوانست وحدت خود را حفظ نماید و عملاً به دو حزب تجزیه گردید: یکی حزب تحت رهبری گلبدین حکمتیار و دیگری حزب تحت رهبری ارغندیوال. جالب این است که هر دو حزب تحت نام "حزب اسلامی افغانستان" فعالیت می نمایند.

حزب اسلامی ارغندیوال که یک حزب راجستر شده در وزارت عدلیه رژیم دست نشانده است، در واقع به عنوان بخشی از رژیم، در کابینه، پارلمان و ادارات دولتی رژیم در ولایات و ولسوالی ها دارای سهمیه های قابل توجه است و در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم نیز فعالانه سهم گرفته است. انجنیر محمدخان معاون اول عبدالله عبدالله، یکی از

جماعت اسلامی پاکستان، در درون اردوی پاکستان نیز به شدت تضعیف گردیده اند.

حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، به تنهایی ۶۰٪ کمک های مالی و تسلیحاتی خارجی را به دست می آورد. در واقع تمام نیرو و قوت این حزب، ساخته و پرداخته همین کمک ها بود. منابع اصلی این کمک ها امپریالیست های امریکایی و متحدین غربی شان، ارتجاع عرب و مرتجعین رویونیست حاکم بر چین بودند، ولی صلاحیت توزیع و تقسیم آن به دولت پاکستان داده شده بود. دولت پاکستان بیشتر از نصف این کمک ها را به حزب اسلامی گلبدین تحویل می داد و کمتر از نصف آن را به سایر احزاب جهادی مستقر در پشاور. اما با وجود این، حزب اسلامی گلبدین رسماً به نیروهای خود دستور داده بود که در صورت ضرورت می توانند از طریق رابطه با رژیم مزدور کابل و نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیست و جلب کمک آنها برای سرکوب نیروهای مخالف با حزب اسلامی در میان مقاومت ضد "شوروی" اقدام نمایند.

برعلاوه حزب اسلامی گلبدین دوبار در طرح های کودتایی با بخش هایی از "خلقی" ها سهم گرفت. یک بار در زمان حفیظ الله امین و بار دیگر در کودتای شاهنواز تنی. هر دو طرح به ناکامی انجامید. چنانچه احیاناً یکی از این طرح ها به پیروزی می انجامید، حکومت ائتلافی میان حزب اسلامی گلبدین و "خلقی ها" یا حد اقل بخشی از آنها به وجود می آمد. علاوه حزب اسلامی حکمتیار در تمام جریان جنگ های خانمانسوز داخلی علیه نیروهای تحت رهبری احمد شاه مسعود، خلقی های مربوط به جناح تنی و ملیشه های جبار را با خود داشت. بعدها، به ادامه همین جنگ ها، حزب اسلامی گلبدین یکجا با حزب وحدت اسلامی مزاری و جنبش ملی اسلامی رشید دوستم (ملیشه های جنایتکار سابق خادم و خدمتگاران اشغالگران "شوروی" و رژیم مزدور آنها در کابل) یک ائتلاف سیاسی - نظامی بنام "شورای همآهنگی اسلامی" به وجود آورد. این "شورا" تا زمانی که توسط طالبان درهم کوبیده شد، به حیات خود ادامه داد و برای چند سال یکی از جناح های اصلی کشتارگر اهالی شهر کابل و تخریب وسیع این شهر بود.

کاملاً طبیعی است که یک حزب معامله گر و بی پرستی، که در فوق فقط به چند مورد از معامله گری ها و بی پرستی های آن اشاره کرده ایم، وقتی هم از لحاظ داخلی و هم از لحاظ خارجی در مخمصه قرار می گیرد و نیروهای خود را وسیعاً از دست می دهد، حسب عادت همیشگی حرکت های معامله گرانه و بی پرستی های سیاسی خود را شدت می بخشد و نمی تواند طور دیگری عمل نماید.

حزب اسلامی گلبدین چند سال قبل، رسماً و بطور آشکار مذاکرات برای صلح با رژیم دست نشانده

کرزی را در حالی شروع کرد که اکثریت قریب به اتفاق نیروهای آن قبلاً از طریق حزب اسلامی ارغندیوال و قیام های ساختگی ضد طالبانی به رژیم پیوسته بود. نتایج ملموس عملی ای که تا حال ازین مذاکرات گرفته شده است، تقویت روز افزون حزب اسلامی ارغندیوال در درون رژیم دست نشانده است. یک مورد دیگر از نتایج این مذاکرات، کاندید شدن قطب الدین هلال، یکی از کادری های مرکزی حزب اسلامی گلبدین، در انتخابات ریاست جمهوری رژیم است. جالب اینجا است که جناب قطب الدین هلال قبل از شروع کارزارهای انتخاباتی، مدت های مدید در یکی از مهمانخانه های رژیم بسر برده و از همین طریق تقویت شده است تا کارزار انتخاباتی خود را پیش ببرد. نقش واقعی وی در انتخابات ریاست جمهوری رژیم این است که بخشی از آراء روابط حزب اسلامی را به ضرر انجنیر محمد خان و در واقع به ضرر عبدالله عبداللہ برای خود جذب نماید. این کار وی شاید ترجمه عملی آن دستور گلبدین باشد که چندی قبل برای تمامی روابط حزب اسلامی صادر کرده بود. وی درین دستور گفته بود که «کارت انتخابات بگیرد و بر ضد کسی رای دهد که امریکا می خواهد در افغانستان به قدرت برساند»؟! اما این فقط ظاهر قضیه است. در واقع گلبدین حکمتیار حرکت تسلیم طلبانه شرکت در انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده را، رنگ ضد امریکایی می دهد و اینچنین ضد امریکایی بودن از نوع همان ضد امریکایی بودن حامد کرزی است.

مبصرین سیاسی در مورد حزب اسلامی ارغندیوال دو نظر متفاوت دارند:

یکی اینکه این حزب طبق نقشه خود گلبدین به وجود آمده است. سردمداران این حزب، به شمول خود ارغندیوال، تا حال هیچگونه نظر مخالف علیه گلبدین ابراز نکرده اند و همیشه از وی به نیکویی یاد می نمایند. آنها همیشه گفته اند که اهداف ما یکی است و فقط در مورد راه رسیدن به آن اهداف با هم اختلاف داریم. کاملاً روشن است که با تحولات اخیر در سیاست حزب اسلامی گلبدین در رابطه با مذاکرات برای صلح با رژیم و انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی آن، اختلاف بر سر راه رسیدن به اهداف میان دو حزب نیز تا حد زیادی عملاً برطرف شده است.

دیگر اینکه حزب مذکور طبق نقشه مشخص خود گلبدین به وجود نیامده است، بلکه نتیجه منطقی خط ایدئولوژیک - سیاسی حزب اسلامی است و به همین جهت اکثریت قریب به اتفاق تمامی منسوبین سابق حزب اسلامی را در خود جای داده است، به قسمی که برای شخص گلبدین در واقع دیگر نیرو و قوتی باقی نمانده و گروه تحت رهبری مستقیم وی به یک دسته کوچک مبدل شده است.

در هر حال مسئله این است که حزب اسلامی ارغندیوال

مورد وضعیت بر حال غیر شعله بی آنها نیز مطمئن بوده اند و بر مبنای همین اطمینان از آنها کار می گرفته اند.

جاوید کوهستانی ممکن است یکی از همین افراد تسلیم شده به شورای نظار و جمعیت اسلامی بوده باشد. وی نه در آن زمان از "شعله جاوید" نمایندگی داشت و نه حالا نمایندگی دارد. جاوید کوهستانی یکی از آن خائنین ملی است که بطور صریح و آشکار از دوام حضور قوای اشغالگر در کشور و امضای قرارداد امنیتی با اشغالگران امریکایی حمایت می نماید. چنین فردی حتی در خفا جرئت ندارد خود را شعله بی بخواند.

البته روشن است که کسانی از منسوبین سابقه جریان شعله جاوید یا به عبارت دیگر منسوبین سابقه سازمان های چپی منشأ گرفته از جریان شعله جاوید، مثل رنگین دادفر سینتا، سیما سمر، داود نجفی، حبیبه سربابی، کریم براهوی و سایرین، خائینی هستند که فعلا در موقعیت های بالایی رژیم قرار دارند و با اشغالگران امریکایی و متحدین شان واقعا مخلص و وفادار. اما این افراد علاوه از آنکه دیگر هیچ پیوندی از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی با شعله بی ها ندارند و دیگر هیچ نشانی از شعله بی بودن در وجود شان باقی نمانده است، در میان خود شان نیز متحد و یک پارچه نیستند و حتی در یک حزب سیاسی ارتجاعی هم با همدیگر جمع نشده اند.

جالب این است که داود نجفی، یکی از افراد سرشناس این دسته از شعله بی های سابق تسلیم شده و وزیر ترانسپورت و هوانوردی رژیم، در پیوند نزدیک با داکتر صادق مدبر رئیس اداره امور رژیم قرار دارد و یکجا با او از جمله رهبران حزب انسجام ملی شمرده می شود. حزب انسجام ملی یک حزب لیبرال ناسیونالیست شبه مذهبی است و هیچ نشانی از یک حزب چپ و یا متمایل به چپ در آن دیده نمی شود. این حزب در انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده از تیم انتخاباتی زلمی رسول حمایت می نماید. به همین جهت ممکن است حبیبه سربابی یکی از سرشناسان دیگر شعله بی سابق تسلیم شده که در تیم انتخاباتی زلمی رسول معاون دوم وی است، نیز با حزب انسجام ملی رابطه و پیوندی داشته باشد. قطب الدین هلال، کاندید حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در انتخابات ریاست جمهوری رژیم، قبل از شروع کمپاین های انتخاباتی رژیم، مدت های زیادی در مهمانخانه ریاست اداره امور رژیم یعنی مهمانخانه داکتر صادق مدبر به سر برده و از همانجا تقویت و تشویق گردیده است که در انتخابات شرکت نماید.

حملة بی بنیاد ویب سابت "شهادت" علیه "شعله جاوید" در متن اینگونه بازی های کثیف تسلیم طلبانه حزب اسلامی و شخص گلبدین و قطب الدین هلال، یعنی همکاری نزدیک با «مخلصان و وفاداران اشغالگران امریکایی»، صورت می گیرد!

در اساس همان حزب اسلامی گلبدین است، از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی کدام فرق اساسی از آن حزب ندارد و از لحاظ نام دارای عین نام است. در واقع حزب اسلامی ارغندیوال حزب اسلامی راجستر شده در وزارت عدلیه رژیم و حزب اسلامی گلبدین حزب اسلامی غیر راجستر شده، در وزارت عدلیه رژیم، است. البته تا کنون موضعگیری مخالف روشن علیه حزب اسلامی ارغندیوال توسط حزب اسلامی گلبدین نیز صورت نگرفته و این موضوع با سکوت کامل بدرقه گردیده است.

حالا اینچنین حزبی با اینچنین سابقه و حال "درخشانی" در "مبارزه" و "مقاومت" علیه اشغالگران امریکایی و متحدین انگلیسی و غیر انگلیسی آنها و رژیم دست نشانده شان، از اخلاص و سرسپردگی "شعله جاوید" به اشغالگران امریکایی صحبت نماید. وارد آوردن اینچنین اتهام شرم آور و سراسر دروغ فقط و فقط از حزب بی آبرویی مانند حزب اسلامی گلبدین بر می آید. حتی علی امیری بی خبر و بی اطلاع از وضعیت جنبش شعله بی نیز می داند که یک تعداد از عناصر سابقا شعله بی که به اشغالگران و رژیم پوشالی تسلیم شده و به این ترتیب به «برشی از کیک قدرت پوشالی» دست یافته اند، دیگر شعله بی محسوب نمی گردند. به قول علی امیری آنها از خط استوار «دولت ستیزی» شعله بی بریده اند و به عناصر لیبرال مبدل گردیده اند.

به هیچ صورتی نمی توان فکر کرد که معلومات منسوبین حزب اسلامی گلبدین در مورد وضعیت منسوبین سابقه جریان شعله جاوید، نسبت به معلومات منسوبین حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان کمتر باشد. ازینجهت فقط باید گفت که اینگونه زهر پراگنی های بی پایه بصورت عمدی از طرف حزب مذکور دامن زده می شود تا از یک جانب علیه شعله بی ها تبلیغاتی صورت گرفته باشد و از جانب دیگر علیه جمعیت اسلامی. برعلاوه خود حزب اسلامی هم یک حزب در حال مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران امریکایی نمایانده شود؛ آنهم در حالی که حزب اسلامی ارغندیوال در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی رژیم، در یک اتحاد انتخاباتی در پهلوی کاندید جمعیت اسلامی (عبدالله عبدالله) قرار گرفته است و قطب الدین هلال، یکی از کادرهای مرکزی حزب اسلامی گلبدین، هم به عنوان یک کاندید مستقل درین انتخابات سهم گرفته است.

کسانی از منسوبین سابقه جریان شعله جاوید که در حکومت ربانی سهم گرفتند، نه در آن زمان شعله بی باقی مانده بودند و نه هم از "شعله جاوید" نمایندگی داشتند. در آن زمان، آنها عناصر تسلیم طلب و بلکه عناصر تسلیم شده به شورای نظار و جمعیت اسلامی بودند. البته ممکن است شورای نظار و جمعیت اسلامی از سوابق شعله بی آنها اطلاع داشته بوده باشند، ولی در

د «شهادت» د ویب سایت سراسر درواغ او شرمونکی تهمت

ولایتی شوراکانو په ټولټاکنو کې اصلی پلو شمیرل کېږي. بل جهادی ټیم یعنی د عبدالرب رسول سیاف ټیم د اوسني رژیم په ټولټاکنو کې د یادور ټیمونو په کتار کې په څلورمه لیکه کې قرو تیار لري، په داسې حال کې چې د عبدالله عبدالله ټیم په دی ټولټاکنو کې یو له دوو اصلی ټیمونو څخه دی، او تل یې ادعا کړې ده چې په شفافه ټولټاکنو کې هرومرو بری مومی.

سربیره پردې د ارغندیوال اسلامي گوند تردې دمه دهیواد په مختلفو سیمو کې، د لاس پوځي رژیم او په واقعیت کې د امریکایي بنکیلاکرو او د هغوی د شریکان په مرسته د خپلو پخوانیو مجاهدینو، لاسپوځي رژیم ته تسلیم شوی مجاهدین او هغه قومي رابطې چې دغه گوند ته منسوبې وې، د «طالبانو پر ضد د خلکو پاڅون» تر نامه لاندې په لار اچولې چې پایله کې یې په کلیو او بانډو کې «حربکي» ډلې یعنی قومي ملیشي جوړې شوي. دا قومي ملیشي چې په مستقیمه توگه د بنکیلاکرو ځواکونو په مالي مرسته تجهیز او روزل کېږي، تر ټولو پوځي ځواکونو بدکاره او بنکیلاکرو او لاسپوځي رژیم ته سرسپارلی او په جنایت او قساوت کې مخکښ ځواک شمیرل کېږي.

د گلبدین اسلامي گوند د لاس پوځي رژیم د عمر په لمړیو کلونو کې د بنکیلاکرو او لاس پوځي رژیم پر ضد ځینی نمایشي کړنې وپنودې. ولی دی مخالفتونو ډیر دوام ونه شوکولای او څو کاله وړاندې یې خپل رنگ وبایل. له یوه پلوه د ارغندیوال د اسلامي گوند وتل او د بنکیلاکرو او د لاسپوځي رژیم له خوا د نوموړي گوند پلوي او وده، اوله بله پلوه د طالبانو د جنګیالیو لخوا د گلبدین اسلامي گوند د ځواکونو پر ضد د هیواد په مختلفو برخو کې پوځي عملیات، سبب شول چې د گلبدین اسلامي گوند له ۹۰٪ څخه زیات ځواک د ارغندیوال د اسلامي گوند له لارې لاس پوځي رژیم ته جذب شو. په نتیجه کې د گلبدین اسلامي گوند په پراخه توگه خپل غړي، نظامي ځواک او ټولنيزې پایې له لاسه ورکړې. او همدا رنگه نوموړي گوند په خاصه توگه هغه نړیوالې پایې چې له دوی یې پلوي کوله په پراخه کچه له لاسه ورکړې. په خاص ډول په پاکستان کې د قاضي حسین احمد تر مړینې وروسته اسلامي جماعت کمزور شوی، چې نور نشي کولای د گلبدین اسلامي گوند څخه په موثره توگه پلوي وکړي. د پاکستان د اسلامي جماعت پلویان د پاکستان په پوځ کې هم خورا کمزوري شوي دي.

د سوسیال امپریالیزم پر خلاف د مقاومت د جگړې په وخت کې د گلبدین حکمتیار اسلامي گوند یواځې توگه ۶۰٪ بهرنی مالی او پوځي مرستې لاس ته راوړلې. چې په واقعیت کې د دی گوند ټول ځواک او زور د همدې مرستو زیږنده وه. د دی مرستو اصلی سرچینې امریکایي امپریالیستان، د هغوی غربي شریکان، عربي مرتجعین او د چین مرتجع رویونیستي حاکم

څه موده وړاندې یوه لنډه لیکنه د عبدالرحمان نومی له خوا «مخبران و پیژنی» تر سرلیک لاندې د «شهادت» ویب سایت له خوا چې د گلبدین حکمتیار اسلامي گوند پوری تړاو لري او د شهادت ورځپاڼې د نوموړي گوند پخوانی نشراتی ارگان د کار لري دی خپره شوی. لیکونکی چې ځان د هیواد له روان حالاتو او سیاسي ځواکونو د صفتبندي نه په عمدې توگه په بشپړ ډول بی خبر بڼې د خپل لیکنې په یوه برخه کې چې جاوید کوهستانی د بنکیلاکرو مخبر په حیث نومولی داسې لیکي:

«۲- جاوید کوهستانی چې مخکې د شعله جاوید غړی وو، بیا ئې د رباني په انتلافي حکومت کې د همدې شعله جاوید د استازي په توگه په ملي امنیت کې د مخبر په توگه کار کولو، د مشهور انگرېزي جاسوس مایکل سمپل ملگری دئ، او اوس کله د سیاسي چارو کار پوه، کله د نظامي چارو کار پوه او کله د استخباراتي چارو کار پوه په نامه د مزدورو رسنیو له لارې د اسلام او مجاهدینو پر ضد په تبلیغاتو بوخت دئ. شعله جاوید په ټولو کمونیستي ډلو کې تر نورو زیات امریکایي اشغالگرانو ته مخلصه او سرسپارلی ډله ده»

که څوک د گلبدین اسلامي گوند نه روښان او څرگنده شناخت ونه لري، د پورتنی کرښو په لوستلو گمان کوی چې دا گوند د بنکیلاکرو او لاسپوځي رژیم پر وړاندې "غوڅ اسلامي ایډیولوژیک او سیاسي موقف لري او «مسلمان مجاهدین» یې د «اسلامي مقاومت د جگړې» سنګرونو د بنکیلاکرو او لاسپوځي رژیم پر وړاندې گرم ساتلی دی. خو دا واقعیت نلري.

واقعیت دادی چې د گلبدین اسلامي گوند، د امریکایي امپریالیستانو او د هغوی د شریکانو پوځي یرغل پر افغانستان د هیواد بنکیلاک او دحامد کرزي مزدور او لاسپوځي رژیم میدان ته راوستلو نه څو کاله وروسته ونه توانیده چې خپل د گوند یووالی خوندي وساتي او په دوو گوندونو وویشل شو: یو گوند د گلبدین حکمتیار په مشرې او بل یې د ارغندیوال په مشرې. په زړه پوري داده چې دا دواړه گندونه «د افغانستان اسلامي گوند» تر نامه لاندې فعالیت کوي.

د ارغندیوال اسلامي گوند چې د لاس پوځي رژیم د عدلیې په وزارت کې راجستر شوی گوند دی، په واقعیت کې د رژیم د یوې برخې په توگه، په پارلمان، کابینه او د رژیم د ولایتونو او ولسوالیو په ادارې تشکیلاتو کې، د پام وړ برخې خاوند دی، د رژیم د جمهوري ریاست او ولایتی شوراکانو په ټولټاکنو کې پوره ونډه اخیستی. انجنیر محمد خان د عبدالله عبدالله په ټیم کې د رژیم د جمهوري ریاست کانديد لمړی مرستیال ددی گوند له مرکزی کدرونو څخه دی. دغه ټیم د جمعیت اسلامي د صلاح الدین رباني د برهان الدین رباني زوی په مشرې، اسلامي گوند د ارغندیوال په مشرې، د افغانستان د خلکو د اسلامي وحدت گوند د شیخ محمدمحقق په مشرې، چې په واقعیت کې دغه ټیم «د جهادی گوندونو» د رژیم د جمهوري ریاست او د

سره یوځای شوی وه. هغه عملی او ملموسی لاس ته راوړنی چه د دی مذاکرو څخه حاصل شوی د ارغندیوال اسلامی گوند، چه په رژیم کی د ننه شتون لری، په پراخه توگه تقویه شوی دی. ددی پروسه یوه بله لاس ته راوړنه د گلبدین د اسلامی گوند لپاره د قطب الدین هلال د اسلامی گوند دیو مرکزی کدر، د رژیم د جمهوری ریاست په ټولټاکنو کی نوماندول وه. ډیره جالبه او د توجه وړ خبره خودا ده چه قطب الدین هلال د انتخاباتی کمپاین څخه ډیره موده مخکی د لاس پوځی رژیم په یو میلمستون کی استوگنه درلوده او له همدی لاری ورسره مرسته کیدله تر څو چه خپل ټاکنیز کمپاین پرمخ یوسی. د قطب الدین هلال رول په دی ټاکنیز کمپاین کی دا وه چه داسلامی گوند رایې د انجینر محمد خان پر ضد او په واقعیت کی د عبدالله عبدالله په ضرر خپل ځان ته جذبی کړی.

د قطب الدین هلال دا عمل کیدای شی چه د گلبدین د دستور عملی ترجمه وی، چه څه موده وړاندی یی د اسلامی گوند ټولو روابطوته ورکړی وه. هغه په دی دستوری ویلی وه چه: « د انتخابات کارتونه واخلی او د هغه چا پر خلاف رای ورکړی کوم چه امریکاغواړی چه هغه قدرت ته ورسوی.» ولی دا د قضیې ظاهری بڼه ده. په واقعیت کی گلبدین غواړی چه د لاس پوځی رژیم په ټولټاکنو کی خپل گډون ته، چه یو برېښد تسلیم طلبانه حرکت دی، د امریکا ضد بڼه ورکړی او دا همغه د کرزی امریکایی ضد موضع ده.

سیاسی شنونکی د ارغندیوال اسلامی گوند په اړه دوی نظریی لری:

یو نظر دادی چه دا گوند د گلبدین په پلان او نقشه جوړ شوی دی. د دی گوند لوړپوړی غړی د ارغندیوال په کډون تر دی دمه د گلبدین پر خلاف موضع نلری او د هغه د شخصیت څخه تل په نیکی یادونه کوی. هغوی تل دا وایی چه زمونږ موخه یوه ده خو د دی موخی د رسیدو په لارو کی اختلاف لرو. د گلبدین داسلامی گوند په وروستیو سیاسی تحولاتو کی، لکه د لاس پوځی رژیم سره د مصالحی او پخلاینی مذاکری او د جمهوری ریاست او ولایتی شوراگانو په ټولټاکنو کی کډون، د دواړو گوندونو موخی ته د رسیدلو لاره کی اختلاف هم تر ډیره حده په عملی توگه بر طرفه کړی ده.

اوبل نظر دا دی چه نوموړی گوند د گلبدین د طرحی او نقشی پر بنا نه، بلکه د اسلامی گوند د ایدیالوژیک - سیاسی خط منطقی زیږنده ده او په همدی توگه د اسلامی گوند اکثریت پخوانی غړی د دی گوند سره راغلی دی او په دی توگه نور نو گلبدین ته د محاسبی وړ ځواک او قوت ندی پاتی شوی او د هغه تر مشری لاندی ځواک په یوه وړوکی ډلگی بدل شوی دی. په هر حال اصلی موضوع دا ده چه د ارغندیوال اسلامی گوند په واقعیت کی هم هغه د گلبدین اسلامی گوند دی. د دوی په ایدیالوژیک - سیاسی خط کی تفاوت وجود نلری او د نوم

رژیم وی، خو د دی مرستو د ویش واک د پاکستان دولت ته ورکړ شوی وه. د پاکستان دولت ددی مرستو له نیمایی څخه زیاته برخه د گلبدین اسلامی گوند ته ورکوله، او تر دی نیمایی لږ یی هغو نورو ټولو جهادی گوندونو ته چه په پېښور کی میشت وه ویشل. سربیره پردومره غت امتیاز گلبدین په رسمی توگه خپلو ټولو ځواکونو ته دستور ورکړی وه چه د ضرورت په وخت کی کولای شی چه د کابل لاسپوځی رژیم او د سوسیال امپریالیزم ښکیلاکگر ځواکونو څخه مرسته واخلی او د مقاومتی نیرو په د ننه کی د اسلامی گوند مخالفینو پر خلاف استعمال کړی.

سر بیره پردی د گلبدین اسلامی گوند دوه ځلی د خلقیانو د ځینی ډلو سره په کودتایی عملیاتو کی گډون درلود. یو پلا د حفیظ الله امین په وخت کی اوبل پلا د شهنواز تڼی په کودتا کی چه دواړه ځلی د ناکامی سره مخ شو.

که چیری یو له د غو هڅو څخه بریالی شوی وی پایله به یی د گلبدین اسلامی گوند او د خلقیانو یا کم تر کمه د هغوی د یوی ډلی تر مینځ یو انتلافی حکومت جوړ شوی وای. سربیره پردی د گلبدین اسلامی گوند په ټولو وړانوکو کورنیو جگړوکی د احمدشاه مسعود تر رهبری لاندی ځواکونو پر خلاف، د شهنواز تڼی سره مل «خلقیانو» اود جبار ملیشی له ځان سره درلودی. وروسته د داخلی جگړو په دوام کی د گلبدین اسلامی گوند د مزاری «اسلامی وحدت گوند» اود دوستم ملی اسلامی جنبش («دشوروی» ښکیلاکگر او د هغوی د لاس پوځی رژیم پخوانی جنایت کاره ملیشه) سره په گډه یو سیاسی - نظامی انتلاف د «اسلامی هماهنگی شورا» په نامه جوړه کړ. دغی «شورا» تر هغه وخته پوری چه د طالبانو له خوا نه وه خپل شوی خپل ژوند ته یی ادامه ورکړه او د کابل په وړانولو او د دی ښار د خلکو په وحشیانه وژنو کی له اصلی عاملینو څخه وه.

کله چه د یو گوند بنیادی جوړښت په معامله کړی اوبی پرنسیپی بنا شوی وی، او ټولی عملی کړن لاری لکه څنگه چه وړاندی ورته په لنده توگه اشاره وشوه معامله کړی اوبی پرنسیپی وی، کله چه د داخلی وضعیت او بیرونی اوضاع او شرایطو له کبله له یوی مخصصی سره مخ شی او خپل ټول ځواک او قوت په پراخه توگه له لاسه ورکړی، نو د خپل همیشنی عادت له امله خپلو هغه معامله کړی کړونوته چه د سیاسی بی پرنسیپی ښکارندوی دی شدت ورکوی او نه شی کولای چه بل څه وکړی.

د گلبدین اسلامی گوند څو کاله وړاندی په رسمی او ښکاره توگه د کرزی لاس پوځی رژیم سره د صلح او پخلاینی خبری پیل کړی. البته دا خبری په داسی شرایطوکی پیل شوی چه د گلبدین د اسلامی گوند اکثریت نیرو د ارغندیوال د اسلامی گوند له پلوه او د طالبانو پر خلاف د ساختگی قیامونه له امله د رژیم

کیدای شی چه جاوید کوهستانی شورای نظار ته دتسلیم شویو کسانو له جملی څخه وی. نوموړی نه په هغه وخت کی د «شعله جاوید» څخه نماینده گی درلوده او نه اوس دا نماینده گی لری. جاوید کوهستانی یو له ملی خاینینو څخه دی، چه په ډیر صراحت او ښکاره توگه دښکیلاکرو ځواکونو د موجودیت د دوام څخه په هیواد کی ملاتړ کوی او امریکایی ښکیلاکگرانو سره دامنیتی قرار داد د امضا کولو څخه په کلکه پلوی کوی. داسی یو شخص حتی په پټه کی هم د دی جرئت نشی کولای چه ځان شعله یی وبولی. البته دا روښانه ده هغه کسان چه د «شعله جاوید» د سابقه منسوبینو څخه او یا د هغه چپی سازمانونو سابقه منسوبین چه د شعله جاوید څخه منشا اخیستی وی، لکه رنگین دادفرسپنتا، سیما سمر، داودنجفی، حبیبه سرابی، کریم پراهوی او داسی نور، هغه خاینین دی چه لاس پوځی رژیم په لوړو موقعیتونو کی شتون لری، او دامریکایی اشغالگرو او دهغوی دمتحدینو سره ډیرمخلص او وفادار دی. ولی نوموړی کسان علاوه پردی چه نور هیڅ سیاسی-ایدیالوژیک او تشکیلاتی تړون له شعله یانو سره او د شعلی توپ هیڅ نښه نښانه په کی ندی پاتی شوی. او په خپلو کی هم سره یونه دی او حتی تر دی چه دوی په یوه ارتجاعی واحد گوند کی هم ندی ټول شوی.

دا ډیره جالبه ده چه داود نجفی په اصطلاح یوله سر شناسه تسلیم شویو سابقه شعله یانو له ډلی څخه اود رژیم ترانسپورت او هوا نوردی وزیر، له صادق مدبر سره چه د رژیم "د اداری امور" رئیس دی ډیری دوستانه او نږدی اړیکی لری او دواړه د "د ملی انسجام گوند" رهبران گڼل کیږی. دملی انسجام گوند یو لیبرال ناسیونالیست شبه مذهبی گوند دی، چه د یوه چپ گوند هیڅ نښه نښانه او یا تمایل په دی گوند کی نه لیدل کیږی. نوموړی گوند د رژیم د جمهوری ریاست په انتخاباتوکی دزلمی رسول دانتخاباتی تیم څخه حمایت کوی. همدا رنگه حبیبه سرابی چه یوه بله سرشناسه تسلیم شوی سابقه شعله یی چه د زلمی رسول دانتخاباتی تیم د دوهم مرستیال په توگه فعالیت کوی، کیدای شی چه د ملی انسجام له گوند سره اړیکی ولری. قطب الدین هلال د رژیم د جمهوری ریاست کاندید چه دگلبدین داسلامی گوند دمركزی کدرونو څخه دی تر ډیری مودی د "اداری امور د ریاست" په میلمستون یعنی د داکتر صادق مدبر په میلمستون کی اوسیده او له هم هغه میلمستون څخه دجمهوری ریاست ټولټاکنو ته د نوماند په توگه تشویق او تقویت شو.

د «شهادت» د ویب سایټ بی بنیاده حمله او تهمت د شعله جاوید په خلاف د اسلامی گوند او پخپله د گلبدین او قطب الدین هلال د یو داسی کثیفی او تسلیم طلبانه لوبی په چوکاټ کی یعنی "د ښکیلاکگرو د مخلصانو او وفادارانو" سره په ډیره نږدی همکاری کی تر سره کیږی.

له کبله هم د یوه نوم خاوندان دی. په واقعیت کی د ارغندیوال اسلامی گوند د رژیم دعدلیی په وزارت کی راجستر شوی اسلامی گوند دی، او د گلبدین اسلامی گوند د رژیم دعدلیی په وزارت کی ندی راجستر شوی. البته د دی گوند له پلوه د ارغندیوال د گوند په خلاف کومه روښانه موضعگیری نه ده شوی او دا موضوع په یوه درانه سکوت بدرقه شوی ده.

داسی گوند او پدی سابقی او «درخشانه» حال د امریکایی ښکیلاکگرو او دهغوی د انگلیسی او غیر انگلیسی متحدینو، دلاس پوځی رژیم پر ضد «مبارزه» او «مقاومت» درلودونکی، د امریکایی اشغالگرو په مقابل کی د «شعله جاوید» د اخلاص او سرښندنی نه خبری کوی. د داسی بیشرمانه او سر تر پای په درواغو بنا تور یوازی او یوازی د یوه بی آبرو او بی حیثیته گوند یعنی د گلبدین اسلامی گوند څخه توقع کیدای شی. حتی علی امیری د شعله جاوید له جنبش څخه بی خبره او بی اطلاع پوهیږی چه ځینی پخوانی شعله یان چه د اشغالگرانو او لاس پوځی رژیم ته تسلیم شوی او په دی توگه یی د «لاسپوځی [قدرت د کیک ټوټه لاس ته راوری» نور نو شعله یان ندی. د علی امیری په قول هغوی د شعله یانو د ټینگ او استوار «دولت ستیز» خط خوشی کړی دی او په لیبرالو شخصیتونو بدل شوی دی.

په هیڅ صورت داسی فکر نشی کیدای چه د گلبدین اسلامی گوند معلومات د «شعله جاوید» د پخوانیو منسوبینو د وضعیت په هکله د افغانستان د خلکو د اسلامی وحدت گوند د منسوبینو په نسبت کم وی. له همدی کبله باید ووايو چه د گلبدین د اسلامی گوند له طرفه داسی زهرجنو بی پایی تبلیغات یوه کرغیرن هدف ته د رسیدو په موخه پیل شوی دی او هغه دا چه له یوی خوا دشعله یانو په خلاف زهرجن تبلیغات وکړی او له بل پلوه د جمعیت اسلامی په خلاف. او همدا رنگه غواړی چه د گلبدین اسلامی گوند دامریکایی یرغلگرو په مقابل کی دیوه مبارز او مقاومت په سنگر کی شتون گوند وگڼل شی، هغه هم په داسی حال کی چه د ارغندیوال اسلامی گوند د رژیم د جمهوری ریاست او ولایتی شوراگانو په ټولټاکنو کی د اسلامی جمعیت نوماند «عبدالله عبدالله» په څنگ کی ولاړ دی، او قطب الدین هلال د گلبدین داسلامی گوند د مرکزی کدرونو څخه هم د رژیم د جمهوری ریاست په انتخاباتو کی په مستقله توگه گډون کړی دی. دشعله جاوید هغه پخوانی منسوبین چه د ربانی په حکومت کی یی شرکت کړی وه نه په هغه وخت کی شعله یی پاتی شوی وو او نه یی هم دشعله جاوید څخه نمایندگی کولای شوای. په هغه وخت کی نه یواخی ټول تسلیم طلبان وه بلکه شورای نظار ته تسلیم شوی عناصر وه. البته کیدای شی چه شورای نظار او جمعیت اسلامی د هغوی د پخوانی شعله یی توپ نه آگاهی درلوده خو سر بیره پردی د هغوی د اوسنی غیر شعله ییتوب نه هم خبر او په دی هکله مطمین وه او دهمدی باور په لرلو یی له هغوی څخه کار اخیستو.

از سرنگونی تا سرنگونی، از مقاومت تا تلاش برای سازش

وقتی دفتر سیاسی طالبان در قطر با برافراشته شدن بیرق طالبان و لوحه امارت اسلامی رسماً و با دعا و بسم الله افتتاح گردید، سراپای رژیم دست نشانده به لرزه افتاد و
صفحه ۱۲

موافقتنامه امنیتی و تحمیل پیشبرد مقاومت طولانی همه جانبه بر مردم افغانستان

امروز پنجشنبه ۳۰ عقرب ۱۳۹۲ خورشیدی چهارمین لویه جرگه نمایشی رژیم دست نشانده روی صحنه آورده می شود. لویه جرگه اول ...
صفحه ۱۰

اگر شعله جاوید « خاکستری بجا مانده در اذهان » است پس نگرانی علی امیری از چیست؟

صفحه ۲۱

باز هم یک مرگ مشکوک

صفحه ۳۶

ادامه اشغال مستقیم یا ادامه اشغال بصورت غیر مستقیم؟

صفحه ۴۴

اتهام شرم آور و سراسر دروغ

وب سایت «شهادت»

صفحه ۴۸

حدت یابی تضاد میان امپریالیست های غربی و امپریالیست های روسی بر سر اوکراین

صفحه ۴۰

د «شهادت» د وب سایت سراسر درواغ او شرمونکی تهمت

څه موده وړاندې یوه لنډه لیکنه د عبدالرحمان نومی له خوا "مخبران و پیژنی" تر سرلیک لاندې د «شهادت» وب سایت له خوا چه د گلبدین حکمتیار اسلامی گوند پوری تړاو لری او د شهادت ورځپاڼی د نوموړی گوند پخوانی نشراتی ارگان د کار لری دی خپره شوی. صفحه ۵۱

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com